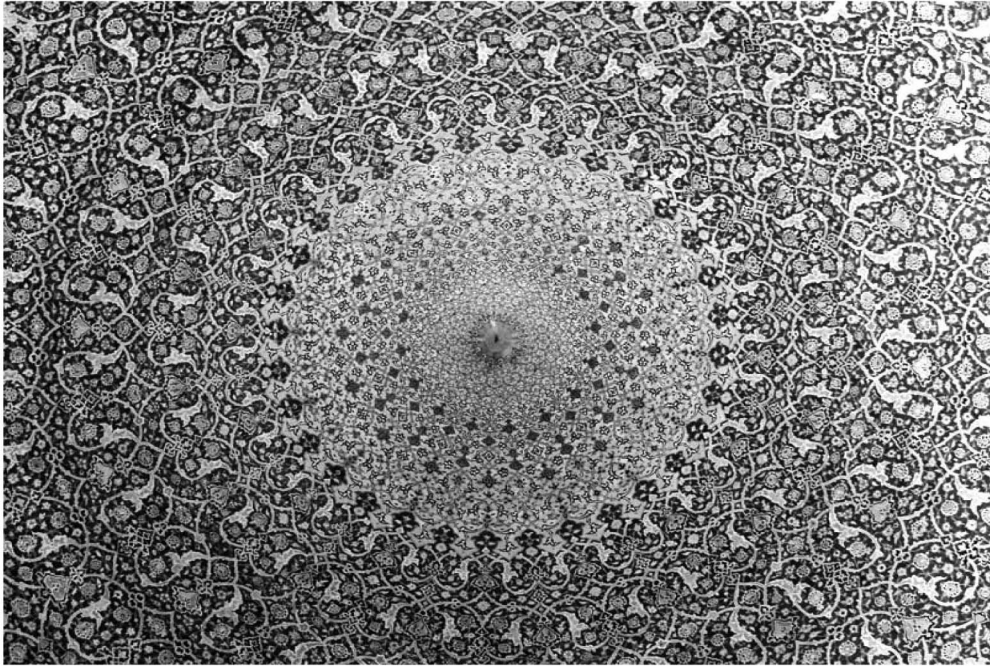


به نام خدا

جزوه زبان فارسی عمومی



استاد: آریان سرشت

۳	مقدمه.....
۴	انواع سخن: نثر و نظم.....
۲۵	سبک های شعر فارسی.....
۳۶	پیوست یک، چند نکته دستوری.....
۳۸	پیوست دو، برخی اصطلاحات ادبی.....
۴۴	پیوست سه، آرایه های ادبی.....
۵۴	پیوست چهار، تاریخ ادبیات.....
۶۰	پیوست پنج، جدول علائم نگارشی و شیوه خط.....
۷۹	نویسنده، نوشته، نگارش.....
۸۳	شیوه تحقیق.....
۸۵	داستان نویسی.....
۸۸	گزارش نویسی.....
۸۹	فن ترجمه.....
۹۰	کتابنامه.....

آشنایی با زبان فارسی

فارسی یکی از زبان‌های هندواروپایی در شاخه زبان‌های ایرانی جنوب غربی است که در کشورهای ایران، افغانستان، تاجیکستان و ازبکستان به آن سخن می‌گویند. فارسی زبان رسمی کشورهای ایران و تاجیکستان و یکی از دو زبان رسمی افغانستان (در کنار زبان پشتو) است.

فارسی را پارسی نیز می‌گویند. زبان فارسی در افغانستان به طور رسمی دری و در تاجیکستان تاجیکی خوانده شده است. در ایران زبان نخست بیش از ۴۰ میلیون نفر فارسی است (بین ۵۸٪ تا ۷۹٪). فارسی، زبان نخست ۲۰ میلیون نفر در افغانستان، ۵ میلیون نفر در تاجیکستان و حدود ۷ میلیون نفر در ازبکستان است. زبان فارسی گویش‌ورانی نیز در هند و پاکستان دارد. با توجه به رسمی بودن زبان فارسی در ایران، افغانستان و تاجیکستان و تسلط گویش‌وران سایر زبان‌ها بدان به عنوان زبان دوم؛ روی هم رفته، می‌توان شمار فارسی‌گویان جهان را حدود ۱۱۰ میلیون نفر برآورد کرد. اگرچه فارسی اکنون زبان رسمی پاکستان نیست، پیش از استعمار انگلیس و در زمان امپراتوری گورکانی (به فرمان اکبرشاه)، زبان رسمی و فرهنگی شبه‌قاره هند بوده است. زبان رسمی کنونی پاکستان (اردو)، که «اسلامی‌شده»ی زبان هندی است، بسیار تحت تأثیر فارسی بوده است و واژه‌های فارسی بسیاری دارد. به طوری که تمامی کلمات سرود ملی پاکستان به جز یک حرف اضافه از کلمات مشترک با زبان فارسی تشکیل شده است. زبان پارسی از سرزمین پارس در حدود استان امروزی فارس در جنوب ایران سرچشمه گرفته است و در زمان ساسانیان در دیگر سرزمین‌های ایرانی گسترش زیادی یافت به طوری که در جریان شاهنشاهی ساسانیان، زبان فارسی میانه و گویش‌های آن در خراسان بزرگ جایگزین زبان‌های پارتی و بلخی شد و بخش‌های بزرگی از خوارزمی‌زبانان و سغدی‌زبانان نیز فارسی‌زبان شدند. گویشی از فارسی میانه که بعدها "فارسی دری" نام گرفت پس از اسلام به عنوان گویش استاندارد نوشتاری در خراسان بود و این بار با گسترش به سوی غرب به ناحیه پارس و دیگر نقاط ایران بازگشت. زبان پارسی با اینکه یکی از ارکان اصلی هویت ایرانی است و به عنوان زبان ملی و رسمی ایران شناخته شده است، ولی هویتی بسیار فراتر از فلات ایران دارد. و به همین دلیل عصر ارتباطات و دهکده جهانی آنرا آسیبپذیر نمی‌کند. فارسی از حدود سال ۱۰۰۰ میلادی تا ۱۸۰۰، زبان میانجی بخش بزرگی از غرب و جنوب آسیا بود. به عنوان نمونه پیش از استعمار هند توسط انگلیس، در زمان حکومت گورکانیان در هند، که ادامه دهنده امپراتوری تیموریان در هند بودند، فارسی زبان رسمی این امپراتوری وسیع بود. یا نقل می‌کنند که وقتی که شاه اسماعیل صفوی در ابتدای یکی از جنگ‌های خود قطعه شعری به زبان ترکی آذربایجانی برای پادشاه عثمانی فرستاد، پادشاه عثمانی شعری فارسی را در جواب او، برای شاه اسماعیل پس فرستاد. زبان فارسی جدا از اینکه زبان اصلی و یا زبان دوم مردم سرزمین ایران با قومیت‌های مختلف بوده است، نفوذ بسیاری در کشورهای مجاور خود همچون هند و عثمانی داشته است. و در دوره امپراتوری گورکانیان زبان فارسی در هندوستان زبان رسمی اداری و نظامی بوده است و در کنار نفوذ زبان فارسی، نفوذ فرهنگ ایرانی هم در فرهنگ‌های دیگر دیده می‌شود و به طور مثال در امپراتوری گورکانیان در کنار دین اسلام، فرهنگ ایرانی جزو سرلوحه‌های فرهنگی‌شان بوده است.

انواع سخن

سخن بر دو گونه است: یا نثر است یا نظم.

نثر در لغت به معنی پراکندن و افشاندن و نیز به معنی افشانده و پراکنده است و در اصطلاح سخنی است که مقید به وزن و قافیه نباشد.

نثر را طبق یک تقسیم بندی کلی بر سه نوع دانسته اند:

• ۱) نثر مرسل ۲) نثر مسجع ۳) نثر مصنوع و فنی

۱. نثر مرسل

مرسل اسم مفعول از ارسال در لغت به معنی (رهاشده و آزاد) می باشد. نثر مرسل بی تکلف و غیرمقید به صنایع ادبی و فنون تزیین کلام است. در حقیقت این نثر صورت مکتوب زبان گفتاری است بدون عنایت به هنرورزی های ادبی، نثر مرسل، نثری ساده و روشن مبتنی بر جملات کوتاه و کلمات فارسی و خالی از لغات عربی و مهجور است. نویسنده در این نثر از آرایه های ادبی کم سود می جوید. از جمله آثاری که به نثر مرسل نوشته شده اند، عبارت اند از: قابوسنامه، سیاستنامه، تاریخ بیهقی، ترجمه تفسیر طبری، تاریخ طبری، آثار هدایت، جمالزاده، جلال آل احمد و ... اینک چند نمونه از این نثر:

و این بهرام را کرمانشاه خواندند؛ زیرا که شاپور او را پادشاهی کرمان داده بود به کودکی و خلق او را مطیع شدند و یازده سال ملک بود. پس روزی سپاه بر او بشوریدند و او را در میان گرفتند و تیرش بزدند و از آن بمرد و کس ندانست که آن تیر که زد، و پسرش بنشست، نام او یزدجردا تیم، و بسیار ستم کرد و از بهر آن او را ائیم خواندندش و به پارسی بزه گر خواندندی که بزه بسیار کردی. (تاریخ بلعمی، ص ۹۲۰)

شنیدم که در غزنین خبازان در دکان ها ببستند، و نان عزیز و نایافت شد؛ و غربا و درویشان در رنج افتادند و به تظلم به درگاه شدند و پیش سلطان ابراهیم از نانوایان بنالیدند. فرمود تا همه را حاضر کردند. گفت: «چرا نان تنگ کرده اید؟» گفتند: «هر باری که گندم و آرد در این شهر می آرند، نانوای تو می خرد و در انبار می کند و می گوید فرمان چنین است، و ما را نمی گذارد که یک من بار بخریم.»

سلطان بفرمود تا خباز خاص بیاوردند و در زیر پای پیل ببستند و در شهر بگردانیدند و بر روی بام منادی می کردند که: «هر که در دکان نگشاید از نانوایان، با او همین کنیم و از انبارش خرج کردند.» نماز شام بر در هر دکانی پنجاه من نان بماند و کس نمی خرید. (سیاستنامه، ص ۹۲)

بدان که کودک امانتی است در دست مادر و پدر و آن دل پاک وی چون گوهری است نفیس و نقش پذیر است چون موم و از همه نقشها خالی است. چون زمینی پاک است که هر تخم در وی بروید، اگر تخم خیرافکنی به سعادت دین و

دنیا برسد و مادر و پدر و استاد در آن ثواب شریک باشند و اگر برخلاف این باشد، بدبخت شود و ایشان در هرچه بر وی رود شریک باشند. ...

و چون کودک کاری نیک بکند و خوی نیکو بر وی پدید آید، وی را بر آن بستاید و چیزی دهد وی را که بدان شاد شود و اندر پیش مردمان بر وی ثنا گوید. و اگر خطایی کند یک بار دو بار نادیده انگارد، تا سخن، خوار نشود -خاصه که پنهان دارد- چه اگر بسیار گفته آید با وی، دلیر شود و آشکارا بکند. چون معاودت کند، یک بار اندر سر توبیخ کند و گوید: «زینهار تا کس از تو این بندانده رسوا شوی میان مردمان و تو را به هیچ کس بندانند.» و پدر باید که حشمت خویش با وی نگاه دارد، و مادر، وی را به پدر همی ترساند. (کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۲۷-۲۹)

شیخ ما گفت: خردمند، آن است که چون کارش پیش آید همه رأیها جمع کند و به بصیرت دل در آن نگرد تا آنچه صواب است از او بیرون کند و دیگر را یله کند همچنانکه کسی را دیناری گم شود اندر میان خاک اگر زیرک باشد همه خاک را، که بدان حوالی بود، جمع کند و به غربالغرو گذارد تا دینار از میان پدید آید. (اسرارالتوحید، ص ۲۵۸)

شنودم که مردی به سحرگاه از خانه بیرون رفت تا به گرمابه رود، به راه اندر دوستی از آن خویش را دید، گفت: موافقت کنی تا به گرمابه شویم؟ گفت: تا در گرمابه با تو همراهی کنم، لکن اندر گرمابه نتوانم آمدن که شغلی دارم و تا نزدیک گرمابه بیامد، به سر دوراهی رسید بی آنکه این مرد را خبر داد بازگشت و به راه دیگر برفت. اتفاق را طراری از پس این مرد می رفت به طراری خویش. این مرد بازنگرید. طرار را دید و هنوز تاریک بود پنداشت که آن دوست وی است، صد دینار در آستین داشت بر دستارچه بسته، از آستین بیرون گرفت و بدین طرار داد و گفت ای برادر این امانت است به تو، چون من از گرمابه بیرون آیم به من بازدهی. طرار زر از وی بستد و آنجا مقام کرد تا وی از گرمابه بیرون آمد روز روشن شده بود، جامه بپوشید و راست همی رفت. طرار وی را بازخواند و گفت: ای جوانمرد زر خویش بازستان و پس برو که امروز از شغل خویش فروماندم ازین نگاه داشتن امانت تو. مرد گفت: این زر چیست و تو چه مردی؟ گفت: من مردی طرارم. این زر به من دادی. گفت: اگر تو طراری چرا زر من نبردی؟ طرار گفت: اگر به صناعت خویش بردمی اگر هزار دینار بودی از تو یک جو نه استدمی و نه بازدادمی و لکن تو به زینهار به من دادی؛ زینهاردار نباید که زینهار خوار باشد که امانت بردن جوانمردی نیست. (قابوسنامه، عنصرالمعالی کیکاووس بن وشمگیر)

خبر به عمرولیث بردند که اسمعیل بن احمد از جیجون بگذشت و به شهر بلخ آمد و شحنة سرخس و مرو بگریخت و طلب مملکت می کند. عمرولیث به نشاپور بود. هفتاد هزار سوار عرض داد، همه برگستوان پوش با سلاح و عدت تمام و روی به بلخ نهاد و چون به یکدیگر رسیدند مصاف کردند. اتفاق چنان افتاد که عمرولیث به دربلخ گرفتار شد و هفتاد هزار سوار او به هزیمت برفتند. چنان که یک تن را جراحی نرسید و نه کسی اسیر گشت الا از میان همه عمرولیث گرفتار شد و چون او را پیش اسمعیل آوردند بفرمود تا او را به روزبانان سپردند و این یک فتح از عجایبهای دنیاست.

چون نماز دیگر شد فرآشی که از آن عمرولیت بود در لشکرگاه می گردید. چشمش بر عمرولیت افتاد و دلش بسوخت. پیش او رفت. عمرو او را گفت: امشبى را با من باش که بس تنها بمانده ام. پس گفت: مردم تا زنده باشد او را از قوت چاره ای نیست. تدبیرچیزی خوردنی کن که مرا گرسنه است. فرآش یک منی گوشت به دست آورد و تابه ای آهنین از لشکریان عاریت خواست و به هر جانب بدوید، لختی سرگین خشک از دشت برچید و کلوخی دو سه برهم نهاد و تابه سرنهاد تا قلیه کند. و چون گوشت در تابه کرد، مگر به طلب پاره ای نمک شد و روز به آخر آمده بود. سگی بیامد و سر درتابه کرد تا استخوان بردارد. دهانش بسوخت. سگ سر بر آورد. حلقه تابه در گردنش افتاد و از سوزش آتش به تک خاست و تابه را ببرد. عمرولیت چون چنان دید روی سوی لشکریان و نگهبانان کرد و گفت: «عبرت گیرید که من آن مردم که بامدادان مطبخ من چهارصدشتر می کشید، شبانگاه سگی برداشته است و می برد.» و دیگر گفت: «أصبحت امیراً و أمسیت أسیراً. معنی چنان باشد که « بامداد امیری بودم و شبانگاه اسیری ام » و این حال هم یکی از عجایبهای جهانیان است. (سیرالملوک، خواجه نظام الملک)

۲- نثر مسجع

به نثری گفته می شود که در آن، جمله های قرینه، دارای سجع باشند، سجع در نثر، به منزله ی قافیه است در شعر: سجع، در لغت به معنی «آواز پرندگان» است عموماً و «آواز کبوتر و فاخته» خصوصاً؛ و در اصطلاح ادبا: آوردن کلمات هم وزن، یا هم قافیه یا هم وزن و هم قافیه است در پایان جمله های قرینه. به عبارت دیگر سجع آن است که کلمه های آخر قرینه ها، در وزن یا آخرین حرف اصلی (حرف روی) یا هر دو موافق باشند. نظیر نمونه های زیر:

-طالب دنیا رنجور است و طالب عقبی مزدور است و طالب مولی مسرور است.

- بنده آنی که در بند آنی. هر چه نباید دل بستگی را نشاید.

-منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت، هر نفسی که فرو می رود ممدّ حیات و چون بر می آید، مغرّح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب. -گدای نیک انجام به از پادشای بدفرجام.

سجع نویسی از شیوه های نویسندگی و سخنوری معمول و موافق و ملایم با طبیعت زبان عربی است و با زبان فارسی چندان سازگاری و موافقت ندارد، و به همین دلیل است که از میان این همه سجع نویسی فارسی، کار چند نفر - که از تعداد انگشتان یک دست هم تجاوز نمی کند - خواندنی و مقبول و خواستنی از آب در آمده است.

اما سجع نویسی در فارسی، به معنی اخص کلمه و به طور رسمی از خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶ - ۴۸۱ هـ) شروع شد و پس از او، به وسیله ی نویسندگانی چون نصر الله منشی مترجم کلیله و دمنه، نظامی عروضی صاحب چهار مقاله، قاضی حمید الدین بلخی صاحب مقامات حمیدی، سعدی و مقلدان سعدی و گروهی دیگر، تداول و استمرار یافت.

ناگفته پیداست که از میان سجع‌نویسان بسیار تاریخ ادب فارسی، مطلوب‌ترین و طبیعی‌ترین و هنرمندانه‌ترین نثر مسجع، از سعدی در شاهکار بی‌نظیر او گلستان است و از میان مقلدان سعدی نیز، موفق‌ترین فرد، میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی صدر اعظم محمد شاه قاجار (مقتول ۱۲۵۱ هـ. ق) است.

از تعریفی که از سجع کردیم، به خوبی بر می‌آید که سجع بر سه قسم است:

۱ - سجع متوازن ۲ - سجع مطرف ۳ - سجع متوازی

۱. سجع متوازن: آن است که کلمات قرینه، در وزن، متفق، اما در آخرین حرف اصلی، مختلف باشند؛ مانند بام

و باد؛ دام و دار؛ کام و کار؛ نهار و نهال.

مثال از فواصل قرآن کریم:

وَأَتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. (صافات، ۱۱۷-۱۱۸)

مثال از نثر فارسی:

فلان را اصلی است پاک و طینتی است صاف، دارای گوهری است شریف و صاحب طبعی است کریم.

- علم، بر سر تاج است و جمل، بر گردن غل. (رسائل خواجه عبدالله، ص ۲۹)

- پس در هر نفسی دو نعمت وجود دراد و بر هر نعمتی شگری واجب. (کلیات سعدی، ص ۲۸)

- ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی به حیف و توانگران را دادی به طرح. (همان، ص ۶۰)

۲. سجع مطرف: آن است که کلمه‌ها، در آخرین حرف اصلی (حروف روی) یکی، و در وزن متفاوت باشند، همچون:

کار و شکار - دست و شکست - سیر و دلیر.

مثال از قرآن کریم: الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل، الم يجعل کیده فی تضلیل، و ارسل علیهم طیرا ابابیل.

(فیل، ۱-)

مثال از نثر فارسی:

- الهی بر تارک ما خاک خجالت نثار مکن و ما را به بلای خود گرفتار مکن. (رسائل خواجه عبدالله، ص ۱۵۲)

- دوران با خبر در حضور و نزدیکان بی بصر دور. (کلیات سعدی، ص ۷۶)

- هر که را زر در ترازوست، زود در بازوست و آن که بر دینار دسترس ندارد در همه دنیا کس ندارد. (همان، ص ۱۴۴)

بازرگانی را دیدم صد و پنجاه شتر و چهل بنده خدمتکار داشت. شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش برد. همه شب دیده بر هم نبست و از سخنان پریشان گفتن که فلان انبازم به ترکستان است و فلان بضاعت به هندوستان و این قباله فلان زمین است و فلان مال را فلان ضمین. خاطر اسکندریه دارم که هوایی خوش دارد. باز گفتم: نه، که دریای مغرب مشوش است. سعدیا! سفری دیگرم در

پیش است. اگر کرده شود بقیت عمر به گوشه ای بنشینم. گفتم آن کدام سفر است؟ گفت: گوگرد
پارسی خواهم بردن به چین که شنیده ام عظیم قیمتی دارد و از آنجا کاسه چینی به روم آرم و دیبای
رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و برد یمانی به پارس و از آن پس ترک
تجارت کنم و به دکانی بنشینم. انصاف از این ماخولیا چندان فرو گرفت که بیش طاقت گفتنش نماند.
گفت: ای سعدی تو هم سخنی بگوی از آنها که دیده ای و شنیده ای. گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور بار سالاری بیفتاد از ستور
گفت: چشم تنگ دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور (گلستان سعدی)

یاد دارم که در ایام طفلی متعبد بودم و شب خیز و مولع زهد و پرهیز. شبی در خدمت پدر علیه
الرحه نشسته بودم و همه شب دیده بر هم نبسته و مصحف عزیز در کنار گرفته و طایفه ای گرد ما
خفته. پدر را گفتم یکی از اینان سر بر نمی دارد که دوگانه ای بگزارد. چنان خواب غفلت برده اند
که گویی نخفته اند که مرده اند. گفت: جان پدر تو نیز اگر بختی به که در پوستین خلق افتی.

نبیند مدعی جز خویشان را که دارد پرده پندار در پیش
گرت چشم خدا بینی ببخشند نبینی هیکس عاجز تر از خویش (گلستان سعدی)

جاهلی خواست که الاغی را سخن گفتن بیاموزد، گفتار را به الاغ تلقین می کرد و به خیال خود می
خواست سخن گفتن را به الاغ یاد بدهد. حکیمی او را گفت: ای احمق! بیهوده کوشش نکن و تا
سرزنشگران تو را مورد سرزنش قرار نداده اند این خیال باطل را از سرت بیرون کن، زیرا الاغ
از تو سخن نمی آموزد، ولی تو می توانی خاموشی را از الاغ و سایر چارپایان بیاموزی. (گلستان سعدی)

زاهدی مهمان پادشاهی بود. چون به طعام بنشستند کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند پیش
از آن کرد که عادت او بود. تا ظن صلاح در حق او زیادت کنند.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو می روی به ترکستان است
چون به مقام خویش باز آمد سفره خواست تا تناولی کند. پسری داشت صاحب فراست. گفت: ای پدر، باری به دعوت
سلطان طعام نخوردی؟ گفت: در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید. گفت: نماز هم قضاکن که چیزی نکردی که به کار
آید.

ای هنرها نهاده بر کف دست عیبها بر گرفته زیر بغل
تا چه خواهی خریدن ای مغرور روز درماندگی به سیم دغل (گلستان سعدی)

همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال .
 دو چیز محال عقل است : خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم .
 اگر شبها همه قدر بودی ، شب قدر بی قدر بودی .
 نادان را به از خاموشی نیست و گر این مصلحت بدانستی نادان نبودی .
 هر که را زر در ترازوست ، زور در بازوست .
 دوستان به زندان به کار آیند که برسفره همه دشمنان دوست نمایند .
 هر چه دل فرو آید ، در دیده نکو آید .
 برادر که در بند خویش است ، نه برادر ، نه خویش است . (همان)

۳. سجع متوازی : کاملترین و خوش آهنگترین نوع سجع است و آن سجوی است که کلمات هم در وزن و هم در آخرین حرف اصلی (حرف روی) مطابق باشند ، همچون : کار و بار - دست و شست - باز و راز
 مثال از فواصل قرآن مجید :
 فیها سُرُّ مرفوعه و اکوابٌ موضوعه . (غاشیه ، ۱۳ و ۱۴)
 مثال از نثر فارسی :

—عقل گفت : « من سکندر آگاهم » ، اما عشق گفت : « من قلندر در گاهم » . « عقل گفت : « من تقوی به کار دارم » ، عشق گفت : « من دعوی چه کار دارم ؟ » . « عقل گفت : « من قاضی شریعتم » ، عشق گفت : « من متقاضی ودیعتم » . « عقل گفت : « من آیینی مشورت هر بالغم » ، عشق گفت : « من از سود و زیان فارغم » . « عقل گفت : « مرا لطایف غرایب یاد است » ، عشق گفت : « جز دوست هر چه گویی باد است » . « عقل گفت : « مرا ظریفانند پرده پوش » ، عشق گفت : « مرا حریفانند درد نوش » (رسائل خواجه عبدالله ، ص ۴۵)

—خانه‌ی دوستان بروب و در دشمنان مکوب . (کلیات سعدی ، ص ۷۷)
 —هر چه زود بر آید ، دیر نیاید . (همان ، ص ۷۷)

—تلمیذ بی ارادت عاشق بی زر است و رونده‌ی بی معرفت مرغ بی پرو عالم بی عمل درخت بی بر و زاهد بی علم خانه‌ی بی در . (همان ، ص ۱۸۵)
 —هر که سخن نسجد ، از جوابش برنجد . (همان ، ص ۱۸۸)

۳ . نثر مصنوع و فنی :

آمیزه و ترکیبی است از دو نوع مرسل و مسجع و همراه با انبوه لغات و ترکیبات و امثال و اشعار عربی و احادیث نبوی و آیات قرآنی و متضمن اصطلاحات و تعبیرات خاص دانشهای رایج زمان . در این نوع نثر از صنعت های لفظی و

معنوی: بدیع و بیان، اطناب، تناسب الفاظ، انواع سجع و جناس، تضاد و تقابل، اقتباسها و تلمیح‌ها، تشبیه‌ها، مجازها و استعاره‌ها به فراوانی و بیشتر از نثر مسجع استفاده شده است.

خصوصیت دیگر، که آن را از مختصات معنوی نثر فنی محسوب توان داشت، وجود عناصر اغراض و معانی شعر در آن است. اگر عنصر خیال را از عناصر سازنده و هم شعر می‌شناسیم، بدیهی است که صور خیال آن به وسیله همین تشبیه‌ها و تلمیح‌ها و مجازها و استعاره‌ها رنگ و شکل می‌گیرد و قابل توهم و تجسم می‌شود، و در نثر فنی از این عوامل به فراوانی استفاده می‌شود. نخستین نمونه‌های نثر مصنوع و فنی، مربوط به اواسط قرن ششم هجری است و از آن زمان تا دوران مشروطیت کمابیش تداول و رواج داشته است.

بهترین و هنرمندانه‌ترین نمونه‌ها مربوط به دو قرن ششم و هفتم است. قسمت‌هایی از کلیه و دمنه نصرالله منشی، راحه الصدور راوندی، ترجمه‌ی تاریخ یمینی جرفادقانی، و قسمت عمده‌ی التوسل الی الترسل بها، الدین محمد بغدادی، مقامات حمیدی، مرزبان نامه‌ی وراوینی، تاریخ معجم فضل الله راجی قزوینی، منشآت خاقانی، جهانگشای جوینی، نفثه المصدور محمد زیدری نسوی و تاریخ و صاف ادیب عبدالله شیرازی، به نثر فنی است.

مرزبان نامه، نفثه المصدور و جهانگشای جوینی از نمونه‌های خوب نثر فنی و ((دره نادره)) اثر میرزا مهدی خان استرآبادی (منشی نادرشاه) از حیث دشواری و صعوبت و صلابت، خارق‌العاده و حیرت‌انگیز است.

اینک، در ذیل به ذکر یکی دو نمونه بسنده می‌کنیم و علاقه‌مندان را به اصل متن کتبی که بر شمردیم، ارجاع می‌دهیم:

سپاس و ستایش مرخدای را جلّ جلاله که آثار قدرت او بر چهره روز روشن تابان است و انوار حکمت او در دل شب تار درفشان، بخشاینده ای که تار عنکبوت را سدّ عصمت دوستان کرد، جباری که نیش پشه را تیغ قهر دشمنان گردانید و بدایع ابداع در عالم کون و فساد پدید آورد، و آدمیان را بفضیلت نطق و مزیت عقل از دیگر حیوانات ممیز گردانید، و از برای هدایت و ارشاد رسولان فرستاد تا خلق را از ظلمت و ضلالت برهانند، و صحن گیتی را بنور علم و معرفت آذین بستند، و آخر ایشان در نوبت و اول در رتبت، آسمان حق و آفتاب صدق، سید المرسلین و خاتم النبیین و قائدالغر المحجلین ابوالقاسم محمد بن عبدالله بن هاشم بن عبد مناف العربی را، صلی الله علیه و علی عترته الطاهرین، برای عزّ نبوت و ختم رسالت برگزید... (کلیله و دمنه، ص ۲)

حمد و ثنایی که روایح ذکر آن چون ثنایای صبح بر نکته دهان گل خنده زند و شکر و سپاس که فوایح نثر آن چون نسیم صبا، جعد و طره‌ی سنبل شکند، ذات پاک کریمی را که از احاطت به لطایف کرمش نطق را ناطق تنگ آمد؛ قدیمی که عقل به بارگاه کبریایی قدمش، قدمی فرا پیش نهاد، بصیری که در مشکات زجاجی بصر، به چراغ ادراک، پرتو جمال حقیقتش نتوان دید. سمیعی که در دهلیز سمع از گنبد خانه ی وهو و خیال، صدای منادی عظمتش نتوان شنید. زواهر علوی را با جواهر سفلی در یک رشته ترتیب وجود او کشید. نهاد آدم را که عالم صغری است از سلسله‌ی آفرینش در مرتبه اخری، او انداخت..

و تحیات و سلام و صلواتی که از مهبّ انفاس رحمانی با نفعات ریاض قدس هم عنانی کند، بر روضه مطهر و تربت معطر خواجه وجود و نخبه و نقاوه کل ماهو موجود که رحمت از سدنه خوابگاه استراحت اوست و رضوان از خزانه خلوت سرای سلوت او . رحمتش همه شب مشعله نور در فشانند و رضوانش گرد نعلین به گیسوی حور افشانند، بر تعاقب ایام و لیالی متتابع و متتالی باد. (مرزبان نامه، ج ۱، ص ۳ و ۴)

۴. نثر معاصر

در هفتاد سال اخیر، نثرنویسان و داستان نویسان به ناگزیر و به اقتضای زمان، به زبان معمول و متداول روز توجه دارند و دیگر با به کار بردن لغات ثقیل و مهجور اظهار فضل نمی‌نمایند، بلکه ارزش هر نویسنده، به اعتبار توانایی بیان آن به زبان ساده و روان و تسلط در رشته تخصصی و قدرت تحلیل اوست. از این رو لغّاضی و تفنّن جای خود را به موضوعات جدی، طنز و انتقاد داده و صراحت لهجه، شجاعت ادبی، ایجاز و اختصار جای اطناب و درازگویی و صنعت پردازی را گرفته است. نثر امروز که در نوشته‌ها و کتابهای مختلف اعم از کتب علمی، ادبی، رمان، داستان کوتاه، نمایشنامه، روزنامه، نقدنویسی و کتابهای کودکان دیده می‌شود، نثری است که صرفاً مایه‌ای از سادگی دارد. بزرگانی چون حسن پیرنیا، محمد علی فروغی، علامه قزوینی، جلال‌الدین همایی دکتر محمد معین، دکتر عبدالحسین زرّین کوب، دکتر شفیعی کدکنی، دکتر محمد استعلامی، غلامحسین یوسفی، اسلامی ندوشن و... تأثیر فراوانی در روند رو به رشد این شیوه نویسنده‌گی گذارده‌اند.

نظم

نظم، در لغت به معنی به یکدیگر پیوستن و به رشته کشیدن دانه‌های جواهر و در اصطلاح سخنی است که موزن و مقفا باشد. در تداول، نظم را از روی تسامح به شعر نیز اطلاق می‌کنند، اما اساساً شعر با نظم فرق دارد و تفاوت آنها در این است که: شعر - طبق تعاریف قدما - کلام موزون و مخیّل است، و بنابراین تعریف، مقفا بودن جز، ماهیت شعر نیست و نثر شعر گونه یا شعر منشور هم می‌تواند وجود داشته باشد.

طبق تعریف علمی و دقیق امروزی: شعر «گره خوردگی عاطفه و تخیل است که در زبانی آهنگین شکل گرفته است. (دکتر شفیعی کدکنی)» و بنابر این تعریف، عناصر سازنده شعر عبارت است از: عاطفه، تخیل، زبان، موسیقی. اما نظم، تنها، کلامی موزون و مقفاست و از عنصر عاطفه و تخیل بدور، بنابراین، نظم غیر شعر هم وجود دارد، نظیر نصاب الصبیان ابونصر فراهی در لغت و الفیه (هزار بیتی) ابن مالک در صرف و نحو عربی.

ملک الشعرای بهار، قطعه شعری دارد با عنوان ((شعر و نظم)) که نقل آن در اینجا بی‌مناسبت نیست:

شاعر، آن افسونگری کاین طرفه مروارید سفت	شعر دانی چیست؟ مرواریدی از دریای عقل
ای بسا ناظم که نظمش نیست الا حرف مفت	صنعت و سجع و قوافی، هست نظم و نیست شعر
باز در دلها نشیند هر کجا گوشی شنفت	شعر، آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب،
و ای بسا ناظم که در عمر خود شعری نگفت	ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی ساخت

انواع شعر

انواع شعر عروضی فارسی عبارت است از: قصیده، غزل، مثنوی، رباعی، دوبیتی، قطعه، چهارپاره، مسمط، ترکیب بند، ترجیع بند، مستزاد و ...

قصیده

شعری است بر یک وزن و قافیه با مطلع مصرع دربارۀ موضوع و مقصودی خاص همچون ستایش یا نکوهش، تهنیت یا تعزیت، شکر یا شکایت، فخر یا حماسه، پند و حکمت یا مسائل اجتماعی و اخلاقی و عرفانی، در حداقل پانزده، شانزده بیت و به طور متوسط از بیست تا هفتاد هشتاد بیت. کمی یا زیادی بیت های قصاید بستگی دارد به اهمیت موضوع، قدرت و قوت طبع شاعر و نوع قافیه و اوزان شعری. از همین روست که در دیوان شاعران قصیده سرا به قصیده های کمتر از بیست بیت یا متجاوز از ۱۷۰ یا ۲۰۰ بیت برمی خوریم.

قصیده از حیث مضمون و محتوا، از آغاز تا امروز، دستخوش دگر گونی هایی شده است که می توان به اجمال آن را چنین بیان کرد:

الف) در روزگار سامانیان اغلب، مدح و ستایش در حد اعتدال و مبالغه های شاعرانه بود.

ب) در دوران غزنویان و سلجوقیان، مدح و ستایش سلاطین و امرا در قصاید با تملق و چاپلوسی به حد غلو، و افراط در طرح تقاضا به حد سوال و تکدی همراه بود.

ج) ناصر خسرو، با ایجاد تحوّل و انقلاب در مضمون قصیده، آن را در خدمت توجیه و تبیین مبانی اعتقادی آیین اسماعیلیان و گاه پند و اندرز و انتقاد در آورد.

د) سنایی قالب قصیده را به مضامین دینی و عرفانی و زهدیات و قلندریات تخصیص داد و شیوه ای او به وسیله عطار، شمس مغربی، اوحدی، خواجو، جامی و دیگران دنبال شد.

ه) سعدی و به تبع او سیف فرغانی قصیده را بیشتر در استخدام طرح مسائل اخلاقی و اجتماعی در آوردند.

و) از دوران مشروطیت به این سو، قصیده بیشتر در خدمت مسائل سیاسی و اجتماعی و میهنی و ملی و ستایش آزادی قرار گرفت و در تهییج عواطف و احساسات و تنویر افکار جامعه ای کتابخوان نقش بسزایی داشت. شاخص ترین قصاید از این نوع را می توان در دیوان ملک الشعرای بهار سراغ گرفت.

مشهورترین قصیده سرایان عبارتند از: رودکی، فرخی سیستانی، عنصری، منوچهری، انوری، خاقانی، ناصر خسرو، سنایی، سعدی، بهار، ادیب نیشابوری، مهدی اخوان ثالث و ...

و اینک چند نمونه:

بس بگردید و بگرد روزگار	دل به دنیا درنبندد هوشیار
ای که دستت می رسد کاری بکن	پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
اینکه در شهنامه ها آورده اند	رستم و رویینه تن اسفندیار

تا بدانند این خداوندان ملک	کز بسی خلقست دنیا یادگار
اینهمه رفتند و مای شوخ چشم	هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار
ای که وقتی نطفه بودی بی خبر	وقت دیگر طفل بودی شیرخوار
مدتی بالا گرفتی تا بلوغ	سرو بالایی شدی سیمین عذار
همچنین تا مرد نام آور شدی	فارس میدان و صید و کارزار
آنچه دیدی بر قرار خود نماند	وینچه بینی هم نماند بر قرار
دیر و زود این شکل و شخص نازنین	خاک خواهد بودن و خاکش غبار
گل بخواهد چید بی شک باغبان	ور نچیند خود فرو ریزد ز بار
اینهمه هیچست چون می بگذرد	تخت و بخت و امر و نهی و گیر و دار
نام نیکو گر بماند ز آدمی	به کزو ماند سرای زرنگار
سال دیگر را که می داند حساب؟	یا کجا رفت آنکه با ما بود پار؟
صورت زیبای ظاهر هیچ نیست	ای برادر سیرت زیبا بیار
پیش از آن کز دست بیرونت برد	گردش گیتی زمام اختیار
گنج خواهی، در طلب رنجی ببر	خرمنی می بایدت، تخمی بکار
چون خداوندت بزرگی داد و حکم	خرده از خردان مسکین در گذار
چون زبردستیت بخشید آسمان	زیردستان را همیشه نیک دار
شکر نعمت را نکویی کن که حق	دوست دارد بندگان حقگزار
نام نیک رفتگان ضایع مکن	تا بماند نام نیکت برقرار
کام درویشان و مسکینان بده	تا همه کارت بر آرد کردگار
با غریبان لطف بی اندازه کن	تا رود نامت به نیک در دیار
از درون خستگان اندیشه کن	وز دعای مردم پرهیزگار
با بدان بد باش و با نیکان نکو	جای گل باش و جای خار خار (سعدی)

قصیده ۲۵ بیتی زیر را می توان نماینده اندیشه های ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴-۴۸۱ ق) دانست. ناصر خسرو در شعر خویش به ستایش خرد و دانش و فرهنگ می پردازد و اندیشه های مذهبی و مکتبی خویش را در قالب قصاید موزون می ریزد. در این قصیده، روی سخن وی با عالمان کتابخوانی است که قول حکیمانه دارند و فعل منافقانه. او عالمان را به یکرنگی و همراهی کردار و گفتار و پالودن سینه از کینه و خردورزی فرامی خواند:

ای خوانده کتاب زند و پازند	زین خواندن زند تاکی و چند
دل پر زفضول و زند بر لب	زردشت چنین نبشت در زند؟

از فعل منافقی و بی باک
 از فعل به فضل شو بیفزای
 پندم چه دهی؟ نخست خود را
 چون خود نکنی چنان که گویی
 پند از حکما پذیر ازیراک
 زی مرد حکیم در جهان نیست
 پندی به مزه چو قند بشنو
 کاری که زمن پسند نایدت
 جز راست مگوی گاه و بیگاه
 گنده ست دروغ ازو حذر کن
 از نام بد ار همی بترسی
 آن گوی مرا که دوست داری
 زیرا که به تیرماه جو خورد
 از خنده یار خویش بندیش
 بر گردن یار خود منه طوق
 بزدای به عذر، زنگ کینه
 بر فعل چو زهر، نیست پازهر
 در کار، چو گشت بر تو مشکل
 از مرد خرد بپرس ازیرا
 تدبیر بکن، مباش عاجز
 بنگر که خدای چون به تدبیر
 با پند چو در و شعر حجت
 بندیش که برچه سان به حکمت
 این خوب قصیده را بیاگند (ناصر خسرو)

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا
 در حال خویشتن چو همی ژرف بنگرم
 گویم: چرا نشانه‌ی تیر زمانه کرد
 گر در کمال فضل بود مرد را خطر
 گر بر قیاس فضل بگشتی مدار چرخ
 گوئی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا
 صفرا همی بر آید از انده به سر مرا
 چرخ بلند جاهل بیدادگر مرا
 چون خوار و زار کرد پس این بی خطر مرا؟
 جز بر مقرر ماه نبودی مقرر مرا

نی‌نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل
 «دانش به از ضیاع و به از جاه و مال و ملک»
 با خاطر منور روشنتر از قمر
 با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر
 گر من اسیر مال شوم همچو این و آن
 اندیشه مر مرا شجر خوب پرور است
 گر بایدت همی که ببینی مرا تمام
 منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن
 هر چند مسکنم به زمین است، روز و شب
 گیتی سرای رهگذران است ای پسر
 از هر چه حاجت است بدو بنده را، خدای
 شکر آن خدای راکه سوی علم و دین خود
 اندر جهان به دوستی خاندان حق
 وز دیدن و شنیدن دانش یله نکرد
 گر من در این سرای نبینم در آن سرای
 ای ناکس و نغایه تن من در این جهان

این گفته بود گاه جوانی پدر مرا
 این خاطر خطیر چنین گفت مر مرا
 ناید به کار هیچ مقرر قمر مرا
 دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا
 اندر شکم چه باید زهره و جگر مرا
 پرهیز و علم ریزد ازو برگ و بر مرا
 چون عاقلان به چشم بصیرت نگر مرا
 زین چرخ پرستاره فزون است اثر مرا
 بر چرخ هفتم است مجال سفر مرا
 زین بهتر است نیزیکی مستقر مرا
 کرده‌است بی‌نیاز در این رهگذر مرا
 ره داد و سوی رحمت بگشاد در مرا
 چون آفتاب کرد چنین مشتهر مرا
 چون دشمنان خویش به دل کور و کر مرا
 امروز جای خویش، چه باید بصر مرا؟
 همسایه‌ای نبود کس از تو بتر مرا (ناصرخسرو)

غزل

غزل در لغت به معنی حدیث عشق و عاشقی گفتن، عشقبازی و سخن گفتن با زنان است و در اصطلاح یکی از قالبهای شعر سنتی فارسی است که معمولاً بین ۱۴ تا ۵ بیت دارد. در یک وزن که مصرع نخست آن با همه مصرعهای زوج هم قافیه است. در آخرین بیت نیز شاعر نام شعری یا تخلص خود را می آورد. بهترین بیت آن را بیت الغزل یا «شاه بیت» گویند. ابیات غزل فارسی از لحاظ مضمون دارای استقلال اند. موضوع اصلی غزل بیان عواطف و احساسات، ذکر زیبایی و کمال معشوق و شکوه از روزگار است. در زیر به ذکر چند غزل می‌پردازیم:

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست
 ما به فلک بوده‌ایم یار ملک بوده‌ایم
 خود ز فلک برتریم وز ملک افزونتریم
 گوهر پاک از کجا! عالم خاک از کجا!
 بخت جوان یار ما دادن جان کار ما
 از مه او مه شکافت دیدن او برنتافت

ما به فلک می‌رویم عزم تماشا که راست؟
 باز همان جا رویم جمله که آن شهر ماست
 زین دو چرا نکذریم؟! منزل ما کبریاست
 بر چه فرود آمدیت بار کنید این چه جاست!
 قافله سالار ما فخر جهان مصطفاست
 ماه چنان بخت یافت او که کمینه گداست

بوی خوش این نسیم از شکن زلفه اوست
در دل ما درنگر هر دم شوق قمر
خلق چو مرغابیان زاده ز دریای جان
بلکه به دریا دریم جمله در او حاضریم
آمد موج الست کشتی قالب ببست

شعشعه این خیال زان رخ چون والضحاست
کز نظر آن نظر چشم تو آن سو چراست
کی کند این جا مقام مرغ کز آن بحر خاست
ور نه ز دریای دل موج پیاپی چراست
باز چو کشتی شکست نوبت وصل و لغاست (مولوی)

غمّت در نهانخانه دل نشیند
به دنبال محمل چنان زار گریم
خلد گر به پا خاری، آسان بر آید
مرنجان دلم را که این مرغ وحشی
بنازم به بزم محبت که آنجا
طیب از طلب در دو گیتی میاسا

به نازی که لیلی به محمل نشیند
که از گریه ام ناقه در گل نشیند
چه سازم به خاری که در دل نشیند
ز بامی که برخاست، مشکل نشیند
گدایی به شاهی، مقابل نشیند
کسی چون میان دو منزل نشیند (طیب اصفهانی)

رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن
ماییم و موج سودا شب تا به روز تنها
از من گریز! تا تو هم در بلا نیفتی
ماییم و آب دیده در کنج غم خزیده
خیره کشی است مارادارد دلی چو خارا
بر شاه خوبرویان واجب وفا نباشد
دردی است غیر مردن آن را دوا نباشد
در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم
گر ازدهاست بر ره عشق است چون زمرد
بس کن که بیخودم من ور تو هنر فزایی

ترک من خراب شبگرد مبتلا کن
خواهی بیا ببخشا خواهی برو جفا کن
بگزین ره سلامت ترک ره بلا کن
بر آب دیده ما صد جای اسیا کن
بکشد کسش نگوید: تدبیر خونبها کن
ای زرد روی عاشق تو صبر کن وفا کن
پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن
با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن
از برق این زمرد هین دفع ازدها کن
تاریخ بوعلی گو تنبیه بوالعلا کن (مولوی)

نشود فاش کسی آنچه میان من و توست
گوش کن با لب خاموش سخن می گویم
روزگاری شد و کس مرد ره عشق ندید
گرچه در خلوت راز دل ما کس نرسید
گو بهار دل و جان باش و خزان باش، ارنه

تا اشارات نظر نامه رسان من توست
پاسخم گو به نگاهی که زبان من و توست
حالی چشم جهانی نگران من و توست
همه جا زمزمه عشق نهان من و توست
ای بسا باغ و بهاران که خزان من و توست

این همه قصه فردوس و تمنای بهشت
نقش ما گو ننگارند به دیباچه عقل
سایه زاتشکده ماست فروغ مه مهر
شب عاشقان بیدل، چه شبی دراز باشد
عجبست اگر توانم که سفر کنم ز دستت
ز محبتت نخواهم که نظر کنم به رویت
به کرشمه عنایت نگی به سوی ما کن
سخنی که نیست طاقت که ز خویشتن پیوشم
چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی؟
نه چنین حساب کردم چو تو دوست می گرفتم
دگرش چو بازبینی غم دل مگوی سعدی
قدمی که بر گرفتی به وفا و عهد یاران

گفت و گویی و خیالی ز جهان من و توست
هرکجا نامه عشق است نشان من و توست
وه از این آتش روشن که به جان من و توست (ه. الف «سایه»)
تو بیا کز اول شب، در صبح باز باشد
به کجا رود کبوتر که اسیر باز باشد؟
که محب صادق آن است که پاکباز باشد
که دعای دردمندان ز سر نیاز باشد
به کدام دوست گویم که محلّ راز باشد؟
تو صنم نمی گذاری که مرا نماز باشد
که ثنا و حمد گویم و جفا و ناز باشد
که شب وصال کوتاه و سخن دراز باشد
اگر از بلا بترسی قدم مجاز باشد (سعدی)

ماهم آمد به درخانه و در خانه نبودم
آن که می خواست به رویم در دولت بگشاید
آن که می خواست غبار غم از دل بزداید
یار، سود از شرفم سر به ثریا و دریغا
ای نسیم سحر آن شمع شبستان طرب را
به غزل رام توان کرد غزالان رمیده

خانه گویی به سرم ریخت چو این قصه شنودم
با که گویم که درخانه به رویش نگشودم؟
آوخ آوخ! که غبار رهش از پا نزدوم
که به پایش سر تعظیم به شکرانه نسودم
گو به سر می رود از آتش هجران تو دودم
شهریارا غزلی هم به سزایش نسرودم (شهریار)

قطعه

شعری است بر یک وزن و قافیه بدون مطلع هم قافیه، حداقل در دو بیت. بیشتر در زمینه ها و مضامین اخلاقی، تربیتی و اجتماعی. قطعه را از آن روی قطعه گفته اند که گویی بخشی یا قسمتی از یک قصیده است. علاوه بر اختلاف در پیام و مضمون، تفاوت دیگر قطعه با قصیده در این است که قصیده دارای مطلع مصرع است و قطعه چنین نیست. ابن یمین، جامی، انوری، سعدی و پروین معروف ترین قطعه سرایان فارسی هستند. به چند قطعه‌ی زیر توجه کنید:

دوست مشمار آن که در نعمت زند
دوست آن باشد که گیرد دست دوست

لا فای یاری و برادر خواندگی
در پریشان حالی و درماندگی (سعدی)

نشنیده‌ای که زیر چناری کدو بنی
برجست و بر دوید برو بر به روز بیست

پرسید از چنار که «تو چند روزه‌ای»؟

خندید پس بدو که: «من از تو، به بیست روز

او را چنار گفت که: «امروزه ای کدو

فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان

گفتا چنار: «سال مرا بیشتر ز سی است»

برتر شدم، بگوی که این کاهلیت چیست؟»

با تو مرا هنوز نه هنگام داوری است

آنکه شود پدید که از ما دور، مرد کیست» (ناصرخسرو)

تند خو، آتشی بود که به قهر

گرچه سوزد تو را به خشم، ولی

چون بر افروخت خشک و تر سوزد

خویش را از تو بیشتر سوزد (جلال همایی «سنا»)

مثنوی

اشعاری بر یک وزن اما هر بیت آن دارای قافیه مستقل است، یعنی دو مصراع هر بیت هم قافیه است. چون هر بیت آن مستلزم دو قافیه یا هر دو مصراع ابیات مقفاست، به آن مثنوی گفته اند. تعداد ابیات مثنوی محدود نیست و به همین دلیل از آن برای سرودن منظومه های بلندعشقی، حماسی و داستانی استفاده می شود. در زیر به ذکر چند نمونه می پردازیم:

به نام خداوند جان و خرد

خداوند نام و خداوند جای

خداوند کیوان و گردان سپهر

ز نام و نشان و گمان برترست

به بینندگان آفریننده را

نیابد بدو نیز اندیشه راه

سخن هر چه زین گوهران بگذرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

خداوند روزی ده رهنمای

فروزنده ماه و ناهید و مهر

نگارنده‌ی بر شده پیکرست

نبینی مرنجان دو بیننده را

که او برتر از نام و از جایگاه

نیابد بدو راه جان و خرد (فردوسی)

بشنو از نی چون حکایت می کند

کز نیستان تا مرا بُبریده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

من بهر جمعیتی نالان شد

هر کسی از قنّ خود شد یار من

سیر من از ناله، من دور نیست

از جدائیها شکایت می کند

از نفیرم مرد و زن نالیده اند

تا بگویم شرح دردِ اشتیاق

باز جوید روزگار وصل خویش

جُفت بدحالان و خوش حالان شدم

از درون من نُجست آسرار من

لیک، چشم و گوش را آن نور نیست

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
آتشست این بانگ نای و نیست باد
آتش عشقست کاندَر نی فتاد
نی حریفِ هر که از یاری بُرید
همچو نی دمساز و مُشتاقی که دید
نی حدیث راه پُر خون می کند
مَحْرَم این هوش جُز بیهوش نیست
در غم ما روزها بیگانه شد
روزها گر رفت، گو رُو باک نیست
هر که جز ماهی ز آبش سیر شد
در نیابد حال پخته هیچ خام
انگشت کش سخن سرایان
کان سوخته خرمن زمانه
دستاس فلک شکست خردش
زان حال که بود زار تر گشت
جانی ز قدم رسیده تا لب
نالنده ز روی دردناکی
بیتی دو سه زار زار بر خواند
برداشت به سوی آسمان دست
کای خالق هر چه آفریدی
کز محنت خویش وارهانم
این گفت و نهاد بر زمین سر
چون تربت دوست در بر آورد
او نیز گذشت زین گذرگاه

لیک، کس را دید جان دستور نیست
هر که این آتش ندارد نیست باد
جوشش عشقست کاندَر می فتاد
پرده هایش پرده های ما دَرید
همچو نی زهری و تریاقی که دید
قصه های عشق مجنون می کند
مَر زبان را مشتری جز گوش نیست
روزها با سوزها همراه شد
تو بمان ای آنک، چون تو پاک نیست
هر که بی روزیست روزیش دیر شد
پس سخن کوتاه باید و السلام (مولوی)
این قصه چنین برد به پایان
شد خرمنی از سرشک دانه
چون خرد شکست باز بردش
بی زور تر و نزار تر گشت
روزی به ستم رسیده تا شب
آمد سوی آن عروس خاکی
اشکی دو سه تلخ تلخ بفشاند
انگشت گشاد دیده بر بست
سوگند به هر چه برگزیدی
در حضرت یار خود رسانم
وان تربت را گرفت در بر
ای دوست بگفت و جان بر آورد
وان کیست که نگذرد در این راه

مجنون ز جهان چو رخت بر بست
افتاده بماند هم در آن حال
از بیم درندگان چپ و راست
نظارگی که دیدی از دور

از سرزنش جهانیان رست
یک مه و شنیده ام که یکسال
آمد شد خلق جمله برخاست
شوریدن آن ددان چو زنبور

پنداشتی آن غریب خسته	آنجاست به رسم خود نشسته
در هیئت او زهر نشانی	نامانده به جا جز استخوانی
زان گرگ سگان استخوان خوار	کس را نه به استخوان او کار
چندان که ددان بلند برجای	ننهاد در آن حرم کسی پای
شد سال گذشته و آن دد و دام	آواره شدند کام و ناکام
دوران چو طلسم گنج بر بود	وز قفل خزانه بند فرسود
گستاخ روان آن گذرگاه	کردند درون آن حرم راه
دیدند فتاده مهر بانی	مغزش شده مانده استخوانی
چون محرم دیده ساختندش	از راه وفا شناختندش
آوازه روانه شد به هر بوم	شد در عرب این فسانه معلوم
خویشان و گزیدگان و پاکان	جمع آمده جمله دردناکان
رفتند در او نظاره کردند	تن خسته و جامه پاره کردند
در گریه شدند سوگواران	کردند برو سرشک باران
شستند به آب دیده پاکش	دادند ز خاک هم به خاکش
پهلوی که دخمه را گشادند	در پهلوی لیلیش نهادند
خفتند به ناز تا قیامت	برخاست ز راهشان ملامت
یارب چو به احتراز و پاکی	رفتند ز عالم آن دو خاکی
آسایش و لطف یارشان کن	و آمرزش خود نثارشان کن
ماهم نزییم جاودانی	نوبت چو به ما رسد تو دانی (لیلی مجنون نظامی)

رباعی (چهارگانه)

شعری است در دو بیت با مطلع مصرع بر وزن «لا حول ولا قوه الا بالله» که رعایت قافیه در دو مصرع بیت اول و مصرع چهارم الزامی و در مصرع سوم اختیاری است. در زیر به ذکر چند رباعی می‌پردازیم:

در دیده به جای خواب آب است مرا
 گریند: بخواب تا به خوابش بینی

زیرا که به دیدنت شتاب است مرا
 ای بی خبران چه جای خواب است مرا (منسوب به شیخ ابوسعید)

از پای فتاده سرنگون باید رفت
 خود راه بگویدت که چون باید رفت (عطار)

گر مرد رهی میان خون باید رفت
 تو پای به راه در نه و هیچ می‌پرس

ور میل دلت به جانب ماست، بگو
گر هست بگو، نیست بگو، راست بگو (مولوی)

وز بستر عافیت برون خواهم خفت
تا درنگرد که بی تو چون خواهم خفت (حافظ)

با ماهرخی اگر نشستنی خوش باش
انگار که نیستی چو هستی خوش باش (خیام)

جز من اگرت عاشق شیدااست، بگو
ور هیچ مرا در دل تو جاست، بگو

امشب ز غمت میان خون خواهم خفت
باور نکنی خیال خود را بفرست

خیام اگر زباده مستی خوش باش
چون عاقبت کار جهان نیستی است

دو بیتی

شعری است در دو بیت که با رباعی در قافیه بندی یکی است، اما در وزن با آن فرق دارد، به عبارت دیگر شعری است با مطلع هم قافیه، که از حیث وزن، محدودیت رباعی را ندارد. البته، بیشتر بر وزن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن است. معروفترین دوبیت های فارسی از باباطاهر عریان به لهجه لری است و تمام اشعاری را که به لهجه های محلی سروده شده باشد، ادبای قدیم فعلویات (پهلویات) می گفته اند.

دو بیتی هایی که به نام باباطاهر در فارسی مشهور شده اند به لهجه اصلی لری نیست بلکه آنها را به صورت فارسی در آورده یا به فارسی نزدیک کرده اند.

دل عاشق به پیغامی بسازه
خمار آلوده با جامی بسازه
مرا کیفیت چشم تو کافیت
ریاضت کش به بادامی بسازه

زدست دیده و دل هر دو فریاد
که هر چه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز فولاد
زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

تو که نوشم نه ای نیشم چرایی؟!
تو که یارم نه ای پیشم چرایی؟!
تو که مرهم نه ای ریش دلم را
نمک پاش دل ریشم چرایی!؟

ترجیع بند و ترکیب بند

گاهی گوینده به جای اینکه سخن خویش را در قالب قصیده ای چند بیتی بسراید، آن را به چند بند یا خانه تقسیم می کند و در هر بند، چند بیت هم قافیه می آورد و در آخر آنها بیتی قرار می دهد که قافیه ی دیگری دارد و آن بیت را «واسطه العقد» عینا تکرار شود، آن شعر را ترجیع بند می نامند.

اگر بیت آخر بندها (واسطه العقد) عینا تکرار شود، آن شعر را ترجیح بند نامند و اگر تکرار نشود، ترکیب بند نامیده می‌شود. نخستین ترجیح بند سرای نامی ایران بظاهر، فرخی سیستانی و بهترین نمونه‌های آن از سعدی و هاتفه اصفهانی است.

مشهورترین ترکیب‌بندها نیز یکی از جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی در ستایش پیامبر گرامی اسلام و دیگری از محتشم کاشانی درباره‌ی واقعه‌ی جانگداز کربلاست.

در زیر، ترجیح‌بندی از سعدی آورده می‌شود:

چشم‌ت به کرشمه چشم‌بندی	ای زلف تو هر خمی کمندی
کز چشم بدت رسد گزندی	مخرام بدین صفت مبادا
در تو رسد آه دردمندی	ای آینه ایمنی که ناگاه
بر روی چو آتشت سپندی	یا چهره بیوش یا بسوزان
عاقل نشود به هیچ پندی	دیوانه عشقت ای پری روی
ای تنگ شکر بیار قندی	تلخ است دهان عیشم از صبر
زیباست ولی نه هر بلندی	ای سرو به قامتش چه مانی؟
بر گریه زنند ریشخندی	گریم به امید و دشمنانم
تا دیده‌ی دشمنان بکندی	ای کاش ز در در آمدی دوست
باری سوی ما نظر فکندی	یارب چه شدی اگر به رحمت
من بعد بر آن سرم که چندی	یکچند به خیره عمر بگذشت
	بنشینم و صبر پیش گیرم
	دنبالهی کار خویش گیرم
	دردا که به لب رسید جانم
	کس دید چو من ضعیف هرگز
	پروانه ام اوفتان و خیزان
	گر لطف کنی به جای اینم
	جز نقش تو نیست در ضمیرم
	گر تلخ کنی به دوریم عیش
	اسرار تو پیش کس نگویم
	با درد تو یاوری ندارم
	عاقل بجهد ز پیش شمشیر
	چون در تو نمی‌توان رسیدن

بنشینم و صبر پیش گیرم

دنباله ی کار خویش گیرم

مسمط

مسمط نوعی از قصیده یا اشعاری است هم وزن، مرکب از بخشهای کوچک که همه در وزن و عدد مصراعها یکی و در قوافی مختلف باشند، به این ترتیب: مثلاً در ابتدا پنج مصراع بر یک وزن و قافیه بگویند و در آخر، یک مصراع بیاورند که در وزن با مصراعهای قبل یکی و در قافیه مختلف باشد. از مجموع آن شش مصراع یک بخش تشکیل می شود که آن را به اصطلاح شعرا، یک لخت با یک رشته از مسمط گویند. و در رشته دوم باز پنج مصراع بر یک قافیه بگویند که با رشته اول در وزن یکی و در قافیه مخالف باشد، اما مصراع ششم را بر همان وزن و قافیه بیاورند که در آخر لخت اول بود. از مجموع این شش مصراع نیز یک بخش تشکیل می شود که آن را لخت دوم یا رشته دوم مسمط می خوانند و همچنان تا آخر مسمط که باید چند یا چندین بار، آن عمل را تکرار کرده باشند.

هر رشته ای مشتمل است بر شش مصراع که پنج مصراع اولش با یکدیگر هم قافیه اند، اما مصراع آخرش با پنج مصراع اول آن لخت هم قافیه نیست، بلکه با مصراع آخر سایر رشته ها هم قافیه است.

آنچه از باب مثال گفتیم مسمط شش مصراعی است که آن را مسمط مسدس نیز می گویند و مسمطات منوچهری هم که نمونه آن را نقل می کنیم از همان نوع است، اما ممکن است عدد مصراعهای هر لخت کمتر یا بیشتر از شش مصراع باشد، پس به شماره مصراعها مثلاً آن را مسمط مثلث (یعنی سه مصراعی) و مربع (چهار مصراعی) و مخمس (پنج مصراعی) می خوانند اما بیشتر از هفت مصراعی چندان معمول نیست و کمتر از سه مصراع اصلاً مسمط نباشد.

«و نیز ممکن است که در لخت اول استثنائاً همه چند مصراع را مقفا ساخته و اختلاف قوافی را از لخت دوم شروع کرده باشند. نظیر بعض مسمطات قآنی که نمونه آن را ذکر خواهیم کرد. در هر صورت مصراع آخر رشته های مسمط را مصراع قافیه و بند مسمط و بند تسمیط می نامند.»

ابتکار مسمط از منوچهری دامغانی (متوفی ۴۳۲ هجری قمری) شاعر دربار محمود و مسعود غزنوی است:

کرده گلو پر ز باد قمری سنجاب پوش	کبک فرو ریخته مشک به سوراخ گوش
بلبلکان با نشاط، قمریکان با خروش	در دهن لاله مشک، در دهن نحل نوش
سوسن کافور بوی، گلبن گوهر فروش	وز مه اردیبهشت کرده بهشت برین
چوک ز شاخ درخت خویشتن آویخته	زاغ سیه پر و بال غالیه آمیخته
ابر بهاری ز دور اسب برانگیخته	وز سم اسبش به راه لوله، تر ریخته
در دهن لاله باد، ریخته و بیخته	بیخته مشک سیاه، ریخته در ثمین
سرو سماطی کشید بر دو لب جویبار	چون دو رده چتر سبز در دو صف کارزار
مرغ نهاد آشیان بر سر شاخ چنار	چون سپر خیزران بر سر مرد سوار

گشت نگارین تذرو پنهان در گشتزار	همچو عروسی غریق در بن دریای چین
گویی بظ سپید جامه به صابون زده‌ست	کبک دری ساق پا در قدح خون زده‌ست
بر گل‌تر عندلیب گنج فریدون زده‌ست	لشکر چین در بهار برکه و هامون زده‌ست
لاله سوی جویبار لشکر بیرون زده‌ست	خیمه‌ی او سبزگون، خرگه او آتشین
باز مرا طبع شعر سخت به جوش آمده‌ست	کم سخن عندلیب دوش به گوش آمده‌ست
از شعب خردما لاله به هوش آمده‌ست	زیر به بانگ آمده‌ست بم به خروش آمده‌ست
نسترن مشکبوی مشکفروش آمده‌ست	سیمش در گردنست، مشکش در آستین (منوچهری)

مستزاد

شعری است که در آخر هر مصرع آن جمله یا عبارتی بیفزایند که در وزن بدان نیازی نباشد؛ ولی در معنی با مصرع، ارتباطی داشته باشد؛ مانند شعر زیر از «رشید یاسمی»:

باد اگر از جانب مشکوی توست-مشک ساست	خاک گر از راه سر کوی توست-کیمیاست؟
رنگ گل سرخ و شمیم نسیم-ای ندیم!	گر نه زرخسار تو و روی توست-از کجاست؟
دل سوی درگاه تو آرد نیاز-در نماز	روی روان، وقت دعا سوی توست-این دعاست
آنچه بود تنگ تر از آن دهن-قلب من	وانچه سیه فام چو گیسوی توست-روز ماست
چون بر تو شعر فرستد همی-یاسمی	قوتش از طبع سخنگوی توست-این بجاست

چهارپاره

چهار پاره از چند دوبیتی هم وزن که قافیه شان یکی نیست تشکیل می شود؛ بدین معنی که شاعر به جای این که سخن خود را در یک قطعه شعر ۴ ابیتی بیان کند، آن را در قالب هفت دوبیتی هم وزن مختلف القافیه عرضه می دارد. از نمونه‌های موفق چهارپاره می‌توان، چهارپاره‌ی «کبوتران من» اثر ملک‌الشعراى بهار را نام برد که اینک دو بند نخستین آن را در زیر می‌آوریم:

بیا بیا ای کبوترهای دلخواه!	بدن، کافورگون، پاهای چوشنگرف
بپرید از فراز بام و ناگاه	به گرد من فرود آید چون برف

سحر گاهان که این مرغ طلایی	فشانند پر ز روی برج خاور
ببینمتان به قصد خود نمایی	کشیده سر ز پشت شیشه‌ی در...

سبک‌های شعر فارسی

سبک در اصطلاح ادب، عبارت است از روش و شیوه‌ای خاص که گوینده یا نویسنده، ادراک و احساس خود را بدان بیان می‌کند و دانش سبک شناسی علم یا نظامی است که به بررسی ماهیت سبک و ویژگیهای آن در اشخاص و آثار می‌پردازد. شعر فارسی را عموماً به چندین سبک تقسیم کرده‌اند:

۱. سبک خراسانی (ترکستانی و یا سامانی)

۲. سبک عراقی

۳. سبک هندی

۴. سبک بازگشت ادبی

۵. سبک مشروطه

۶. سبک آزاد

"البته نامگذاری این تقسیم بندی براساس جنبه مکانی بوده است؛ بدین معنی که بیشتر گویندگان سبک خراسانی از مردم خراسان و بیشتر گویندگان سبک عراقی از اهالی عراق و بیشتر شاعران سبک هندی مقیم هندوستان بوده اند
۱. سبک خراسانی

سبک شاعران دوره ی سامانی و غزنوی را سبک خراسانی گویند. از جمله نمایندگان این سبک رودکی، شهید بلخی، دقیقی، فرخی سیستانی، عنصری، منوچهری دامغانی و ناصر خسرو را می‌توان نام برد.

اشعار این سبک از نظر نوع، بیشتر قصیده است و از لحاظ لفظ، ساده، روان و عاری از ترکیبات دشوار است و واژه های عربی در آن اندک است و از لحاظ معنی، صداقت و صراحت لهجه، تعبیرات و تشبیهات ساده و ملموس از اختصاصات مهم این سبک است. مضمون بیشتر اشعار این سبک وصف طبیعت، مدیحه، شرح فتوحات پادشاهان و گاه پند و اندرز بوده است. این سبک از میانه سده چهار تا میانه سده ششم هجری نیز رواج داشته است. برای نمونه ابیاتی از قصیده ی معروف رودکی نقل می‌شود:

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود	نبود دندان، لا بل چراغ تابان بود
سپید سیم رده بود و در و مرجان بود	ستاره سحری بود و قطره باران بود
دلم خزانه ی پر گنج بود، گنج سخن	نشان نامه ی ما مهر و شعر عنوان بود
همیشه شاد و ندانستی که غم چه بود	دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود
بسا دلا که بسان حریر کرده به شعر	از آن سپس که به کردار سنگ و سندان بود
تو رودکی را ای ماهرو کنون بینی	بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود...

۲. سبک عراقی

این سبک در حوزه ی عراق از اواخر قرن ششم تا قرن نهم هجری رواج و ادامه داشته است. ابوالفرج رونی، سید حسن غزنوی، انوری، جمال الدین اصفهانی، ظهیرالدین فاریابی، نظامی و خاقانی از بنیانگذاران و کمال الدین اصفهانی، سعدی، مولوی، عراقی، حافظ و عده ای دیگر از نمایندگان این سبک به شمار می روند.

در این سبک قصیده بیشتر جای خود را به غزل و سادگی و روانی و استحکام جای خود را به لطافت و کثرت تشبیهات و تعبیرات و کنایات زیبا و تازه و در عین حال دقیق و باریک داد. واژه های تازی نیز فزونی گرفت. با ورود تصوف و عرفان در شعر گویندگان عارفی همچون سنایی، عطار، مولوی، حافظ و دهها شاعر دیگر ظهور کردند. ضمناً مضامین اخلاقی و تربیتی و پند و اندرز جای مباحث مبالغه آمیز را گرفت. برای نمونه غزلی از حافظ که شعر او نقطه ی اوج سبک عراقی است، نقل می شود:

دل سراپرده ی محبت اوست	دیده آیینه دار طلعت اوست
من که سر درنیاورم به دو کون	گردنم زیر بار منت اوست
تو و طوبی و ما و قامت یار	فکر هر کس به قدر همت اوست
گر من آلوده دامنم چه عجب!	همه عالم گواه عصمت اوست
من که باشم در آن حرم که صبا	پرده دار حریم حرمت اوست
بی خیالش مباد منظر چشم	زان که این گوشه جای خلوت اوست
هر گل نو که شد چمن آرای	ز اثر رنگ و بوی صحبت اوست
دور مجنون گذشت و نوبت ماست	هر کسی پنج روز نوبت اوست
ملکت عاشقی و گنج طرب	هر چه دارم ز یمن همت اوست
من و دل گر فدا شدیم چه باک	غرض اندر میان سلامت اوست
فقر ظاهر مبین که حافظ را	سینه گنجینه ی محبت اوست

۳. سبک هندی

از قرن نهم هجری به بعد، به علت استقبال دربار ادب پرور هند از شاعران پارسی گو و همچنین به علت عدم توجه پادشاهان صفوی، به اشعار متداول مدحی، گروهی از گویندگان به هندوستان رفتند و در آن جا به کار شعر و شاعری پرداختند. اینان به واسطه ی دوری از مرکز زبان و تمایل به اظهار قدرت در بیان مفاهیم و نکات دقیق و حس نوجویی و تغنن دوستی و به سبب تاثیر زبان و فرهنگ هندی و دیگر عوامل محیط، سبکی به وجود آوردند که سبک هندی نامیده می شود. برخی از ادبا، این سبک را اصفهانی نیز نامیده اند. این سبک تقریباً از قرن دهم تا سیزدهم هجری، ادامه داشت و از ویژگی های آن، تعبیرات و تشبیهات و کنایات ظریف و دقیق و باریک، ترکیبات و معانی پیچیده و دشوار را می توان نام برد. از میان گویندگانی که به این سبک شعر سروده‌اند نام اینان در خور ذکر است:

کلیم کاشانی، نظیری نیشابوری، عرفی شیرازی، بیدل، صائب تبریزی، غنی کشمیری، وحید قزوینی و طالب آملی از گویندگان این سبک تکه بیتهای نغز و دلاویزی برجای مانده است. که اغلب صورت ضرب المثل پیدا کرده است:

اقبال خصم هر چه فزون تر شود نکوست فواره چون بلند شود سرتگون شود

دست طمع چو پیش کسان می کنی دراز پل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش

اظهار عجز پیش ستم‌پیشگان خطاست اشک کباب باعث طغیان آتش است

آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد خواب در وقت سحرگاه گران می گردد (صائب)

عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد خمیر مایه ی دکان شیشه‌گر سنگ است (طاهر قزوینی)

۴. سبک بازگشت ادبی

از اوایل قرن سیزدهم هجری تحولی در شعر فارسی پدید آمد و گروهی از گویندگان، به سبک هندی که به تدریج به ابتذال کشیده شده بود؛ پشت پا زدند و به پیروی از سبک شعرای قدیم از قبیل فرخی و منوچهری و انوری و خاقانی و سعدی، پرداختند. که در راس آنان مشتاق و هاتف و آذر بیگدلی قرار دارند. برخی از دیگر شاعران این سبک عبارتند از قآنی، سروش اصفهانی، محمود خان صبا و نشاط اصفهانی. شیوهی شاعری این استادان را "بازگشت به سبک قدیم" نامیده اند. مثلاً قآنی قصیده‌ی معروف خود را با مطلع زیر، به اقتضای «قصیده‌ی فرخی سیستانی» سروده است:

به گردون بامدادان تیره ابری بر شد از دریا جواهر خیز و گوهر ریز و گوهر بیز و گوهرزا

۵. سبک مشروطه

در فاصله سالهای ۱۲۷۵ شمسی تا کودتای رضاخان (۱۲۹۹ شمسی) در جریان مبارزه برای کسب آزادی و حکومت مردم، ادبیاتی به نام ادبیات مشروطه به وجود آمد. ویژگی بارز این سبک در محتوای مبارزاتی آن که آکنده از خرافه ستیزی، بیدادگری و افشای ظلم و ستم حاکمان و آگاهی بخشی به مردم جلوه می کند. ویژگی دیگر آن زبان تازه و ساده ای است که واژگان خود را از زبان مردم کوچه بازار انتخاب می کرد. شعر مشروطه به مسائل واقعی جامعه مثل نوع حکومت، آزادی، قانون، مجلس، حقوق زنان و... می پردازد. ایرج میرزا، عارف قزوینی، سید اشرف الدین گیلانی، دهخدا، محمدتقی بهار، میرزاده عشقی از سرآمدان این سبک اند.

از سالهای ۱۳۲۰ شیوه تازه ای در شعر فارسی پدید آمد که تحت تأثیر شعر اروپایی در قالبهای سنتی تحول و دگرگونیهای ایجاد کرد. این سبک از لحاظ قالب و نوع نگاه شاعرانه و زبان با سبکهای پیشین تفاوت بسیار جدی و ماهوی دارد و در درون خود سبکهای شخصی مختلف و جریانهای متنوعی را پرورش داده است. از سر آمدان شعر آزاد، نیمایوشیج، احمدشاملو، مهدی احوان ثالث، سهراب سپهری، فروغ فرخزاد و محمدرضا شفیعی کدکنی را می توان نام برد.

و اما نثر در ادبیات معاصر با پیشگامی چه کسانی متحول می شود؟

زین العابدین مراغه ای، عبدالرحمان طالبوف، علی اکبر دهخدا و سید محمد علی جمال زاده.

مجموعه داستان یکی بود یکی نبود به عنوان آغازگر راه نوین داستان نویسی در ایران شناخته شده و جمال زاده به دلیل پیوند قوی اش با ادب گذشته فارسی از ادبیات داستانی فرنگ نیز بهره برده است. او در اغلب داستانهایش از مثلها و تشبیههای ساده و زیبا برای زینت نثر خود استفاده می نمود و سعی داشت که آن تشبیهها صرفاً یک تشبیه نباشد بلکه با فضای داستان نیز همخوانی داشته باشد و البته در برخی موارد بر جنبهی طنز داستان نیز بیافزاید. این مجموعه شامل حکایتهای «فارسی شکر است»، «رجل سیاسی»، «دوستی خاله خر سه»، «دردل ملا قربانعلی»، «بیله دیگ، بیله چغندر»، «ویلان الدوله» و داستان «کباب غاز» است که در نسخه الکترونیکی به آن افزوده شده و در نسخه چاپی موجود نیست.

در پایان کتاب هم «مجموعه کلمات عوامانه فارسی» را که جناب جمال زاده جمع آوری کرده اند می بینیم.

شعر نیمایی

شعری است با مصراع های کوتاه و بلند که قافیه در آن نظم خاصی ندارد. این گونه اشعار دارای وزن هستند و گاهی هم قافیه دارند اما طول مصراع های آن با هم مساوی نیست.

مشخصات شعر نیمایی:

۱- مضمون و درون مایه شعر نیمایی احساسات، تجربیات شخصی، عشق، سیاست و اجتماع می باشد.

۲- پدید آورنده ی شعر نیمایی، علی اسفندیاری مشهور به «نیمایوشیج» است.

تفاوت شعر نیمایی با قالب های سنتی

۱- محتوا و درون مایه: نگاه تازه به طبیعت و جهان، جهت گیری اجتماعی و استفاده از نمادها در طرح مسائل اجتماعی، انعکاس فضای طبیعی و رنگ محلی در شعر از ویژگی های محتوایی شعر نیمایی است.

۲- از نظر قالب: کوتاه و بلند شدن مصراع ها و جابجایی قافیه از ویژگیهای دیگر شعر نیمایی به شمار می آید.

تحولات شعر نیمایی پس از نیما

۱- شعر آزاد یا نیمایی که وزن دارد اما جای قافیه در آن مشخص نیست . مانند بعضی از سروده های مهدی اخوان ثالث ، سهراب سپهری و قیصر امین پور .

۲- شعر سپید که آهنگ دارد اما وزن عروضی ندارد و جای قافیه در آن مشخص نیست . مانند اشعار شاملو و بعضی از اشعار موسوی گرمارودی

۳- موج نو که نه آهنگ دارد نه قافیه و نه وزن عروضی . فرق آن با نثر در تخیل شعری است . شعر موج نو به دشواری و مشکل بودن مشهور است . مانند برخی از اشعار احمد رضا احمدی .

مشهورترین سراینندگان شعر نیمایی (نو) عبارتند از: نیما یوشیج ، مهدی اخوان ثالث ، فرخ فرخزاد و سهراب سپهری .

به عنوان نمونه بخشی از قطعه‌ی «مهتاب» نیما یوشیج در زیر نقل می‌شود:

می تراود مهتاب

می درخشد شب تاب

نیست یک دم شکند خواب به چشم کس ولیک

غم این خفته ی چند

خواب در چشم ترم می شکند

نگران با من استاده سحر

صبح می خواهد از من

کز مبارک دم او آورم این قوم به جان باخته را بلکه خبر

در جگر خاری لیکن

از ره این سفرم می شکند ...

نمونه ای دیگر؛ قسمت هایی از شعر «زمستان» مهدی اخوان ثالث:

سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت

سرها در گریبان است.

کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را.

نگه جز پیش پا را دید، نتواند

که ره تاریک و لغزان است.

و گر دست محبت سوی کس یازی،

به اگره آورد دست از بغل بیرون؛

که سرما سخت سوزان است.

نفس، کز گرمگاه سینه می آید برون، ابری شود تاریک.
چو دیوار ایستد در پیش چشمانت.
نفس کاینست، پس دیگر چه داری چشم
ز چشم دوستان دور یا نزدیک؟

مسیحای جوان مرد من! ای ترسای پیر پیرهن چرکین؟
هوا بس ناجوانمردانه سرد است... آی...
دمت گرم و سرت خوش باد!
سلامم را تو پاسخ گوی، در بگشای!
منم من، میهمان هر شب، لولی وش مغموم
منم من، سنگ تپیا خورده رنجور.
منم، دشنام پست آفرینش، نغمه ناجور.
نه از رومم نه از زنگم همان بیرنگم بیرنگم.
بیا بگشای در، بگشای دلتنگم.
حریفا! میزبانان! میهمان سال و ماهت پشت در چون موج می لرزد.

تگرگی نیست مرگی نیست،
صدایی گر شنیدی صحبت سرما و دندان است.
من امشب آمدستم وام بگذارم.
حسابت را کنار جام بگذارم.
چه می گویی که بیگه شد، سحرشد، بامداد آمد؟
فریبت می دهد، بر آسمان این سرخی بعداز سحرگه نیست.
حریفا! گوش سرما برده است این، یادگار سیلی سرد زمستان است.

و قندیل سپهر تنگ میدان، مرده یا زنده،
به تابوت ستبر ظلمت نه توی مرگ اندود، پنهان است.
حریفا! رو چراغ باده را بفروز، شب با روز یکسان است.

سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت.
هوا دلگیر، درها بسته، سرها در گریبان، دستها پنجهان،
نفسها ابر، دلها خسته و غمگین،
درختان اسکلت‌های بلور آجین،
زمین دلمرده، سقف آسمان کوتاه،
غبار آلوده مهر و ماه،
زمستان است.

شعر کوچه از اشعار بسیار زیبا در قالب نیمایی است که شاعر توانمند فریدون مشیری آن را در نهایت لطافت و زیبایی سروده است:

بی تو ، مهتاب شبی باز از آن کوچه گذشتم
همه تن چشم شدم خیره به دنبال تو گشتم
شوق دیدار تو لبریز شد از جام وجودم
شدم آن عاشق دیوانه که بودم!
در نهانخانه جانم گل یاد تو درخشید
باغ صد خاطره خندید
عطر صد خاطره پیچید
یادم آید که شبی با هم از آن کوچه گذشتیم
پر گشودیم و در آن خلوت دلخواسته گشتیم
ساعتی بر لب آن جوی نشستیم
تو همه راز جهان ریخته در چشم سیاهت
من همه محو تماشای نگاهت
آسمان صاف و شب آرام
بخت خندان و زمان رام
خوشه ماه فرو ریخته در آب
شاخه ها دست بر آورده به مهتاب
شب و صحرا و گل و سنگ
همه دل داده به آواز شباهنگ

یادم آید : تو به من گفتی :
ازین عشق حذر کن!
لحظه ای چند بر این آب نظر کن
آب ، آئینه ی عشق گذران است
تو که امروز نگاهت به نگاهی نگران است
باش فردا ، که دلت با دگران است
تا فراموش کنی ، چندی ازین شهر سفر کن!
با تو گفتنم :
حذر از عشق ؟
ندانم
سفر از پیش تو ؟
هرگز نتوانم
روز اول که دل من به تمنای تو پیر زد
چون کیوتر لب بام تو نشستم
تو بمن سنگ زدی ، من نه رمیدم ، نه گسستم
باز گفتم که : تو صیادی و من آهوی دشتم
تا به دام تو درافتم ، همه جا گشتم و گشتم
حذر از عشق ندانم
سفر از پیش تو هرگز نتوانم ، نتوانم ! ...
اشکی از شاخه فرو ریخت
مرغ شب ناله تلخی زد و بگریخت!
اشک در چشم تو لرزید
ماه بر عشق تو خندید
یادم آید که دگر از تو جوابی نشنیدم
پای در دامن اندوه کشیدم
نگسستم ، نرمیدم
رفت در ظلمت غم ، آن شب و شبهای دگر هم
نه گرفتی دگر از عاشق آزرده خبر هم

نه کنی دیگر از آن کوچه گذر هم!
بی تو ، اما به چه حالی من از آن کوچه گذشتم ...

شعرزیبای شد خزان از رهی معیری:

شد خزان گلشن آشنایی بازم آتش به جان زد جدایی
عمر من ای گل طی شد بهر تو وز تو ندیدم جز بد عهدی و بی وفایی
با تو وفا کردم، تا به تنم جان بود عشق و وفا داری، با تو چه دارد سود...

وهچنین شعری از استاد شفیعی کدکنی:

به کجا چنین شتابان ؟
گون از نسیم پرسید
دل من گرفته زینجا
هوس سفر نداری
ز غبار این بیابان ؟
همه آرزویم اما
چه کنم که بسته پایم
به کجا چنین شتابان ؟
به هر آن کجا که باشد به جز این سرا سرایم
سفرت به خیر ! اما تو و دوستی خدا را
چو از این کویر وحشت به سلامتی گذشتی
به شکوفه ها به باران
برسان سلام ما را.

نوع دیگری از شاخه تحول شعر فارسی که در آن وزن مطلقاً رعایت نمیشود بلکه بیشتر کوشش در انتخاب کلمه و توجه به تخیل به اندیشه است، به شعر ((سپید)) معروف شده است. مثال:

دهانت را می بوبند مبادا گفته باشی دوستت دارم
دلت را می بوبند مبادا شعله ای در آن نهان باشد
روزگار غریبی است نازنین

و عشق را کنار تیرک راهبند تازیانه می زنند
عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد
شوق را در پستوی خانه نهان باید کرد
روزگار غریبی است نازنین
و در این بن بست کج و پیچ سرما
آتش را به سوخت بار سرود و شعر فروزان می دارند
به اندیشیدن خطر مکن
روزگار غریبی است نازنین
آنکه بر در می کوبد شباهنگام
به کشتن چراغ آمده است
نور را در پستوی خانه نهان باید کرد
دهانت را می بویند مبادا گفته باشی دوستت دارم
دلت را می بویند مبادا شعله ای در آن نهان باشد
روزگار غریبی است نازنین
نور را در پستوی خانه نهان باید کرد
عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد
آنکه قصابانند بر گذرگاهان مستقر با کُنده و ساطوری خون آلود
و تبسم را بر لبها جراحی می کنند
و ترانه را بر دهان
کباب قناری بر آتش سوسن و یاس
شوق را در پستوی خانه نهان باید کرد
ابلیس پیروز مست سور عزای ما را بر سفره نشسته است
خدای را در پستوی خانه نهان باید کرد
خدای را در پستوی خانه نهان باید کرد
احمد شاملو

می دانی؟

یک وقت هایی باید روی یک تکه کاغذ بنویسی

تعطیل است!

و بچسبانی پشت شیشه ی افکارت
باید به خودت استراحت بدهی
دراز بگشی
دست هایت را زیر سرت بگذاری
به آسمان خیره شوی
و بی خیال سوت بزنی
در دلت بخندی به تمام افکاری که
پشت شیشه ی ذهنت صف کشیده اند
آن وقت با خودت بگویی:
بگذار منتظر بمانند! (حسین پناهی)

دلم گرفته است

دلم گرفته است

به ایوان می روم و انگشتانم را

بر پوست کشیده شب می کشم

چراغهای رابطه تاریکند

چراغهای رابطه تاریکند

کسی مرا به آفتاب معرفی نخواهد کرد

کسی مرا به میهمانی گنجشکها نخواهد برد

پرواز را به خاطر بسپار

پرنده مردنی است (فروغ فرخ زاد)

غزل معاصر:

نمونه هایی از غزل معاصر را در بخش غزل ذکر کردیم در اینجا به ذکر یک نمونه بسنده می کنیم:

که به ماسوا فکندی همه سایه ی هما را

به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

چو علی گرفته باشد سر چشمه ی بقا را

به شرار قهر سوزد همه جان ماسوا را

که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین

به خدا که در دو عالم اثر از فنا نماند

مگر ای سحاب رحمت تو بباری ارنه دوزخ

برو ای گدای مسکین در خانه ی علی زن

بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من
 بجز از علی که آرد پسری ابوالعجائب
 چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان
 نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت
 بدو چشم خون فشانم هله ای نسیم رحمت
 به امید آن که شاید برسد به خاک پایت
 چو تویی قضای گردان به دعای مستمندان
 چه زخم چونای هر دم ز نوای شوق او دم
 «همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
 ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب

چو اسیر تست اکنون به اسیر کن مدارا
 که علم کند به عالم شهدای کربلا را
 چو علی که میتواند که بسر برد وفا را
 متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را
 که ز کوی او غباری به من آر توتیا را
 چه پیامها سپردم همه سوز دل صبا را
 که ز جان ما بگردان ره آفت قضا را
 که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را
 به پیام آشنائی بنوازد و آشنا را»
 غم دل به دوست گفتن چه خوشست شهریارا

پیوست‌ها

پیوست یک: چند نکته مهم دستوری

جمله

یک یا چند کلمه که بر روی هم دارای معنایی کامل باشد، جمله نام دارد؛ مانند «راستی، بهترین صفات است».
 جمله حداقل از دو جزء تشکیل می‌شود: فعل و فاعل یا نهاد و گزاره؛ «محمود آمد»، و ممکن است فاعل، همان شناسه
 (ضمیر فاعلی) خود فعل باشد؛ در نتیجه، هر دو جزء در یک کلمه باشد؛ مانند: «بنشینید».
 جمله از جهات مختلف اقسامی دارد:

۱. از حیث مفهوم و معنی چهار قسم است: خبری، پرسشی، عاطفی و امری.

مهدی آمد (خبری)، مهدی کجاست؟ (پرسشی)، زنده باد مهدی (عاطفی)، مهدی را صدا کن (امری).

نکته: جمله عاطفی آن است که بیانگر احساسات و عواطفی از قبیل تعجب، آرزو، افسوس، تحسین، دعا، نفرین و مانند
 آن باشد.

۲. از حیث فعل هم سه گونه است: فعلی، اسنادی و بی فعل. در جمله‌ی اسنادی مسند فعل نیست، بلکه صفت یا

اسم یا ضمیر است: بهمن بیمار بود؛ فردا جمعه است؛ حسین او است. در جمله‌ی بی فعل، یا فعل به قرینه حذف
 می‌شود و یا به حکم ساختار خاص جمله و عرف زبان ذکر نمی‌شود: خدا حافظ، ایستادن ممنوع، به راست راست.

۳. از لحاظ ساختار و ترکیب، دو گونه است: ساده و مرکب: ساده، تنها یک فعل دارد؛ دیوار شکست؛ مرکب، دو فعل

یا بیشتر دارد؛ اگر مدادم را برداری و بشکنی، من نمی‌توانم دیکته را بنویسم.

۴. جمله‌ی مرکب، از دو نوع جمله تشکیل می‌شود: پایه، که غرض اصلی گوینده است؛ پیرو، که نکته، قید یا

توضیحی به جمله‌ی پایه می‌افزاید:

پنجره را باز کن تا دود خارج شود. (بیان علت)

(پایه) (پیرو)

اگر دقت کنی، (بیان شرط) درس را می‌فهمی

(پیرو) (پایه)

کاربرد کلمات در جمله

اول: کاربرد و نقش فعل.

می‌دانیم که فعل، پایه و رکن اصلی جمله است و جمله‌ی بی فعل معمولاً مفهوم ندارد، مگر اینکه فعل آن به قرینه حذف شده باشد؛ در صورتی که جمله‌های بدون اسم، ضمیر، صفت، قید، حرف و شبه جمله فراوان دیده می‌شود. پس، فعل از حیث ارزش و ایفای نقش در جمله بر همه‌ی انواع دیگر کلمه برتری دارد و نقش کلمه‌ها و اجزاء دیگر جمله نیز به طور مستقیم یا غیرمستقیم به آن مربوط می‌شود؛ چنانکه مثلاً نقش فاعل، مفعول، متمم و قید در ارتباط مستقیم با فعل مشخص می‌شود، و نقش صفت و مضاف الیه به طور غیرمستقیم. کاربرد و نقش فعل در جمله، چهار گونه است:

الف) در نقش مسندی، که در این صورت، فعل کامل است: ثریا خوابید.

ب) در نقش ربطی، که مسند را به نهاد نسبت می‌دهد و آن یکی از افعال ربطی (بودن، شدن، استن یا گشتن و گردیدن) است: فریبا مریض بود؛ اتاق گرم است؛ غذا سرد شده؛ هوا ملایم گردید؛ فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر.

ج) در نقش قیدی: شاید علی خوابیده باشد.

د) در مفهوم حرف (حرف ربط): خواه بیایی، خواه نیایی من می‌آیم. یعنی چه بیایی: چه نیایی من می‌آیم.

وجوه فعل

فعل از نظر چگونگی بیان وقوع کار یا داشتن و پذیرفتن حالت بر سه دسته تقسیم می‌شود و هر یک از آنها را وجه نامند:

الف) وجه اخباری، که از وقوع کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی به طور قطع و یقین خبر می‌دهد و جز ماضی التزامی و مضارع التزامی و امر، همه‌ی فعل‌ها در وجه اخباری به کار می‌رود: افسانه آمد، پروانه خوابیده است؛ فرزانه مشق می‌نویسد؛ فردا به دبیرستان نخواهم رفت.

ب) وجه التزامی، که انجام یافتن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را با شک و شرط و آرزو و قصد و امثال آن می‌رساند: کاش برادرم از مسافرت برگشته باشد؛ شاید فردا عمویم به خانه ما بیاید، اگر صبح به دانشکده بیایی مرا خواهی دید؛ عصر باید به دانشکده برویم، امشب می‌خواهم به سینما بروم.

ج) وجه امری، که انجام دادن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را طلب می‌کند:

قلم را بردار: مودب باشید؛ ساکت شو.

یادآوری. ساخت فعل امر همان ساخت مضارع التزامی است، جز اینکه امر در دوم شخص مفرد، شناسه (ضمیر متصل فاعلی) «ی» نمی‌گیرد؛ و همه‌ی ساخته‌های امر صرفه می‌گردد؛ ولی اول شخص مفرد آن استعمال نمی‌شود و پنج ساخت دیگر استعمال دارد:

برو، بروید، برویم بیرون، احمد برود بیرون، هما و نسیم و خاطره بروند بیرون.

فعل وصفی. گاهی برخی از فعل‌ها را در جمله به صورت صفت مفعولی می‌آورند که بیشتر دستورنویسان آن را یکی از وجوه فعل به نام «وجه وصفی» (= فعل وصفی) (شمرده‌اند. توضیح اینکه صرفه نظر از فعل‌های ماضی نقلی، ماضی بعید، ماضی ابعاد و ماضی التزامی که در آنها اساساً فعل اصلی به صورت صفت مفعولی است، فعل‌های دیگر نیز به صورت صفت مفعولی می‌آیند که به آنها «فعل وصفی» می‌گویند؛ چنانکه فعل وصفی «برداشته» در جمله‌های زیر به ترتیب، به جای فعل‌های ماضی مطلق، مضارع اخباری، مضارع التزامی، مستقبل و امر به کار رفته است: کتاب را برداشته، بردم. کتاب را برداشته، می‌برم. باید کتاب را برداشته، ببرم. کتاب را برداشته، خواهی برد. کتاب را برداشته، ببرید.

پیوست دو: برخی اصطلاحات ادبی

در این گفتار، از اصطلاحاتی سخن خواهد رفت که بیشتر در میان مردم متداول و رایج است.

قافیه (پساوند): به کلمات آخر اشعار- و در شعرهایی که دارای ردیف هستند به کلمات پیش از ردیف- که آخرین حرف اصلی آنها یکی باشد، قافیه و آن حرف اصلی آخر را «روی» می‌گویند؛ مانند: خرم، عالم، دم، آدم، هم، مرهم و محکم در بیت‌های زیر که حرف «م» در آنها حرف روی است:

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست	به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست
تا دل مرده مگر زنده کنی کاین دم ازوست	به غنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح
آنچه در سر سویدای بنی آدم ازوست	نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل
به ارادت ببرم درد که درمان هم ازوست	به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست
خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست	زخم خونینم ، اگر ، به نشود ، به باشد
دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست	سعديا گر بکند سیل فنا خانه عمر

ردیف

در صورتی که یک یا چند کلمه یا عبارت و یا جمله، عیناً در آخر همه بیت‌ها پس از قافیه تکرار شده باشد، آن را ردیف و آن نوع شعر و قافیه را مردف می‌گویند: مثلاً در بیت‌های فوق، «ازوست» ردیف است.

مصراع و بیت

مصراع یا مصرع، در لغت به معنی یک لنگه از در دو لختی و در اصطلاح حداقل سخن موزون و نیمی از یک بیت است. بیت در لغت به معنی خانه و در اصطلاح حداقل شعر است که از دو مصراع تشکیل شده باشد.

بیت مصرع

وقتی هر دو مصراع یک بیت قافیه داشته باشد، آن بیت را «مصرع» یعنی قافیه دار می‌نامند؛ مثل تمام بیت‌های شاهنامه و مثنوی و مانند ابیات زیر:

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی (سعدی)

مطلع و مقطع

در اصطلاح شعرا، بیت اول غزل، قصیده و جز آن را مطلع و بیت آخر را مقطع می‌گویند.

گاهی مطلع و مقطع به معنی آغاز و انجام سخن به کار می‌رود، خواه سخن نظم باشد یا نثر، چنانکه نظامی می‌گویند.

سخن را مطلع و مقطع بباید که پرگفتن، ملالت می‌فزاید

در کلیله و دمنه آمده است: «هر سخن را که مطلع از تیزی اتفاق افتاده باشد، مقطع به نرمی و لطف رساند...»

در کتب ادبی قدیم، گاه به جای مطلع و مقطع، مطلع و مقاطع گفته‌اند؛ مثلاً: مطلع و مقاطع قصیده؛ و مراد از آن، بیت‌های اوایل و اواخر قصیده است.

حسن مطلع و حسن مقطع: اگر بیت اول غزل یا قصیده‌ای خوب و زیبا باشد، می‌گویند دارای «حسن مطلع» است، و اگر بیت آخر آن مطبوع و دلپسند باشد، می‌گویند دارای «حسن مقطع» است.

حسن ابتدا و حسن ختام: اگر چه مطلع و مقطع و حسن آنها، هم در نظم و هم در نثر به کار می‌رود، لکن اختصاصشان به شعر بویژه به قصیده بیشتر است، در حالی که حسن ابتدا و حسن ختام دارای کلیت و شمول بیشتر و اعم از مطلع و مقطع است.

تشبیب، نسیب، تغزل: هر سه لغت در فرهنگها مرادفای یکدیگر و به معنی غزل گفتن و عشقبازی نمودن و سخن عاشقانه سرودن است. در اصطلاح شعرا، پیش در آمد اوایل قصیده است که مانند مقدمه ای در بیان زیباییهای محبوب و حکایت حال عشق و عاشق، شور و شوق و لذت وصل، رنج هجر و فراق، یا وصف مناظر طبیعت از کیفیت فصول، آسمان، زمین، کوه، دریا دشت و صحرا و امثال آن است. آنگاه شاعر به مناسبتی شیرین و گیرا و بیانی لطیفه از این مقدمه به اصل مقصود قصیده، از قبیل مدح و ستایش یا نهنیت و تعزیت و نظایر آن گریز می‌زند، بنابراین تشبیب ... در حقیقت پیشاهنگ قصیده و زمینه سازی شاعر است برای ورود به اصل مقصود.

تخلص: به دو معنی در میان اهل ادب معمول است:

۱. نام و شهرت شعری شاعر، مانند نامه‌ای خانوادگی است، همچون: سنایی، سعدی، حافظ، جامی، صائب، بهار و

امثال آن:

هر که در عاشق تمام بود
پخته خوانش اگر چه خام بود...
بنده عشق باش، تا باشی
تا سنایی تو را غلام بود
دیر آمدی ای نگار سرمست
زودت ندهیم دامن از دست...
سعدی ز کمند خوبرویان
تا جان داری نمی توان جست

از در خویش خدا را به بهشتم مفرست
که سر کوی تو از گو و مکان ما را بس
حافظ از مشرب قسمت گله بی انصافی است
طبع چون آب و غزلهای روان ما را بس

۲. تخلص در قصیده: این تخلص به معنی گریز زدن و منتقل شدن از تشبیب و پیش در آمد است به اصل

مقصود قصیده، همان طور که در ضمن بیان تشبیب بدان اشاره شد.

این گریز زدن به وسیله بیتی که آن را بیت تخلص نامند، صورت می گیرد:

حال اگر شاعر این بیت را به زیبایی و گیرایی و مناسبت لطیف سروده و با مهارت و استادی از تشبیب به اصل موضوع
قصیده انتقال یافته باشد، به کار او حسن تخلص می گویند.

دعای تأبید یا شریطه: شاعر قصیده سرای ستایشگر، معمولاً در پایان قصیده مدحیه، به دعای ممدوح می پرداخت. از آنجا
که این دعا متضمن درخواست سعادت و دولت و یا سلطنت جاودانه برای ممدوح بود و به گونه شرط ادا می شد، بدان
دعای تأبید یا شریطه می گفته‌اند؛ برای مثال: تا خورشید از مشرق طلوع و در مغرب غروب می کند، تو چنین و چنان
باشی، یا:

بادت جلال و مرتبه چندانکه آسمان
هر صبحدم بر آورد از خاور آینه (خاقانی)

ارتجال یا بدیهه: آن است که سخن (اعم از شعر یا خطبه و گفتاری) را بی مقدمه در مجلسی انشاء کنند و برخوانند.
وقتی کسی شعری بدون تدارک قبلی و اعمال اندیشه و فکر گفت می گویند مرتجالا گفت یا بر بدیهه ساخت.

استقبال: آن است که شاعری گفته ی یکی از شاعران را سر مشق سازد و بر وزن و قافیه آن شعر بگوید. در این مورد
اصطلاح ((اقتدا)) نیز معمول است. منوچهری دامغانی گوید:

فغان از این غراب بین و وای او
که در نوا فکندهمان نوای او

ملک الشعراى بهار به پیروی و استقبال از منوچهری می گوید:

فغان ز جغد جنگ و مرغواى او
که تا ابد بریده باد تاي او...

شد اقتدا به اوستاد دامغان

«فغان از این غراب بین و وای او»

و مهرداد اوستا به استقبال از بهار گوید:

شب است و یاد یار بی وفای من
چو اهرمن به هم فشرده نای من
به فن چامه گستری هر آینه
تویی تو ای «بهار» اوستای من

اطناب: یعنی دراز سخنی، سخنی که دارای الفاظ بسیار و معنی کم و اندک باشد، اگر لفاظی و دراز سخنی به حدی برسد که موجب ملالت و دلزدگی شنونده و خواننده شود به آن ((اطناب ممل)) می گویند.

انسجام: آن است که سخن روان و یکدست باشد، سخنی که بدین صفت باشد ((منسجم)) نامیده میشود.

ایجاز: یعنی آوردن الفاظ اندک با معنی بسیار، در ایجاز شرط است که الفاظ اندک، وافی به مقصود و با رعایت اصول فصاحت و بلاغت باشد. خیر الکلام ما قلّ و دلّ. سخن دارای صفت «ایجاز» را «موجز» خوانند. چنانچه ایجاز به حدی باشد که مخل معنی و غیر وافی به مقصود باشد، آن را «ایجاز مخل» می نامند.

بیت الغزل و بیت القصیده: بهترین بیت غزل را بیت الغزل و بهترین بیت قصیده را بیت اللقصیده نامند. در تداول ((شاه بیت)) مرادف این اصطلاح است.

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است
آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

جزالت: آن است که الفاظ سخن قوی قوی و محکم و پر مغز باشد، سخنی را که بدین صفت باشد ((جزیل)) میگویند.

رکالت: سستی و پستی و ابتذال لفظ و معنی است و هر سخنی را که از حیث لفظ و معنی دارای این خصوصیت باشد ((رکیک)) میگویند.

سلاست: آن است که سخن نرم و روان و همواره مطبوع باشد. سخنی را که بدین صفت باشد، سلس یا سلیس نامند. سلاست تقریباً مترادف با انسجام است.

سهل و ممتنع یا سهل ممتنع: به سخنی اطلاق میشود که در ظاهر بسیار سهل و ساده جلوه کند آنچنان که تصور شود نظیر آن را به آسانی بتوان گفت اما پس از تأمل و در مقام عمل معلوم شود که بسیار دشوار و احیاناً محال و ممتنع است. قصاید فرخی سیستانی و اشعار سعدی از این ویژگی برخوردار هستند. رشید و طوطا در حدائق السحر می نویسد: «سهل و ممتنع، شعری است که آسان نماید، اما مثل آن دشوار توان گفت. در تازی بوفراس را و بختری را این جنس بسیار است، و در پارسی فرخی را»

عذب: در لغت به معنی آب خوشگوار و در اصطلاح سخنی است خوش و روان و دلپذیر، آنچه‌آن که کام جان تشنه سخن را سیراب کند و تسکین دهد، خوشگواری، لطافت و روانی سخن را ((عذوبت)) می نامند.

غث و سمین: غث در لغت یعنی لاغر و نزار و سمین یعنی چاق و فربه و در اصطلاح ادبا آن است که سخن هموار و یک دست نباشد، یعنی اشعار و عبارات عالی با ابیات و عبارات سست و نامناسب و رکیک باهم بکار رفته باشد. « این سخن غث و سمین دارد»، یعنی در آن اوج و حضيض یا قوت و ضعف هست.

مجابات: جوابگویی دو شاعر است به شعر یکدیگر، شاعر دوم معمولاً وزن و قافیه شاعر اول را رعایت میکند.

مساوات: کیفیت سخن متعارف و معمول یعنی برابر بودن لفظ و معنی در سخن. در سخن نه دارای سخنی و اطناب باشد نه کوتاهی سخن و ایجاز.

متکلف: تکلف در لغت به معنی (خود را به رنج افکندن) است. متکلف سخنی است که از مجرای طبیعی و مقتضای طبع سلیم خارج شده باشد با این تصور که آن را بهتر و موثرتر بیان کند.

مطبوع: سخنی است که در نتیجه حسن ترکیب الفاظ و شیرینی و گیرایی بیان در دل بنشیند و در ذوق و پسند شنونده خوشایند افتد. و اگر ارسته به نایع بدیعی است آن صنایع لطیفه و طبیعی و به دور از تکلیف و تصنع باشد. در نظم (اشعار فرخی-سعدی و حافظ) در نثر (گلستان سعدی چنین است).

ملمع: آن است که در شعر، فارسی یا عربی و ترکی و جز آن را به هم درآمیزند، یعنی مثلاً یک مصراع را فارسی و یک مصراع را عربی بیاورند. یا یک یا چند بیت فارسی و یک بیت عربی بگویند.

از لبت زنده گشت جان «هما» و من الماء کل شیء حیّ

مفرد-فرد-تک بیت: گاه شاعر تمام مراد و مقصود خود را در یک بیت بیان میکند که در اصطلاح شعرا به آن فرد یا مفرد گویند جمع آن را مفردات مانند مفردات سعدی و دیگران. از این بیت ها بیشتر در اثنای سخنرانی ها -خطبه ها و نامه ها و رساله ها استفاده میشود.

چه داند خوابناک مست مخمور که شب را چون به روز آورد رنجور

مردی نه به قوت است و شمشیر زنی آن است که جوری که توانی، نکنی (سعدی)

تعقید: پیچیدگی و دشوار فهمی سخن را تعقید و سخنی را که معنی آن پیچیده و فهمناک باشد (معقد)) میگویند. اگر علت دشوار فهمی سخن الفاظ و کلمات نامانوس باشد میگویند دارای تعقید لفظی است، و اگر علت، تعبیرات دور از ذهن و کنایات، مجازات و استعارات غریب و مشکل باشد گویند دارای تعقید ((معنوی)) است.

فصاحت: درستی و شیوایی سخن حاصل نمیشود مگر آنکه در سخن از لغات و ترکیبات خوش آهنگ و رایج استفاده شود و ترکیب بندی عبارات و جمله ها مطابق قواعد دستور زبان باشد.

فصیح: صفت است هم برای سخن دارای خصوصیت فصاحت و هم برای گوینده آن. به عبارتی دیگر اگر در سخنی رعایت قواعد فصاحت شده باشد میگویند این سخن فصیح است و به گوینده هم میگویند ((فصیح)). بلیغ هم مانند فصیح هم صفت کلام است و هم صفت متکلم: سخن بلیغ، سخنور بلیغ.

بلاغت: آن است که سخن درست و شیوا (فصیح) را بجا و مناسب حال و مقام بگویند؛ از آنکه گفته اند: ((هرسخن جایی و هر نکته مکانی دارد))

تلمیح: در ضمن سخن به حکایت و داستانییا مثلییا آیه و حدیثی معروف اشاره کنند. چنانکه سعدی گوید:

کاش که آنان که عیب جستند رویت ای دلستان بدیدندی

تا به جای ترنج در نظرت بی خبر دستها بریدندی

که اشاره دارد به داستان حضرت یوسف در قرآن کریم.

حافظ فرماید:

یا رب این آتش که در جان من است سرد کن آن سان که کردی بر خلیل

که اشاره است به داستان حضرت ابراهیم و به آتش افکنده شدن وی.

چپستان یا لغز: آن است که از چیزی به صراحت نام نبرند اما اوصاف آن را چنان بیان کنند که خواننده و شنونده صاحب ذوق از شنیدن آن اوصاف به مقصود گوینده پی ببرد.

منوچهری در مدح عنصری قصیده ای دارد که تشبیب آن لغز شمع است و با این بیتها آغاز شود:

ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن جسم ما زنده به جان و جان تو زنده به تن

هر زمان روح تو لختی از بدن کمتر کند گویی اندر روح تو مضمهر همی گردد بدن

چون بمیری، آتش اندر تو رسد، زنده شوی چون شوی بیمار، بهتر گردی از گردن زدن

حقیقت: در اصطلاح ادب آن است که لفظ را به معنای اصلی و حقیقی آن بکار برند، چنانکه از کلمه (دست) عضو بدن را اراده کنند.

مجاز: بکار بردن لفظ است در غیر معنی اصلی و حقیقی آن به مناسبتی، چنانکه از کلمه «(دست)» معنی قدرت و زور و سلطه را اراده کنند. مثل «دست بالای دست بسیار است». در قرآن مجید می‌خوانیم: «یدالله فوق ایدیهم» (قدرت خداوند برتر از توانایی ایشان است)

وقتی می‌توانیم کلمه‌ای را در غیر معنی اصلی آن به کار ببریم که بین معنی اصلی و غیر اصلی آن، اولاً ارتباط و مناسبتی باشد و ثانیاً قرینه‌ای باشد تا ذهن را متوجه معنی مجازی کلمه کند. می‌دانیم «سر» عضو اصلی بدن و فرمانده و مدیر آن است، در «سر لشکر» هم «سر» معنی مدیر و فرمانده می‌دهد، یعنی کسی که در لشکر حکم «سر» را دارد در قیاس با تن، این ارتباط و مناسبت را در اصطلاح علم بیان، «علاقه» می‌گویند. علاقه در مجاز متنوع و گوناگون است از جمله: جزء و کل، حال و محل، سبب و مسبب، مجاورت و... و بدین سبب مجاز نیز دارای انواع بسیار است.

اما قرینه، لفظ یا حالتی است مقرون به سخن، که ذهن شنوه و خواننده را از توجه به معنی وضعی و حقیقی کلمه منصرف و به معنی غیر حقیقی آن متوجه می‌کند و به همین سبب آن را قرینه صارفه نامیده‌اند. وقتی گفته شود «دریایی در پشت میز خطابه بود»، «میز خطابه» به شنونده کمک می‌کند تا «دریا» را به معنی اصلی نگیرد بلکه آن را به معنی کسی که دارای اطلاعات و دانش وسیعی باشد تلقی کند؛ بنابراین، «میز خطابه» قرینه است.

مجاز مرسل و استعاره: علاقه مجاز اگر از نوع مشابهت نباشد به آن مجاز مرسل می‌گویند و استعاره، نوعی مجاز است که علاقه آن مشابهت باشد. به تعبیری روشن‌تر، استعاره نوعی تشبیه است که در آن فقط یک رکن از دو رکن مهم تشبیه (مشبه یا مشبه به) ذکر شده باشد. حافظ گوید:

دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست و اندر آن آینه صدگونه تماشا می‌کرد (حافظ)

که مراد از قدح، دل عارف و مراد از باده یا شراب، وجد و سرمستی و نشاطی است که برای عارف حاصل می‌شود و مقصود از آینه هم، همان دل عارف است که حقایق عالم غیب و شعود در آن منعکس می‌شود.

پیوست سه: آرایه های ادبی

آرایه های ادبی

آرایه در لغت به معنای «زیور» و «زینت» است. در ادبیات به عواملی گفته می‌شود که پدید آورنده موسیقی لفظ و موسیقی معنوی در شعر یا نثر است. آرایه‌های ادبی به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند.

۱- آرایه‌های لفظی: به عواملی گفته می‌شود که پدید آورنده موسیقی درونی است و همان گونه که از اسمش پیداست وجود آرایه وابسته به لفظ است به گونه‌ای که اگر لفظ را تغییر دهیم آرایه مورد نظر از بین می‌رود.

مثال: همه کس را عقل خویش به کمال نماید و فرزند خویش به جمال

دو واژه «کمال» و «جمال» آرایه سجع بوجود آورده‌اند. حال اگر بجای واژه کمال هم معنی آن را در جمله قرار دهیم آرایه سجع از بین می‌رود.

۲- آرایه‌های معنوی: به عواملی گفته می‌شود که پدید آورنده موسیقی معنوی است و همان گونه که از اسمش پیداست وجود آرایه وابسته به معنی آن است به گونه‌ای که اگر الفاظ را به تناسب معنی و همراه با حفظ معنی تغییر دهیم آرایه مورد نظر از بین نخواهد رفت.

«آرایه‌های لفظی»

۱. سجع: سجع را در قدیم به معنای آواز متوازن کبوتران گرفته‌اند. سجع نوعی هماهنگی بین کلماتی است که در آخر جمله‌های نثر می‌آیند به گونه‌ای که نوعی آهنگ خاص به جملات نثر می‌بخشد. سجع در نثر موسیقی ساز است همانند قافیه در نظم.

نکته ۱: آرایه سجع هنگامی بوجود می‌آید که حداقل دو جمله داشته باشیم زیرا سجع‌ها باید در پایان دو جمله بیایند. به نثری که دارای سجع باشد نثر مسجع گویند.

نکته ۲: در آرایه‌ی سجع واژه‌های پایانی دو قرینه کلام در واج آخر مشترک هستند. معمولاً هر قرینه از یک جمله تشکیل می‌شود. اما گاهی نیز یک قرینه نیز از دو یا چند جمله کوتاه پدید آمده است.

مثال) جان ما را صفای خود ده و دل ما را هوای خود ده

واژه‌های پایانی دو جمله «خود» و «ده» یکسان هستند و تکرار واژه‌های یکسان در پایان دو جمله پدید آورنده آرایه سجع نیست پس صفا و هوا سجع هستند.

مثال: هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون بر می‌آید مغرّح ذات است

۲. جناس: آن است که دو یا چند کلمه از نظر معنی با هم اختلاف دارند به نوعی در نوشتار یا گفتار هم‌آهنگی داشته باشند. شرط اصلی در جناس اختلاف در معناست. جناس پرکاربردترین آرایه لفظی است.

جناس بر دو نوع است: ۱- جناس تام ۲- جناس ناقص

الف) جناس تام: هرگاه واژه‌ای دو بار در یک بیت یا عبارت بکار رود و معنای متفاوتی از آن برداشت شود آرایه‌ی جناس تام پدید می‌آید.

مثال) بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

مثال) برادر که در بند خویش است نه برادر و نه خویش است

ب) جناس ناقص: آن است که دو کلمه از نظر حرکت یا تعداد حروف و یا در یک حرف و هم‌چنین معنی اختلاف داشته باشند:

۱) جناس ناقص حرکتی: اختلاف دو واژه در اعراب را گویند کند، گُند- مَلْک، مَلِک

۲) جناس ناقص اختلافی (مُطَرّف): اختلاف دو واژه در یک حرف را گویند. ناز، باز- آستین، آستان- با، بو

۳) جناس ناقص افزایشی (زائد): این است که یک واژه یک حرف بیش از دیگری دارد. کمین، مین- قیام، قیامت

۴ (جناس مرکب: یک واژه از ترکیب دو واژه دیگر پدید آمده باشد).

دل خلوت خاص دلبر آمد دل ز کرم به دل بر آمد

۵ (جناس ناقص قلب: اختلاف دو واژه جابجایی حروف است نبات، نبات- امهال، امهال

۳. اشتقاق: هم ریشگی دو یا چند کلمه است که سبب می شود حروف آن کلمات یکسان باشد و تکرار این حروف

همانند بر موسیقی درونی سخن می افزاید.

مثال: رندان تشنه لب را آبی نمی دهد کس گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت

۴- تکرار و تصدیر: آن است که یک یا چند کلمه در شعر و یا نثر تکرار شوند به گونه ای که این تکرار بر موسیقی درونی

سخن بیافزاید و تاثیر سخن را بیشتر کند. اگر واژه ای در آغاز و پایان بیتی تکرار شود آن را «تصدیر» می نامند.

آن چه شیران را کند رو به مزاج احتیاج است، احتیاج است احتیاج

آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست عالمی دیگر ببايد ساخت و ز نو آدمی

«آرایه های معنوی»

تلمیح: (اشاره)

در لغت یعنی با گوشه ی چشم اشاره کردن. در ادبیات آن است که شاعر یا نویسنده از آیات، احادیث، داستان ها و

وقایع تاریخی در ضمن شعر یا نوشته ی خود استفاده کند.

من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد

اشاره به داستان حضرت سلیمان و گم شدن انگشتری او.

ما قصه ی سکندر و دارا نخوانده ایم از ما به جز حکایت مهر و وفا مپرس

اشاره به داستان اسکندر و دارا که یک اشاره ی تاریخی است.

چنین گفت پیغمبر راست گوی ز گهواره تا گور دانش بجوی

اشاره به حدیث: اطلبو العلم من المهد الی الحد

تضمین:

آوردن آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر را در اثنای کلام تضمین گویند. تضمین آگاهی شاعر یا نویسنده را

از موضوعات مختلف نشان می دهد. آوردن آیه یا حدیث در سخن «اقتباس» و «درج» نیز نامیده شده است.

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه ی جنات تجری تحتها الانهار داشت

«بخشی از آیه ی هشتم سوره ی البینه»

درویش بی معرفت نیار آمد تا فقرش به کفر انجامد: کاد الفقر ان یكون کفرا

«اشاره به حدیث»

چه زخم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم که لسان غیب خوش تر بنوازد این نوا را
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی بنوازد آشنا را
«بیت دوم از حافظ است که شهریار آن را در شعر خود آورده است»

نکته: تضمین آوردن شعر گوینده‌ی دیگر است در شعر خود. نوعی از تضمین که از دیرباز معمول شاعران بوده است آن است که شاعر، یک مصراع یا یک یا دوبیت از شاعری دیگر را بر سبیل تمثیل یا برای مؤکد کردن سخن خویش به عاریت و امانت در سروده خود بیاورد. اگر آن شعر اگر آن شعر و گوینده هر دو مشهور بودند، ذکر نام شاعر ضرورت ندارد، در غیر این صورت گوینده شعر را نام می‌برند تا شاعر دوم به تهمت سرقت ادبی و انتحال متهم نشود.
سعدی، بییتی از فردوسی را تضمین کرده است:

چنین گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

تضاد: (طباق)

آوردن دو کلمه با معنی متضاد است در سخن برای روشنگری، زیبایی و لطافت آن.
دعایی گر نمی‌گویی به دشنامی عزیزم کن که گر تلخ است شیرین است از آن لب هرچه فرمایی
شادی ندارد آن که ندارد به دل غمی آن را که نیست عالم غم، نیست عالمی
گدای نیک انجام به از پادشاه بدفرجام.

تناقض، پارادوکس:

آوردن دو واژه یا دو معنی متناقض است در کلام، به گونه‌ای که آفریننده‌ی زیبایی باشد.
هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای در میان جمع و دلم جای دیگر است
از تهی سرشار، جویبار لحظه‌ها جاری است بر بساطی که بساطی نیست.

حس آمیزی

آمیختن دو یا چند حس است به منظور زیباتر کردن کلام به عبارت دیگر آن است که ویژگی مربوط به یکی از حواس چهارگانه‌ی انسان به حس دیگری نسبت داده شود.

حرف‌هایم مثل یک تکه چمن روشن بود.

حرفه را با حس شنوایی درک می‌کنیم و روشنی را با حس بینایی اما شاعر برای «حرفه‌ها» یث صفت «روشن» آورده.

بوی بعبود ز اوضاع جهان می‌شنوم شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد

«بو» را با حس بویایی درک می‌کنیم اما شاعر معتقد است «بو» را می‌شنود. ببین چه می‌گویم.

ایعام:

در لغت به معنی به وهم و گمان افکندن است و در اصطلاح ادبی آن است که واژه‌ای در یک جمله دارای دو معنی باشد به گونه‌ای که نتوان مشخص کرد که کدام معنی اصل است و می‌توان گفت هر دو معنی درست است.

آواز تیشه امشب از بیستون نیامد
گویا به خواب شیرین فرهاد رفته باشد

خانه زندان است و تنهایی ضلال
هر که چون سعدی گلستانیش نیست

ای دمت عیسی، دم از دوری مزین
من غلام آن که دور اندیش نیست

ایعام تناسب:

آوردن واژه‌ای است با حداقل دو معنی که یک معنی آن مورد نظر و پذیرفتنی است و معنی دیگر نیز با بعضی از اجزای کلام تناسب دارد تفاوت آن با ایهام در این است که در ایهام تناسب فقط یک معنی به کار می‌آید و معنی دوم با واژه یا واژه‌های دیگر یک مراعات نظیر می‌سازد.

یکی را حکایت کنند از ملوک
که بیماری رشته کردش چو دوک

در بیت نام بیماری است اما در خارج از بیت «رشته»، «دوک» مراعات نظیر دارند.

چنان سایه گسترد بر عالمی
که زالی نیندیشد از رستمی

در بیت به معنی «پیرزن سپید موی» اما خارج از بیت «زال» (پدر رستم) با «رستم» مراعات نظیر دارد.

لفّ و نشر:

«لفّ» در لغت به معنی پیچیدن است و «نشر» به معنی «گسترده» است. آن است که ابتدا واژگان به صورت پوشیده می‌آید سپس واژگان دیگری برای توضیح این واژگان می‌آید. رابطه‌ی لَفّ و نشر، «مفعول و فعل»، «فاعل و فعل»، «مشبه و مشبه به» و ... است.

۱. لَفّ و نشر مرتّب: آن است که نشرها به ترتیب توزیع لَفّها باشد.

لَفّ و نشر مرتّب آن را دان
که دو لَفّ آورند و دو معنی

لَفّ اول به معنی اول
لَفّ ثانی به معنی ثانی

دو کس دشمن ملک و دین‌اند: پادشاه بی حلم و زاهد بی علم

دشمن ملک «لَفّ» ← پادشاه بی حلم «نشر»

دشمن دین «لَفّ» ← زاهد بی علم «نشر»

ای نور چشم مستان، در عین انتظارم
چنگی حزین و جامی بنواز یا بگردام

چنگی حزین «لَفّ» ← بنواز «نشر»

جامی «لفّ» ← بگردان «نشر»

۲. لفّ و نشر مشوّش: آن است که نشرها به ترتیب توزیع لفّها نباشد.

لفّ و نشر مشوّش آن را دان که دو لفظ آورند و دومعنی

لفظ اول به معنی ثانی

لفظ ثانی به معنی اول

آن نه زلف است و بناگوش که روز است و شب است و آن نه بالای صنوبر که درخت رطب است

زلف «لفّ» ← شب «نشر»

بناگوش «لفّ» ← روز «نشر»

دل را فراغ می دهد و دیده را فروغ دیدار آفتاب و شان و شراب صبح

دل را فراغ می دهد «لفّ» ← شراب صبح «نشر»

دیده را فروغ می دهد «لفّ» ← دیدار آفتاب و شان «نشر»

انراق: (مبالغه، غلو)

ادعای وجود صفتی در کسی یا چیزی است؛ به اندازه‌ای که حصول آن صفت در آن کس یا چیز بدان حد، محال یا بیش از حد معمول باشد.

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

که گفتت برو دست رستم ببند نبندد مرا دست، چرخ بلند

حسن تعلیل:

به علتی ادبی و ادعایی گفته می‌شود که شاعر برای موردی خاص ذکر می‌کند تا مخاطب را اقناع کند در حالیکه این علت علمی و منطقی نیست

تا چشم تو ریخت خون عشاق موی تو گرفت رنگ ماتم

شاعر علت سیاهی موی را در این می‌داند که چشم معشوق خون عاشقان را ریخته و در ماتم عاشقان زلف معشوق سیاه پوش شده است.

و یا شاعر علت سرخی فلق را اینگونه بیان می‌کند:

در فراق شب همانا خون گریست روی خون آلود زان بنمود صبح

براعت استهلال

به مقدمه چینی‌های خاص شاعر و نویسنده در آغاز اثر می‌گویند. در این مقدمه چینی شاعر یا نویسنده ذهن مخاطب را برای پذیرش مطلبی که در اثرش آمده آماده می‌کند.

در زندگی انسان مسائلی وجود دارد که مثل خوره روح انسان را می‌خورد.

این عبارت را صادق هدایت در مقدمه‌ی کتاب «بوفه کور» خود ذکر می‌کند. کل داستان بوفه کور در مورد بخش‌های روح و دوگانگی در اثرات روح است و این جمله ذهن مخاطب را برای متن آماده می‌کند.

اگر تندبادی بر آید ز کنج
به خاک افکند نارسیده ترنج
ستمکاره خوانیمش ار دادگر
هنرمند دانشش ار بی‌هنر
اگر مرگ داد بیداد چیست؟
ز داد این همه بانگ و فریاد چیست؟
از این راز جان تو آگاه نیست
بدین پرده اندر ترا راه نیست

فردوسی این بیت‌ها را در آغاز داستان رستم و سهراب ذکر می‌کند و خبر از راز بودن مرگ می‌دهد و این مقدمه ایست برای حادثه‌ی ناگوار داستان که همانا کشته شدن پسری به دست پدر است.

نکته: آرایه‌هایی که از این پس می‌آید مربوط به علمی است که در ادبیات به آن «علم بیان» می‌گویند.

تشبیه: مانند کردن چیزی به چیز دیگر در صفتی یا کیفیتی. در تشبیه چهار رکن وجود دارد.

الف) مشبه: آن کس یا آن چیزی است که در صفتی به کس یا چیز دیگر مانند شده است.

ب) مشبه به: آن کس یا آن چیزی است که مشبه به او مانند شده است.

ج) وجه شبه: صفت یا کیفیت مشترک ما بین مشبه به و مشبه.

د) ادات تشبیه: کلمه‌ای است که بر تشبیه دلالت داشته باشد از قبیل چون- مثل- همچون- مانند- مانا- چنانچون-

گویی و...

مثلا در جمله «علی دلاوری مانند شیر است»، علی مشبه، شیر مشبه به، مانند، ادات تشبیه، و دلاوری وجه شبه است. در تشبیهات معمولا وجه شبه را ذکر نمی‌کنند. تشبیه انواع و اقسام بسیار دارد که برای آشنایی با آنها باید به کتب بدیع و بیان مراجعه کرد.

مشبه و مشبه به را طرفین تشبیه می‌نامند و وجود آنها در هر تشبیهی ضروری است، اما ادات و وجه شبه می‌توانند حذف شوند. تشبیهی که ادات و وجه شبه آن حذف شود، «تشبیه بلیغ» نام دارد.

بلم آرام چون قویی سبکبار
به نرمی بر سر کارون همی رفت

در دل من چیزی است / مثل یک بیشه‌ی نور / مثل خواب دم صبح

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی «هر دو تشبیه بلیغ است»

استعاره:

اگر از طرفین تشبیه (مشبه، مشبه به) یکی حذف شود آرایه‌ی استعاره پدید می‌آید. در استعاره لفظ در غیر معنی اصلی به کار می‌رود.

استعاره بر دو نوع است.

۱. استعاره‌ی مصرّحه: آن است که از دو جزء طرفین تشبیه تنها مشبه به آمده باشد.

دیدم امروز بر زمین قمری یا که سروی روان به رهگذری یار همچون قمر است. (یار) مشبه، سرو (مشبه به) در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است

خدایا، منعمم گردان به درویشی و خرسندی «دنیا مانند بازار است»

۲. استعاره‌ی مکنیه: آن است که فقط مشبه آمده به همراه یکی از ویژگی‌های مشبه به.

سلامی چو نور دل پارسایان بر آن شمع خلوتگه پارسایی «دل همچون خورشید است که نور دارد»

شکر آن را که دگر بار رسیدی به بهار بیخ نیکی بنشان و ره تحقیق بیوی «نیکی همچون درخت است که بیخ دارد»

نکته: استعاره‌ی مکنیه‌ای که مشبه به آن «انسان» باشد، «تشخیص» یا «انسان انگاری» نام دارد.

ندارم دردی اما آن چنانم خسته از هستی که گر دست اجل مویی ز من خواهد سرافشانم

«اجل مانند انسانی است که دست دارد»

خنده‌ی جام می و زلف گره گیر نگار ای بسا توبه که چون توبه‌ی حافظ بشکست

«جام مانند انسانی است که می‌خندد»

مجاز:

به کار رفتن واژه‌ای است در غیر معنی حقیقی، به شرط وجود علاقه و قرینه.

قرینه: نشانه‌ای است که ذهن را از حقیقت باز می‌دارد.

علاقه: پیوند و تناسبی است که میان معنی حقیقی و مجاز وجود دارد. رایج‌ترین علاقه‌ها عبارت‌اند از:

جزئی: جزئی از یک چیز به جای تمام آن به کار می‌رود.

کلیه: تمام یک چیز به جای جزئی از آن می‌آید.

محلّیه: محل چیزی به جای خود آن چیز می‌آید.

سببیه: سبب چیزی به جانشین خود آن چیز می‌شود.

لازمیه: چیزی به دلیل همراهی همیشگی با چیزی، به جای آن به کار می‌رود.

آلیه: ابزاری جانشین کاری می‌شود که با آن ابزار انجام می‌شود.

پیش دیوار آن چه گویی، هوش دار تا نباشد در پس دیوار گوش

«گوش» اندام شنوایی آدمی و در این معنا «حقیقت» است؛ بنابراین نمی‌تواند در پس دیوار بیاید و همین نکته، «قرینه‌ای» است که ذهن را به جست و جوی معنی مجازی وا می‌دارد. معنی مجازی گوش در این بیت «انسان جاسوس» است. «علاقه‌ای که «گوش» را به «انسان جاسوس» می‌پیوندد، «علاقه‌ی جزئیّه» نام دارد، زیرا گوش جزئی از انسان و اندام شنوایی اوست.

به یاد روی شیرین بیت می‌گفت چو آتش تیشه می‌زد، کوه می‌سفت

مجازاً به معنی «شعر» به «علاقه‌ی جزئیّه چون «بیت» جزئی از «شعر» است.

ای سیم تن سیاه گیسو کز فکر سرم سپید کردی

مجازاً به معنی «مویم» به «علاقه‌ی کلیّه چون «سر» کلّ است و «موی» جزئی از آن.

سر آن ندارد امشب که بر آید آفتابی چه خیال‌ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی

مجازاً به معنی «فکر و اندیشه»، به «علاقه‌ی محلّیه چون «سر» محلّ «فکر و اندیشه» است.

نخست آفرین کرد بر کردگار نمود آنگی گردش روزگار

مجازاً به معنی «حوادث» به «علاقه‌ی سببیه چون «گردش روزگار» سبب حوادث است.

نیزه کشید آفتاب حلقه‌ی مه در ربود نیزه‌ی آن زر سرخ حلقه‌ی این بسم ناب

مجازاً به معنی «خورشید» به «علاقه‌ی لازمیّه چون آفتاب که نور خورشید است همواره همراه «خورشید» است

دهخدا قلم خوبی داشت.

مجازاً یعنی نویسنده خوبی بود به «علاقه‌ی آلیه چون «قلم» ابزار «نویسندگی» است.

نکته: گاهی مجاز را با بیش از یک «علاقه» می‌توان با حقیقت پیوند داد.

کنایه:

به معنی پوشیده سخن گفتن است و در ادبیات «ترکیب» یا «عبارتی» است که یک معنی ظاهری دارد یک معنی باطنی.

دلَم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

هر که چون لاله کاسه گردان شد رخ به خون جگر بشوید باز

نرفتم به محرومی از هیچ کوی چرا از در حق شوم زرد روی

فلانی ریش سفید است.

ناخن خشک بودن و...

سمبل، نماد:

گاهی برخی پدیده‌ها و یا چیزهای موجود را به عنوان نماد یا سمبل در نظر می‌گیرند. یک دسته از نمادها قراردادی و عمومی هستند: مثلاً؛

«ترازو» نماد ← عدالت

«کبوتر» ← آزادی، صلح

«کوه» ← استواری

اما برخی سمبل‌ها در یک مقطع زمانی به خصوص و توسط شاعران معدودی معنا پیدا می‌کند؛ مثلاً آینه در شعر معاصر سمبل ذهن، خاطر، اندیشه و گذشته است.

تمام روز در آینه گریه می‌کردم / بهار پنجره‌ام را به وهم سبز درختان سپرده بود / تنم به پیله‌ی تنهاییم نمی‌گنجید.

داروگ ← نواگر آزادی و انقلاب

باران ← سمبل انقلاب

خشک آمد کشتگاه من در جوار کشت همسایه

گرچه می‌گویند می‌گریند

روی ساحل نزدیک

سوگواران در جوار سوگواران

قاصد روزان ابری داروگ! کی می‌رسد باران؟!

مراعات نظیر:

آوردن واژه‌هایی از یک مجموعه که با هم تناسب دارند. این تناسب می‌تواند از نظر جنس، نوع، مکان، زمان، همراهی و ... باشد.

دختران رود گل آلود / دختران هزار ستون شعله به طاق بلند دود «احمد شاملو»

بستم / صدف خالی یک تنهاییست / و تو چون مروارید / گردن آویز کسان دگری «هوشنگ ابتهاج»

عکس، طرد (قلب):

آن است که جابجایی عبارت با جابجایی معنی همراه باشد

چندین است رسم سرای درشت گهی پشت به زین و گهی زین به پشت

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

واج آرایشی: تکرار یک حرف (یک واج) در کلمه‌های یک مصراع یا بیت

ریاست به دست کسانی خطاست که از دستشان دست‌ها بر خداست تکرار «س»

ترصیع: هرگاه اجزای دو بخش از یک عبارت یا بیت، نظیر به نظیر هم وزن و در حرف آخر مشترک باشند آرایه ترصیع پدید می‌آید.

ای منور به تو نجوم جلال
وی مقرر به تو رسوم کمال

پیوست چهار: تاریخ ادبیات

آشنایی با شرح حال و آثار برخی از شعرا و نویسندگان نامی ایران

۱- رودکی: در اواسط قرن سوم هجری در ده رودک از روستای سمرقند متولد شد. رودکی از شاعران روزگار سامانیان و از مقربان دربار نصر بن احمد سامانی بود. سخن رودکی نمودار درست سبک خراسانی است داستان کلیله و دمنه در ۱۲ هزار بیت سروده بود اما تعداد کمی از ابیات کلیله و دمنه باقی مانده است وی از پیش آهنگان قصیده سرایی است. رباعی بوسیله وی ابداع شده است.

۲- فردوسی: از شاعران قرن چهارم هجری است. شاهنامه را در شصت هزار بیت با قالب مثنوی در بحر متقارب سروده است. شاهنامه را به مدت سی سال سروده بود.

بسی رنج بردم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی

۳- ابوالفضل محمد بیهقی دبیر فاضل دربار محمود و مسعود غزنوی بود وی پس از کسب معلومات در نیشابور بدیوان رسایل سلطان محمود غزنوی راه یافت و در خدمت ابونصر مُشکان رئیس دیوان رسایل بکار پرداخت لیکن بتهمت حاسدان معزول و محبوس شد. اثر معروف او در " تاریخ بیهقی " است و دیگر " زینه الکتاب " در آداب کتابت که اکنون در دست نیست.

۴- ناصر خسرو شاعر قرن پنجم هجری در قبادیان از نواحی بلخ زاده شد او در چهل سالگی تحولی در اندیشه ی او روی داد ناصر خسرو از سوی خلیفه ی فاطمی مستنصر در مذهب اسماعیلی لقب حجت خراسان یافت. آثار ناصر خسرو ۱- سفرنامه یکی از منابع مهم جغرافیای تاریخی و نیز از متون معتبر فارسی است.

۲- زاد المسافرین ۳- وجه دین ۴- خوان اخوان ۵- دلیل المتحرین ۶- روشنایی نامه ۷- دیوان اشعار

۵- خیام

عمر بن ابرهیم مشهور به خیام نیشابوری فیلسوف و ریاضی دان و منجم و شاعر ایرانی در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری است. وی در ترتیب رصد ملکشاهی و اصلاح تقویم همکاری داشت وفات او بین ۵۰۶ و ۵۳۰ هجری اتفاق افتاده ، خیام اشعاری بپارسی و تازی و کتابهایی بهر دو زبان دارد از جمله رباعیات او مشهور جهان است. از آثار او در ریاضی " جبر و مقابله " است.

۶- خواجه عبدالله انصاری از مفسران، محدثان، صوفیان و شاعر بزرگ ایران در قرن ۵ هـ از خواجه کتابها و رسالات زیادی بر جای مانده است که معروفترین آنها تفسیری است که رشید الدین میبیدی آن را شرح کرده و کشف الاسرار نامیده می شود. انصاری شعر می سرود ولیکن بیشتر شهرت وی به جهت رسالات و کتب مشهوری است که تألیف کرده است و از آن جمله است ترجمه املاء طبقات الصوفیه سلمی به لهجه هروی و تفسیر قرآن که اساس کار میبیدی در تألیف کشف الاسرار قرار گرفته است.

از رسائل منثور او که به نثر مسجع نوشته مناجات نامه، نصایح، زادالعارفین، کنز السالکین، قلندر نامه، محبت نامه، هفت حصار، رساله دل و جان، رساله واردات و الهی نامه را می توان نام برد.

۷- امیر عنصر المعالی

قابوس نامه از آثار مهم منثور او آخر قرن پنجم و از مهمترین نمونه های نثر مرسل به شمار می رود نویسنده این کتاب امیر عنصر المعالی کیکاووس قابوس وشمگیر از امرا و شاهزادگان و خاندان زیادی است که در قسمتی از طبرستان و گرگان امارت گونه ای داشته است این کتاب را برای پسرش گیلانشاه می نویسد نام اصلی کتاب (نصیحت نامه) است. کتاب قابوس نامه شامل ۴۴ باب در انواع فنون و علوم و آیین ها و سنت های مختلف، نثر قابوس نامه نثری است ساده و روان و لغات عربی در آن بسیار اندک است.

۸- فخرالدین اسعد گرگانی

شاعر داستانگوی ایرانی نیمه نخست سده پنجم هجری است. ولادت او در آغاز قرن پنجم هجری در جرجان (گرگان) می باشد. وفات فخرالدین اسعد بعد از سال ۴۴۶ و گویا در اواخر عهد طغرل سلجوقی اتفاق افتاده است. وی از داستان سرایان بزرگ ایران است و معتزلی مذهب بوده است. او همزمان با سلطان ابوطالب طغرل (۴۲۹-۴۵۵) می زیسته است. او در فتح اصفهان با طغرل همراه بوده و بعد از آنکه سلطان از اصفهان به قصد تسخیر همدان خارج شد، فخرالدین اسعد با وی به همدان نرفت و با عمید ابوالفتح مظفر نیشابوری حاکم اصفهان در آن شهر ماند و تا زمان مستان سال ۴۴۳ را در آن شهر به سربرد. گفتگوهای او با امیر ابوالفتح مظفر به نظم داستان ویس و رامین توسط او انجامید.

۹- کشف المحجوب: کتابی است به فارسی، تألیف ابوعلی جلالی هجویری و آن از مهمترین و قدیمی ترین کتب صوفیه به فارسی است. سبک نثر آن روی هم رفته ساده است ولی مولف نسبت به معاصران خود مفردات و مرکبات عربی بخصوص اصلاحات صوفیانه بکار برده است.

کشف المحجوب مورد استفاده ی کسانی است که در احوال و آثار مشایخ صوفیه تألیف کرده اند قرار گرفته، چنانکه عطار در تذکره الاولیاء و جامی در نفحات الانس از آن بهره برده اند.

۱۰- کلیله و دمنه:

مجموعه داستانهایی است از زبان حیوانات که در عهد ساسانیان از زبان سنسکریت به پهلوی نقل شده، عبدالله ابن مقفع آن را از پهلوی عبری ترجمه کرد. ابوالمعالی نصرالله منشی در قرن ششم هـ ق در دوره سلطنت بهرامشاه غزنوی این کتاب را از کلیله ابن مقفع به فارسی ترجمه کرد.

۱۱- نظامی عروضی

نویسنده و شاعر قرن ششم هـ ق، پس از تحصیلات مقدماتی به خراسان رفت و به دیدار خیام و امیر معزی نائل شد. کتاب مجمع النوادر (چهار مقاله) را تالیف کرد مطالب این کتاب بیان شرایطی است که طبقات چهارگانه مردم یعنی دبیران، شاعران، منجمان و طبیبان باید داشته باشد.

۱۲- نظامی گنجوی

جمال الدین ابومحمد الیاس بن یوسف نظامی معروف به نظامی گنجوی (حدود ۵۳۷ تا ۶۰۸ هـ ق) بزرگترین داستان سرای ایرانی منظومه‌های حماسی عاشقانه به زبان فارسی است که سبک داستان محاوره‌ای را وارد ادبیات داستانی منظوم فارسی کرد.

آثار

- مخزن الاسرار
- هفت پیکر
- خسرو و شیرین
- اسکندرنامه مشتمل بر اقبالنامه و شرفنامه
- لیلی و مجنون

۱۳- سعدی

شیخ مصلح الدین سعدی، نویسنده و گوینده بزرگ قرن هفتم هـ ق اجداد وی عالم دینی بوده اند، سعدی در شیراز به سبک علم پرداخت و سپس به بغداد شتافت و در مدرسه نظامیه به تحصیل مشغول شد. وی به سفر طولانی پرداخت و در بغداد و شام تا شمال افریقا سیاحت و با طبقات مختلف مردم آمیزش کرد. وی در سال ۶۵۶ هـ ق سعدی نامه یا بوستان را بنظم آورد و در سال بعد ۶۵۶ گلستان را تالیف کرد. علاوه بر اینها قصاید، غزلیات، قطعات، ترجیع بند، رباعیات، مقالات و قصاید عربی دارد که همه را در کلیات وی جمع کرده اند. سعدی در شیراز درگذشت و آرامگاه او هم در آن جاست.

۱۴- مولوی

جلال الدین محمد در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری (قرن هفتم) در شهر بلخ دیده به جهان گشود. ایشان اجدادش همه اهل خراسان بوده‌اند. پدرش نیز محمد نام داشته سلطان العلماء خوانده می‌شد و به بهاء الدین ولد مشهور، پدرش مردی سخنور بوده، مردم بلخ علاقه فراوانی بر او داشته که ظاهراً همان وابستگی مردم به بهاء ولد سبب ایجاد

ترس در محمد خوارزمشاه گردیده است. که در نتیجه آن، مهاجرت بقاءالدین ولد به قونیه گردید. اما از بدشناسی در آنجا نیز تحت مخالفت امام فخررازی که فردی بانفوذ در دربار خوارزمشاه بود قرار گرفت.

آثار مولانا

- مثنوی معنوی به زبان فارسی
- غزلیات شمس، غزلیاتی است که مولانا به نام مراد خود شمس سروده است.
- رباعیات: حاصل اندیشه‌های مولانا است.
- فیه ما فیه: که به نثر می‌باشد و حاوی تقریرات مولانا است که گاه در پاسخ پرسشی است و زمانی خطاب به شخص معین.
- مکاتیب: حاصل نامه‌های مولانا است.
- مجالس سبعة: سخنانی است که مولانا در منبر ایراد فرموده است.

۱۵- حافظ

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در قرن هشتم هـ. ق می‌زیست و در نزد دانشمندان عصر از جمله قوام الدین عبدالله به تحصیل علوم پرداخت و در تفسیر و حکمت و ادبیات عرب دست یافت و قرآن را با چهارده روایت از بر داشت و به همین مناسبت حافظ تخلص کرده استادی حافظ در غزل عارفانه است و در این باب تاکنون کسی به پایه او نرسیده است. دیوان او شمال غزلیات، چند قصیده، چند مثنوی، قطعات و رباعیات است، مدفن خواجه در حافظیه شیراز است.

۱۶- جامی

نورالدین عبدالرحمن بن احمد بن محمد معروف به جامی (۲۴ آبان ۷۹۳ - ۲۷ آبان ۸۷۱) (۲۳ شعبان ۸۱۷ - ۱۷ محرم ۸۹۸ هـ ق) ملقب به خاتم الشعرا شاعر، موسیقی‌دان، ادیب و صوفی نام‌دار ایرانی سده ۹ قمری است. آثار منظوم: جامی اشعار خود را در دو مجموعه بزرگ گردآوری کرده است:

۱- دیوان‌های سه گانه شامل قصاید و غزلیات و مقطعات و رباعیات

۲- هفت اورنگ که خود مشتمل بر هفت کتاب در قالب مثنوی است.

آثار منثور جامی

آثار منثور که برخی از آنان عبارت‌اند از: بهارستان، رساله وحدت وجود، شرح مثنوی، نفحات الانس و منشآت.

۱۷- وحشی بافقی

کمال‌الدین یا شمس‌الدین محمد وحشی بافقی یکی از شاعران نام‌دار سده دهم ایران است که در سال ۹۳۹ هجری قمری در شهر بافق چشم به جهان گشود. دوران زندگی او با پادشاهی شاه تهماسب صفوی و شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده هم‌زمان بود. وی تحصیلات مقدماتی خود را در زادگاهش سپری نمود. وحشی در جوانی به یزد رفت و از دانشمندان و سخنگویان آن شهر کسب فیض کرد و پس از چند سال به کاشان عزیمت نمود و شغل مکتب‌داری را

برگزید. وی پس از روزگاری اقامت در کاشان و سفر به بندر هرمز و هندوستان، در اواسط عمر به یزد بازگشت و تا پایان عمر (سال ۹۹۱ هجری قمری) در این شهر زندگی کرد.

کلیات وحشی متجاوز از نه هزار بیت و شامل قصیده، ترکیب بند و ترجیع بند، غزل، قطعه، رباعی و مثنوی است. وحشی دو منظومه عاشقانه دارد. یکی ناظر و منظور که عشق همجنس‌گرایانه پسران شاه و وزیر را بر یکدیگر روایت می‌کند، و دیگری فرهاد و شیرین یا شیرین و فرهاد به استقبال از خسرو و شیرین نظامی گنجه‌ای

۱۸- صائب تبریزی: میرزا محمدعلی صائب تبریزی در حدود سال ۱۰۰۰ هجری زاده شد. پدر او تاجری معتبر بود. اگرچه اجداد او اهل تبریز بوده‌اند اما خود او در اصفهان زاده شد. خانوادگی صائب جزو هزار خانواری بودند که به دستور شاه عباس اول صفوی از تبریز کوچ کرده و در محله عباس‌آباد اصفهان ساکن شدند، و این مردم را تبارزه (تبریزی‌های) اصفهان می‌نامیدند.

صائب در اصفهان به آموختن علوم عصر پرداخت. در جوانی به حج رفت و در بازگشت به مشهد سفر کرد. صائب در سال ۱۰۳۴ ه.ق از اصفهان عازم هندوستان شد و بعد به هرات و کابل رفت. حکمران کابل، خواجه احسن‌الله مشهور به ظفرخان، که خود شاعر و ادیب بود، مقدم صائب را گرامی داشت. ظفرخان پس از مدتی به خاطر جلوس شاه جهان، عازم دکن شد و صائب را نیز با خود همراه برد.

در سال ۱۰۴۲ ه.ق صائب به ایران بازگشت و در اصفهان اقامت گزید. شاه عباس دوم صفوی به او مقام ملک‌الشعرایی داد. صائب هشتاد سال زندگی کرد و در اصفهان دیده از جهان فرو بست. درگذشت او در سال ۱۰۸۶ یا ۱۰۸۷ ه.ق بوده است. آرامگاه او در اصفهان، در محله لنبان، در محلی است که در زمان حیات او معروف به تکیه میرزا صائب بود. مقبره صائب در باغچه‌ای در اصفهان در خیابانی که به نام او نامگذاری شده است قرار دارد.

صائب تبریزی شاعری کثیرالشعر بود، شمار اشعار صائب را از شصت هزار تا صد و بیست هزار بیت گفته‌اند. آثار صائب جز سه چهار هزار بیت قصیده و یک مثنوی کوتاه و ناقص به نام قندهارنامه و دو سه قطعه، همگی غزل است. افزون بر فارسی وی هفده غزل به ترکی آذربایجانی نیز دارد

۱۹- شهریار

سید محمدحسین بهجت تبریزی، زاده ۱۲۸۵ - درگذشته ۱۳۶۷ (متخلص به شهریار (پیش از آن بهجت) شاعر ایرانی اهل آذربایجان بود که به زبان‌های ترکی آذربایجانی و فارسی شعر سروده است. وی در تبریز به دنیا آمد و بنا به وصیتش در مقبره‌الشعرا همین شهر به خاک سپرده شد. در ایران روز درگذشت این شاعر معاصر را «روز شعر و ادب فارسی» نام‌گذاری کرده‌اند.

مهم‌ترین اثر شهریار منظومه حیدربابا (سلام) است که از شاهکارهای ادبیات ترکی آذربایجانی به شمار می‌رود و شاعر در آن از اصالت و زیبایی‌های روستا یاد کرده است. این مجموعه در میان اشعار مدرن قرار گرفته و به بیش از ۸۰ زبان زنده دنیا ترجمه شده است.

شهریار در سرودن انواع گونه‌های شعر فارسی - مانند قصیده، مثنوی، غزل، قطعه، رباعی و شعر نیمایی - نیز تبحر داشته‌است. از جمله غزل‌های معروف او می‌توان به «علی ای همای رحمت» و «آمدی جانم به قربانت» اشاره کرد. شهریار نسبت به علی بن ابی‌طالب ارادتی ویژه داشت و همچنین شیفتگی بسیاری نسبت به حافظ داشته‌است.

۲۰- سهراب سپهری

در ۱۵ مهر ماه ۱۳۰۷ در شهر کاشان به دنیا آمد. پدرش اسدالله سپهری کارمند اداره پست و تلگراف بود و هنگامی که سهراب نوجوان بود پدرش از دو پا فلج شد. با این حال به هنر و ادب علاقه ای وافر داشت. نقاشی می‌کرد، تار می‌ساخت و خط خوبی هم داشت.

مجموعه آثار

سهراب در سال ۱۳۳۷ دو کتاب «آوار آفتاب» و «شرق اندوه» را آماده چاپ کرد ولی موفق به چاپ آنها نشد و سرانجام در سال ۱۳۴۰ این دو کتاب را به همراه «زندگی خواب‌ها» زیر عنوان «آوار کتاب» منتشر کرد.

دو شعر بلند «صدای پای آب» و «مسافر» پنجمین و ششمین کتاب‌های او هستند.

در سال ۱۳۴۵ شعر بلند «مسافر» که بیان سیرو سفر و دیدگاه فلسفی زندگیش بود منتشر شد که از درخشان‌ترین شعرهای فارسی دوره معاصر است. «حجم سبز» هفتمین مجموعه شعری سپهری و کامل‌ترین آنهاست. گویی شاعر به حقیقتی که مدتها در جستجویش بود رسیده است. هشتمین و آخرین مجموعه شعری سهراب سپهری «ما هیچ، ما نگاه است». محتوای کتاب بر خلاف دو مجموعه پیشین «یأسی دارد. اما یأسی که از حوزه ذهن رنگین سپهری بیرون می‌تراود. سپهری در سال ۱۳۵۵ تمام هشت دفتر و منظومه خود را در «هشت کتاب» گرد آورد هشت کتاب «نموداری تمام از سیر معنوی شاعر جویای حقیقت است. و یکی از اثر گذارترین مجموعه‌ها، در تاریخ شعر نو ایران است.

۲۱- علی اسفندیاری مشهور به نیما یوشیج

علی اسفندیاری، زاده ۲۱ آبان ۱۲۷۴ در دهکده یوش از توابع شهرستان نور استان مازندران - درگذشته ۱۳ دی ۱۳۳۸ خورشیدی در شمیران شهر تهران (شاعر معاصر ایرانی و پدر شعر نو فارسی) است. وی بنیانگذار شعر نو فارسی است. نیما یوشیج با مجموعه تأثیر گذار افسانه که مانیفست شعر نو فارسی بود، در فضای راکد شعر ایران انقلابی به پا کرد. نیما آگاهانه تمام بنیادها و ساختارهای شعر کهن فارسی را به چالش کشید. شعر نو عنوانی بود که خود نیما بر هنر خویش نهاده بود. تمام جریان‌های اصلی شعر معاصر فارسی مدیون این انقلاب و تحولی هستند که نیما مبدع آن بود. بسیاری از شاعران و منتقدان معاصر، اشعار نیما را نمادین می‌دانند و او را هم‌پایه‌ی شاعران سمبولیست به نام جهان می‌دانند نیما همچنین اشعاری به زبان مازندرانی دارد که با نام روجا چاپ شده‌است.

۲۲- مهدی اخوان ثالث

مهدی اخوان ثالث، زاده اسفند ۱۳۰۷، مشهد - درگذشته ۴ شهریور ۱۳۶۹، تهران) شاعر پرآوازه و موسیقی‌پژوه ایرانی بود). نام و تخلص وی در اشعارش «م. امید» بود.

اخوان ثالث در شعر کلاسیک ایران توانمند بود. وی به شعر نو گرایید و آثاری دلپذیر در هر دو نوع شعر به جای نهاد. همچنین، او آشنا به نوازندگی تار و مقام‌های موسیقایی بوده است. اشعار زیبایی این شاعر میتوان شعر «زمستان» را نام برد.

۲۳- احمد شاملو

احمد شاملو (۲۱ آذر ۱۳۰۴ - ۲ مرداد ۱۳۷۹) (متخلص به الف. بامداد یا الف. صبح، شاعر، نویسنده، روزنامه‌نگار، پژوهشگر، مترجم، فرهنگ‌نویس ایرانی و از بنیان‌گذاران و دبیران کانون نویسندگان ایران در پیش و پس از انقلاب بود. شاملو تحصیلات کلاسیک نامرتبی داشت؛ زیرا پدرش افسر ارتش بود و پیوسته از این شهر به آن شهر اعزام می‌شد و از همین روی، خانواده اش هرگز نتوانستند برای مدتی طولانی جایی ماندگار شوند. زندانی شدنش در سال ۱۳۲۲ به سبب فعالیت‌های سیاسی، پایان همان تحصیلات نامرتب را رقم می‌زند. شهرت اصلی شاملو به خاطر نوآوری در شعر معاصر فارسی و سرودن گونه‌ای شعر است که با نام شعر سپید یا شعر شاملویی یا شعر منشور شناخته می‌شود. شاملو که هر شاعر آرمانگرا را در نهایت امر یک آنارشپیست تام و تمام می‌انگاشت، در سال ۱۳۲۵ با نیما یوشیج ملاقات کرد و تحت تأثیر او به شعر نیمایی روی آورد؛ اما برای نخستین بار در شعر «تا شکوفه سرخ یک پیراهن» که در سال ۱۳۲۹ با نام «شعر سفید غفران» منتشر شد وزن را رها کرد و به صورت پیشرو سبک نویی را در شعر معاصر فارسی شکل داد. شاملو علاوه بر شعر، فعالیت‌هایی مطبوعاتی، پژوهشی و ترجمه‌هایی شناخته‌شده دارد. مجموعه کتاب کوچه او بزرگ‌ترین اثر پژوهشی در باب فرهنگ عامه مردم ایران می‌باشد. آثار وی به زبان‌های: سوئدی، انگلیسی، ژاپنی، فرانسوی، اسپانیایی، آلمانی، روسی، ارمنی، هلندی، رومانیایی، فنلاندی، کردی و ترکی* ترجمه شده‌اند. شاملو از سال ۱۳۳۱ به مدت دو سال، مشاور فرهنگی سفارت مجارستان بود

۲۴- پرویز ناتل خانلری

در تهران متولد شد. تحصیلات عالی را تا دریافت درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران دنبال کرد. در سال ۱۳۲۲ مجله سخن را پایه‌گذاری کرد از او دفتر شعری به نام «ماه در مرداب» به یادگار مانده است. از اشعار زیبایی این شاعر می‌توان شعر عقاب را نام برد.

پیوست ۵

جدول علائم نگارشی و شیوه خط فارسی:

«جدول علائم نگارشی»

مثال	کاربرد	نام	نشانه	ردیف
فردوسی شاعر حماسه سرای ایران است.	۱۰ در پایان جمله های مستقل امری و خبری:	نقطه	.	۱

			<p>۲، پس از حرف یا حروفی که به صورت نشانه‌ی اختصاری به کار رفته باشند:</p>	<p>باید بتوانیم این کار را به انجام برسانیم. ۱۳۷۴ هـ. ش (هجری شمسی) ر. ک. کتاب زبان فارسی ۲، سال دوم دبیرستان</p>
۲		ویرگول	<p>۱، بین اجزای جمله‌ی مرکب</p> <p>۲، پس از منادا:</p> <p>۳، در دو طرفه بدل:</p> <p>۴، بین کلمات هم پایه؛ به جای «و» به نشانه‌ی هم پایگی:</p> <p>۵، بین دو کلمه که اگر بین آن‌ها مکث صورت نگیرد، ممکن است به اشتباه خوانده یا فهمیده شوند:</p> <p>۶، به جای هر مکث کوتاه در جمله:</p> <p>۷، برای جدا کردن اجزای نشانی، منابع نوشته، اعداد، تاریخ:</p> <p>۸، پس از گروه بندی</p>	<p>اگر شب‌ها همه قدر بودی، شب قدر بی قدر بودی. خدایا، به فریادم برس. اخوان ثالث، شاعر نوپرداز معاصر، در سال ۱۳۶۹ درگذشت. منطقه‌ی خلیج فارس شامل شش کشور است: ایران، کویت، عربستان، بحرین، قطر و امارات متحده عربی. مادر حسن را به سوی خود خواند. به عنوان مثال، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد... تهران، خیابان انقلاب، کوچه‌ی پارسا، پلاک ۸۴ هر سال، به یاد این شاعر بزرگ مراسمی اجرا می‌شود.</p>
۳		دو نقطه	<p>۱، قبل از نقل قول:</p> <p>۲، قبل از برشمردن اجزای تشکیل دهنده‌ی یک مجموعه:</p> <p>۳، بعد از کلماتی که می‌خواهیم آن‌ها را معنا کنیم یا توضیح دهیم:</p>	<p>صاحب نظران آموزشی معتقدند: «شرط درست نوشتن، درست فهمیدن است» علی‌گفت: «این همه راه دور و دراز و این همه بی‌مه‌ری؟» اصول دین پنج مورد است: توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت</p>

			<p>۴، بعد از جملاتی که در برگیرنده ی وعده ی توضیح بیش تر به خواننده اند و این توضیحات پس از آن ذکر شده است:</p> <p>۵، قبل از ذکر مثال در مورد حکم یا موضوعی:</p> <p>۶، برای معنی واژگان در لغت نامه ها</p>	<p>حلیه: پیرایه</p> <p>ماجرا این گونه آغاز شد: من وقتی به کتاب خانه رسیدم، ...</p> <p>حیرت آور است که ما چگونه خود را با چنین شرایطی تطبیق داده بودیم: آفتاب نزده باید بیدار می شودیم، از صبحانه خبری نبود، تمام روز را عرق می ریختیم.</p> <p>علامت سوال باید در پایان جمله ی پرسشی بیاید: آیا این کتاب مال شماست؟</p> <p>نیکی: خوبی</p>
۴	؟	علامت سوال	<p>۱، در پایان جملات پرسشی:</p> <p>۲، برای نشان دادن تردید در مورد یک مفهوم، (داخل پرانتز به کار می رود)</p>	<p>آیا تاکنون فکر کرده اید که هزاران ماده ی نگارشی پیش روی شماست؟</p> <p>وفات حافظ در سال ۷۲۱ (؟) ه.ق اتفاق افتاد.</p>
۵	!	علامت توجه	<p>۱، در پایان جمله ی تعجبی، تأکیدی و عاطفی؛</p> <p>۲، پس از اصوات:</p> <p>۳، برای استعجاز: (داخل پرانتز به کار می رود)</p>	<p>بین حسین چه شکلی شده!</p> <p>عجب روزگاری است!</p> <p>هان! ای دل عبرت بین ...</p> <p>آه!</p> <p>همه می گویند که او نابغه (!) است.</p>
۶	«»	گیومه	<p>۱، دو طرف سخنی که به طور مستقیم از جایی یا کسی نقل شود:</p> <p>۲، دو سوی عنوان ها، اسم ها و اصطلاحات علمی و فنی (فقط بار اول)</p>	<p>معلم گفت: «امروز کلاس ریاضیات تعطیل است»</p> <p>«فضاسازی» در آغاز، میانه و پایان نوشته نقش مهمی دارد.</p>

			مشکل اصلی جمع ما، «انحصار طلبی» عده ای خاص است. بار دیگر نام نظام کشور ما را به یاد آورید: جمهوری اسلامی ایران
			۳، برای تاکید بر یک کلمه در جمله (گاهی در چاپ، به جای استفاده از گیومه کلمه ی موردنظر را با حروف تیره (Bold) یا ایتالیک می نویسند)
۷		نقطه ؛ ویرگول (نقطه بند)	برای نوشتن باید خوب فکر کرد؛ منابع را جمع آوری کرد؛ فهرست ها را تنظیم کرد و ... به این صنایع، «صور خیال» می گویند؛ یعنی، کاربرد عناصر و آرایه هایی مانند استعاره، تشبیه و ... اهداف ما در درست نویسی عبارتند از: ۱، رعایت شکل درست کلمات؛ ۲، سهولت در خواندن؛ ۳، سرعت بخشیدن در خواندن.
			۱، برای جدا کردن جملاتی که از نظر ساختمان و مفهوم، مستقل به نظر می رسند؛ ولی در یک عبارت طولانی با یک دیگر بستگی معنایی دارند: ۲، پس از جملات، در بیان توضیح و مثال و پیش از کلماتی مانند مثلاً، فرضاً، یعنی و ... ۳، پس از اجزای هر دسته (آخرین مورد با نقطه مشخص می شود)
۸		خط فاصله	حافظ شیرازی - که او را لسان الغیب نامیده اند - قرآن را با چهارده روایت از حفظ داشت. مباحث هنری - ادبی قرابت و نزدیکی خاصی با هم دارند. قطار تهران - مشهد وارد ایستگاه شد. این بیماری بیش تر در گروه های سنی ۱۵-۲۵ سال رخ می دهد. در برابر امیر تعظیم کن. ساکت شو!
			۱، در دو طرف جمله ی معترضه: ۲، هنگامی که در دو کلمه ی پشت سر هم در جنبه ی مختلف از یک منظور را نشان دهد: ۳، به معنای «تا» و «به»، برای بیان فاصله ی زمانی یا مکانی: ۴، در مکالمه، بین اشخاص داستان ها یا نمایش نامه ها و یا ذکر مکالمات تلفنی، در ابتدای جمله و از سر سطر، به جای نام گوینده:

			<p>۵. در چاپ، هر گاه کلمه ای در آخر سطر بعد نوشته شود، در انتهای قسمت اول کلمه:</p> <p>۶. برای جدانویسی حرفه های یک واژه به منظور تصریح یا تاکید:</p>	<p>...نوشتن با خواندن کتاب - های مفید محقق می شود.</p> <p>حسین گفت: «به این کار می گویند دروغ، در-و-غ»</p>
۹	...	سه نقطه	<p>۱. برای نشان دادن جملات و کلمات محذوف یا ادامه دار:</p> <p>توجه! اگر حذف در پایان جمله های امری یا خبری باشد، علاوه بر سه نقطه، یک نقطه هم به نشانه ی پایان جمله اضافه می شود:</p> <p>۲. برای نشان دادن سخن ناتمام، بریده بریده و یا لکنت زبان:</p> <p>۳. برای نشان داده کشش در گفتار:</p> <p>۴. برای نشان دادن حذف کلام که از جانب نویسنده یا گوینده ی اصلی نیست؛ در این صورت علامت «...» داخل کروشه می آید:</p>	<p>گزارش انواع مختلفه دارد: ورزشی، سیاسی، خبری، هنری و ... که با بعضی از انواع آن آشنا می شویم:</p> <p>حسن گفت: من؟ نه، هرگز نمی توانم این موضوع را ...</p> <p>شما ... شما ... زبانم لال ...</p> <p>مَ... مَ... مَن گُ... گُ... گُ... گُفتم ...</p> <p>سقف هُر ... ی ریخت.</p> <p>آها ... ی حسین، کجایی؟</p> <p>در مورد دوّم، می توان به این ترتیب به نتایج دست یافت [...]</p> <p>مورد دیگری که به آن می پردازیم، زبان نوشته است.</p>
۱۰	□	قلاب (کروشه)	<p>۱. در نمایش نامه و فیلم نامه، در دو طرف توضیحات صحنه، توصیف شخصیت ها و دستور کارها:</p> <p>۲. در تصحیح متون، در دو طرف کلمات الحاقی یا توضیحات احتمالی:</p>	<p>معلم وارد کلاس می شود [ابراز احساسات دانش آموزان] و بر جای خود می نشیند.</p> <p>گفت: «من مردی طرّارم، [تو] این زر به امانت به من دادی»</p>
۱۱	()	کمانک (پرانتر)	<p>۱. معنی و معادل یک کلمه و یا هر توضیحی در مورد آن، که از نظر نویسنده خارج از متن اصلی باشد (این</p>	<p>زبان معیار (استاندارد) زبان ملی ماست.</p>

			<p>توضیح در صورتی که از مقدار متناسب بیش تر باشد، بهتر است در پاورقی بیاید:</p> <p>۲، گاهی یکی از دو هلال کمانک برای جدا کردن شماره یا عنوان از مطلب اصلی به کار می رود؛ در فارسی از مطلب اصلی به کار می رود؛ در فارسی هلال چپ «(» و در انگلیسی هلال راست «(»</p>	<p>کشتی وارد بندر پهلوی شد (اسم قدیمی این بندر انزلی است، سپس پهلوی نامیده شد و امروزه مجدداً انزلی نامن گرفته است)</p> <p>آثار سعید نفیسی سه گروه است: یکی تصحیح (قابوس نامه، غزلیات سیرالعباد و ...)، دوّم تحقیقات ادبی (شرح آثار رودکی، نظامی و ...) و سوّم ترجمه ها (آثار پوشکین و ایلیاد و ...)</p> <p>شهر همدان (هگمتانه) در طول تاریخ بارها پایتخت بوده است.</p> <p>سعدی شیرازی (متوفی به سال ۶۹۲ هـ. ق.) در شیراز دیده به جهان گشود.</p> <p>الف-۱) فعل: ساخت ها (صیغه ها) ی نامناسب.</p>
۱۲	/	ممیز	<p>۱، برای جدا کردن روز، ماه و سال در نوشتن تاریخ.</p> <p>۲، برای جدا کردن مصراع های یک شعر - هنگامی که فشرده نوشته شود -:</p> <p>۳، به معنی «یا»</p>	<p>در تاریخ ۵۷/۱۱/۱۲ امام وارد ایران شد.</p> <p>خانه ی دوست کجاست / در فلق بود که پرسید سوار / آسمان مکثی کرد ... نشانی خانه / محل کار خود را برای ما بنویسید.</p> <p>آقا / خانم محترم، می دانید که ...</p>
۱۳	*	ستاره	<p>۱، گاهی برای توضیح یک کلمه در پاورقی:</p> <p>- اگر توضیح دیگری افزوده شود، معمولاً دو ستاره می گذارند ولی بیش</p>	<p>از تهران تا کراچی *، حدود یک هفته راه بود.</p> <p>* شهری در پاکستان امروزی</p>

			از آن را بهتر است با عدد یا حرف نشان داد.
۱۴		ایضاً	۱. علامت جملات و کلمات مشابه، برای پرهیز از تکرار، غیر از ارقام و اعداد:
			ساده نویسی یعنی خودداری از کاربرد کلمات پیچیده. مفاهیم بیگانه. بیان ساده و صمیمی
۱۵		ابرو (آکلاد)	۱. برای نشان دادن انشعاب، اجزای یک مجموعه یا به هم پیوستگی چند بخش مختلف:
			ویرایش سه نوع است

شیوه ی خط فارسی

هنگام سخن گفتن برای القای بهتر معانی از تکیه، آهنگ و تاکید استفاده می کنیم. رعایت این موارد به سخنور کمک می کند به راحتی بتواند با شنونده اش ارتباط برقرار کند. رعایت شیوه ی خط فارسی نیز در یک نوشته موجب گویایی، سادگی و سهولت خواندن و نوشتن می شود. به کمک شیوه ای یک دست از دوگانگی پرهیز می شود. در شیوه ی خط فارسی - که می آید - اصل بر چند مطلب است:

۱. رعایت موازین دستور زبان فارسی
۲. رعایت استقلال کلمات
۳. هم خوانی نوشتار با گفتار
۴. تبعیت واژگان بیگانه از شیوه ی خط فارسی
۵. سهولت در خواندن و نوشتن
۶. گزینش بهترین شکل نوشتاری
۷. انعطاف پذیری
۸. چشم نوازی و زیبایی خط

آن چه گفته می شود جنبه ی پیش نهادی دارد و تنها قصد یک دست کردن شیوه ی خط فارسی است؛ پس هر دو شکل پیش نهادی از نظر ما درست است و غلط محسوب نمی گردد؛ مثلاً هر دو شکل «نمی گردد» و «نمیگردد» و یا «هم فکر» و «همفکر» درست است.

۱. رعایت استقلال کلمات

هر کلمه ای که دارای معنی مستقلی است و در جمله نقش دستوری دارد؛ باید استقلال آن هنگام نوشتن حفظ شود. در موارد زیر بهتر است دو بخش ترکیب جدا نوشته شود:

*کلمات مرکب:

شورایعالی شورای عالی	دلداده دل داده
چشمپوشی چشم پوشی	سخندان سخن دان
جستجو جست و جو	نگاهداشت نگاه داشت
برونگرا برون گرا	زبانشناسی زبان شناسی
تصنیفخوان تصنیف خوان	دانشپژوه دانش پژوه
رواننویس روان نویس	پنجپایه پنج پایه
خرمنکوب خرمن کوب	تکمحصولی تک محصولی
غولاسا غول آسا	

توجه: کلماتی که شکل ترکیبی آن ها کاملاً پذیرفته شده است، بهتر است به همان شکل پیوسته نوشته شوند: آبرو، کلاب، فناوری، همایش.

*ترکیب های عربی پر کاربرد در فارسی:	
عنقریب عن قریب	معهداً مع هذا
انشاء الله ان شاء الله	منجمله من جمله
علیحده علی حدّه	معدالک مع ذلک
*«را» نشانه ی مفعول:	
آنها آن را	کتابها کتاب را
کرا که را	ترا تورا
توجه: «چرا» و «زیرا» به صورت پیوسته نوشته می شوند.	
*«ها» نشانه ی جمع:	
کتابها کتاب ها	آن ها آن ها
قلمها قلم ها	ایرانیها ایرانی ها

*که:	
آنکه آن که	چنانکه چنان که
همینکه همین که	اینستکه این است که
توجه: «بلکه» پیوسته نوشته می شود.	
*«می» نشانه ی استمرار یا نشانه ی اخباری بودن فعل :	
میبرد می برد	میروم می روم
میشنود می شنود	میگذرد می گذرد
*تر و ترین :	
آسانتر آسان تر	مهربانتر مهربان تر
کوچکتر کوچک تر	خوبتر خوب تر
*این و آن	
آن گاه آن گاه	آنسو آن سو
اینگونه این گونه	اینطور این طور
ازینرو از این رو	اینجانب این جانب
*هم :	
همکلاس هم کلاس	همشاگردی هم شاگردی
همسال هم سال	همبازی هم بازی
توجه: چون «هم» در کلمات همسر، همسایه، همشیره و ... با جزء دوم خود آمیختگی معنایی پیدا کرده است، پیوسته نوشته می شود.	
*چه:	
آنچه آن چه	چقدر چه قدر
چطور چه طور	چکاره چه کاره
توجه: «چرا» و «چگونه» استثنا هستند.	
*بی:	
بیحال بی حال	بیچون و چرا بی چون و چرا

بیآزار بی آزار	بیکس بی کس
	بیکار بی کار
توجه: کلمات بیمار، بیدار، بیهوده و .. پیوسته نوشته می شوند؛ زیرا جزء دوم آن ها معنی مستقلی ندارد.	
	* «ای»
ایکاش ای کاش	ایخدا ای خدا

	* یک :	
یکجا یک جا	یکطرفه یک طرفه	
	* «ب» صفت ساز و قیدساز:	
بوپژه به ویژه	بنام به نام	
بسزا به سزا	براحتی به راحتی	
	* «به» حرف اضافه یا میان وند	
لابلا لا به لا	بعکس به عکس	
در بدر در به در	باو به او	
توجه ۱: «ب» در آغاز بعضی ترکیب های عربی جزء کلمه است و پیوسته نوشته می شود: بغیر، بلا تکلیف، بلا فصل.		
توجه ۲: «پ» وند صرفی فعل، همواره به فعل می پیوندد:		
	ببینم، برفت، بساز و بفروش	
«پ»، «م» و «ن» وقتی بر سر فعلی می آید که با «آ» آغاز می شود، مد «~» حذف و «ی» اضافه می شود:		
آمد ن نیامد	آسا م میاسا	آید ب بیاید
	۲- «ها» ی بیان حرکت	
* «ه» بیان حرکت («ها» ی غیر ملفوظ) به جزء بعد نمی پیوندد:		
گلمند گله مند	علاقمند علاقه مند	
گلدار گله دار	جامها جامه ها	
یونجزار یونجه زار	سایدار سایه دار	

لالگون لاله گون	بهرمند بهره مند	
*کلماتی که به «ب» بیان حرکت ختم می شوند، به جای «ان» با «گان» جمع بسته می شوند و به جای «ی» مصدری «وی» نسبت «گی» می گیرند و در این حالت «ه/و» را در نوشتار از دست می دهند:		
شرکت کننده + گان شرکت کنندگان	تشنه + گی تشنگی	
طلایه + گان تلایگان	طلبه + گی طلبگی	
دیده + گان دیدگان	نخبه + گان نخبگان	
	شنونده + گان شنوندگان	
توجه: این قاعده شامل «ه» ملفوظ نمی شود. کلمه هایی که به «ه» ملفوظ ختم می شوند، بهتر است به جزء دوم خود بپیوندند:		
مه شید مهشید	ده گان دهگان	مه وش مهوش
به تاب بهتاب	زه تاب زهتاب	به داشت بهداشت
ره بر رهبر	شه پر شهپر	که تر کهتر
مه تاب مهتاب	مه سا مهسا	که ریا کهریا
*«ی» نکره یا وحدت پس از «ها» بیان حرکت به «ای» بدل می شود:		
خانه + ی خانه ای	دسته + ی دسته ای	
روزنامه + ی روزنامه ای	آزاده + ی آزاده ای	
	۳- «ه»	
*«ه» منقووظ که در پایان برخی کلمات عربی وجود دارد، در فارسی به «ت» بدل می شود:		
زکات	رحمه رحمت	
طلاه صلات	نعمه نعمت	
حشمه حشمت	نصره نصرت	
توجه: «ه» در آخر برخی کلمات به همان شکل باقی می ماند:		
	دایره المعارف، عاقبه الامر و ...	
گاه به صورت «ه، و» نوشته می شود: علاقه، معاوضه، خیمه، معاینه، اشاره و ...		
	۴- پسوندها	

*پسوندهای فارسی پیوسته نوشته می شوند:	
گل زار گلزار	تنگ نا تنگنا
نمک دان نمکدان	
گرم سیر گرمسیر	سوک وار سوگوار
۵- ضمائر ملکی مَه تَه شَه مانَه تانَه شان) *این ضمائر پیوسته نوشته می شوند و هنگامی که واژه ی پیش از آن به مصوت ختم شود، معمولاً «ی» میانجی می گیرند:	
صدا + مان صدایمان	دست تان دستتان
عمو + م عمویم	صندلی مان صندلیمان
توجه: این ضمائر اگر پس از کلماتی در آیند که به «ه» ی بیان حرکت (= جامه)، مصوت «و» (= تابلو)، مصوت ی (بارانی) ختم می شوند، به صورت ام، ات، اش، مان، تان، شان، به کار می روند: جامه م جامه ام تابلوت تابلوات بارانیش بارانی اش جامه مان، تابلوتان، بارانی شان	
۶- فعل های اسنادی (ام، ای، است، ایم، اید، اند) *این افعال در صورتی به کلمات قبل از خود می چسبند که این کلمه ها به صامت ختم شده باشند :	
خوشحال خوشحالم	پاک اید پاکید
خوش وقت ایم خوش وقتیم	
توجه: افعال ربطی پس از کلماتی که به «ه» بیان حرکت و «ی» ختم می شوند، به صورت جدا نوشته می شوند:	
فرزانه + م فرزانه ام	ایرانی + ید ایرانی اید
۷- همزه	
*هرگاه «ب، م، ن» بر سر افعال همزه دار در آید، همزه در کتابت به «پ» تبدیل می شود:	
ب + انداخت بانداخت بینداخت	
م + انداز مانداز مینداز	
ن + اندوز ناندوز نیندوز	
ب + افراشت بافراشت بیفراشت	

بیفکنند، میفکنن، نیفتاد، نینداخت، بیندوز و...		
توجه: هر گاه فعل با «ا» یا «ای» آغاز گردد، این حروف پیوسته نوشته می شوند: ایستاد بایستاد *همزه ی پایان برخی کلمات عربی در فارسی حذف می شود:		
ابتداء ابتدا	املاء املا	انشاء انشا
و انتها، صحرا، اعضا، رجا، شعرا، فضلا، بیضا و...		
توجه ۱: این گونه کلمه ها هر گاه مضاف و موصوفه واقع شوند، طبق قوانین خط فارسی به جای کسره به آن ها «ی» اضافه می کنیم:		
انشاء روان انشای روان	ابتداء کار ابتدای کار	
و اعضای بدن، شعرای نام دار، فضای ایران، اقتضای حال، انتهای راه و... توجه ۲: این گونه کلمه ها هر گاه مضاف و موصوفه واقع شوند، به جای همزه «ی» می گیرند.		
شعرائی شعری	ابتدائی ابتدایی	
توجه ۳: همزه ی برخی کلمات اصلی است و نباید حذف یا بدل شود: جزء، رأس، سوء *همزه معمولاً در زبان فارسی برای سهولت تلفظ به «ی» بدل می شود:		
دائرة دایره	زائد زاید	شائق شایق
و دایم، فواید، عجایب، دلایل، جایزه، علایم، ملایک، علایق، معایب و... توجه: برخی از همزه ها به شکل اصلی خود به کار می روند مثل: قرائت، قائم، رئیس، جزئی، صائب و... *همزه ی کلمات بیگانه روی کرسی «ئ» نوشته می شود: ژئوس، پنگوئن، ژوئن، ژئوفیزیک، کاکائو، لائوس، ناپلئون، لئوناردو، سوئد، رافائل، سوئز، کافئین، بمبئی، تیروئید، تئاتر، رئالیست و...		
*همزه ی ساکن ماقبل مفتوح «َ» در وسط یا پایان کلمه روی کرسی «ا» نوشته می شود: رأس، مأخذ، تأثیر، ملجأ، تألیف، رأفت، یأس و... *همزه ی ماقبل مضموم «ُ» روی کرسی «و» نوشته می شود: مؤمن، رؤیا، مؤدب، فؤاد، رؤسا، مؤاخذه و... *همزه ی ماقبل مکسور «ِ» روی کرسی «ی» نوشته می شود: تبرئه، سئته، تخطئه، توطئه، بئر، لئام و... ۸- نشانه ها (کسره ی اضافه، تنوین، تشدید، مد)		

* «ی» نشانه ی اضافه بر روی «ه» بیان حرکت معمولاً با «ء» بالای «ه» نشان داده می شود که به آن «ی» میانجی کوچک می گویند و چون ممکن است این علامت با همزه اشتباه شود، بهتر است به جای آن از «ی» میانجی بزرگ استفاده کرد:	
پوشه سبز پوشه ی سبز	پارچه نخ ی نخ
نامه دوستانه نامه ی دوستانه	کاسه آتش کاسه ی آتش
* نشانه ی اضافه و صفت، «کسره»، در حکم یک حرف مستقل است و باید به دنبال موصوف و مضاف قرار گیرد. در این صورت، خواندن آسان تر خواهد شد: کتاب محمد، درس ادبیات، گل زیبا * کلمات پایان به مصوت کوتاه «ُ» (دو، تو، رادیو) و پایان به مصوت «او» (جلو، نو) وقتی مضاف واقع می شوند، «ی» به آن ها افزوده می گردد: دو مارتن دوی مارتن	
پیاده رو خیابان پیاده روی خیابان	جلو خانه جلوی خانه
* از نشانه های تنوین و تشدید معمولاً براساس ضرورت استفاده می شود:	
	بنا، نجار، شدت، حتماً، نسبتاً، شفاهاً
توجه: تنوین مخصوص کلمات عربی است؛ بنابراین کاربرد آن با کلمات فارسی درست نیست: تلفناً، زیاناً علامت تنوین نصب روی حرف «الف» گذاشته می شود: عمداً، حقیقتاً. ۹- الف مقصوره / اسامی خاص * الف مقصوره در پایان کلمات به صورت «ا» در می آید: اعلا، کسرا، کبرا، تقوا کلمات (عیسی، حتی، یحیی، مرتضی، الی) از این قاعده مستثنا هستند. این گونه کلمات وقتی مضاف واقع شوند یا «ی» حاصل مصدر و نکره و نسبت بگیرند، «ی» به «الف» تبدیل می شوند: عیسی مسیح عیسی مسیح موسی کلیم موسی کلیم «ی» نسبت در همه ی کلمات مختوم به الف مقصوره یکسان نیست:	
موسی + ی موسوی	عیسی + ی عیسوی
* کلمات رحمان، هارون، اسماعیل و ... به همین شکل نوشته می شوند. * کلمه های داوود، طاووس، سیاوش و مانند آن به همین شکل به دو واو نوشته می شوند.	

درست نویسی
به این جمله دقت کنید:

۱. این سخت توسط گفته شد.

۲. کتاب مدیر مدرسه نوشته ی جلال آل احمد که مبین مشکلات آموزشی ایران است را خواندم.

۳. فینال آخر مسابقات جام جهانی را دیدم.

۴. ظرفیت مسافر این پایانه بسیار محدود است.

۵. اخوان اعزّه مستحضرید که قرائت رسالات عدیده موجب رفعت فکر و وسعت نظر می گردد.

هر یک از جمله های بالا دچار نارسایی هایی در نگارش هستند.

در جمله ی اوّل با وجود نهاد (استاد) فعل (گفته شد) مجهول به کار رفته است. جمله ی درست چنین است: استاد این سخن را گفت. یا این سخن گفته شد.

در جمله دوّم «را» نشانه ی مفعول بلافاصله پس از آن قرار نگرفته است. جمله ی درست چنین است: کتاب مدیر مدرسه نوشته ی آل احمد را - که مبین مشکلات آموزشی ایران است - خواندم.

در جمله سوّم فینال یعنی پایان و به کار بردن آن با کلمه ی آخر زائد است. باید گفت:

پایان مسابقات (یا آخر مسابقات، یا فینال مسابقات). البته بهتر است از کاربرد کلمات بیگانه مثل فینال پرهیز کنیم و از معادل فارسی آن استفاده کنیم.

در جمله ی چهارم، ظرفیت مسافر نادرست است. مقصود ظرفیت اتوبوس است.

جمله پنجم را به فارسی روان و بدون استفاده از کلمات عربی دشوار چنین می توان نوشت: برادران گرامی آگاهند که خواندن کتاب های فراوان سبب پرواز اندیشه و وسعت نظر می گردد.

در زبان فارسی امروز امثال این کاربردهای نادرست در نوشته ها و گفته ها بسیار دیده می شود. شرط یک نوشته ی خوب جز محتوای علمی و دقیق آن، خالی بودن از غلط های زبانی است. در این درس تعدادی از پرکاربردترین غلط های نگارشی را ذکر می کنیم تا از کاربرد موارد مشابه پرهیز کنیم و یا در صورت مشاهده در نوشته های دیگران آن را اصلاح کنیم.

۱. از کاربرد کلمات زائد و بی نقش در جمله پرهیز کنیم.

به جمله های بی نقش «حشو» می گویند. نمونه هایی از حشوه های پر کاربرد در زبان فارسی عبارتند از:

سیر گردش کار، سال عام الفیل، شب قدر، فرشته ی ملک الموت، فینال آخر، استارت شروع، نیم رخ صورت، سوابق گذشته، حسن خوب، درخت نخل خرما، دستبند دست، ریسک خطرناک، مدخل ورودی، پس در این صورت، پارسال گذشته، مسلح به سلاح، بازنویسی دوباره، اوج قلّه ی کوه، سن ... سالگی، از قبل پیش بینی کردن، نزول به پایین، عروج به بالا، سقوط به پایین، ابر هوا، مرغک کوچک، عسل شیرین، تخم مرغ کبوتر، رایحه ی بوی خوش، روغن چرب، مفید فایده، مثمر ثمر، روزنامه های روزانه، متحد شدن با هم، دوباره بازگشتن، احاطه از هر طرف، سایر ... دیگر، دیشب گذشته و ...

۳. از کاربرد تعابیر نامناسب و تکلف های کلامی و الگوهای بیگانه پرهیز کنیم. نوشته ها و عبارات ها گویا و قابل فهم همه باشند.

- * او می رود تا به نتایج عالی دست یابد. او نزدیک است به نتایج عالی دست یابد.
- * خیابان ها از کثیفی رنج می برند. خیابان ها کثیف است.
- * در راستای کاهش پیشرفت مطالعه و کتاب خوانی. برای کند شدن پیشرفت مطالعه و کتاب خوانی.
- * می توانیم روی او حساب کنیم. می توانیم از او استفاده کنیم. (بهره بگیریم)
- * جوانان به فوتبال پر بها می دهند. جوانان به فوتبال توجه می کنند.
- * اسرار به بیرون نشت کرد. اسرار به بیرون راه یافت.
- * امسال بهار خوبی را تجربه کردیم. امسال بهار خوبی داشتیم.
- * زلزله ی منجیل از تلفات زیادی برخوردار بود. زلزله ی منجیل تلفات زیادی داشت.
- ۴. تکیه کلام های گفتاری نباید در نوشته راه یابد.
- * عرض کنم که کتاب عامل رشد و شکوفایی جامعه است.
- * گلستان سعدی به عنوان بزرگ ترین اثر منشور فارسی است.
- * به قول معروف او دانش آموز زرنگی است.
- «عرض کنم که»، «به عنوان» و «به قول معروف» تکیه کلام است و باید از نوشته حذف شود.

۵. از کاربرد جمله های دراز و طولانی پرهیز کنیم.

- اگر جمله ای با کم ترین کلمات قابل فهم است، آن را بی علت بلند نکنیم:
- دانشجوی خوب تمام سعی و کوشش و هم و غم خود را مصروف آن می سازد که برای کشوری که در آن زندگی می کند و همه ی افراد جامعه و انسان ها مثمر ثمر و مفید فایده باشد چنان که همه از او سود و فایده و بهره بگیرند.
- این جمله ی بلند را می توان خیلی کوتاه تر نیز بیان کرد:
- دانشجوی خوب می کوشد برای جامعه مفید باشد.
۶. سعی کنیم چند جمله را با یک فعل به هم عطف نکنیم.
- هر چه تعداد افعال و تعداد جمله ها بیشتر باشد، جمله ها کوتاه تر و قابل دریافت تر می شوند:
- پدرش عبدالله از مردم بلخ در روزگاہ نوح پسر منصور سامانی که در آن عهد از شهرهای بزرگ بود، کار دیوانی در روستای خریشان در نزدیکی روستای افشنه پیشه و با دختری به نام ستاره ازدواج کرد.
- این جمله ی بلند و نامفهوم را می توان به چند جمله ی کوچک تر تبدیل کرد:

پدرش عبدالله نام داشت. وی از مردم بلخ بود و در روزگار نوح پسر منصور سامانی می زیست. بلخ در آن عهد از شهرهای بزرگ بود. وی کار دیوانی را در روستای خرمیثن پیشه کرد. این روستا در نزدیکی افشنه بود. عبدالله در روستای افشنه با دختری به نام ستاره ازدواج کرد...

۷. کلمات دور از ذهن و عبارت های متکلفانه عربی به کار نبریم .

*فی الواقع تأسف زیادتر از این نمی شود که کسی سنوات متمادی وقت خود را صرف تتبع دیوان شاعری مثل حافظ و مقابله ی آن با نسخ مختلف دیوان های شعرای معاصر یا مقاربه العصر و تصفح در کتب تاریخ بنماید و جمیع این زحمات با آن همه امکانات متنوعه و در هم فشرده را به طور فهرست گوشزد خوانندگان نماید و مابقی را به بهانه ای این که افسانه است یا ظنیات، اسقاط نماید.

به جای این عبارت می توان چنین نوشت:

*بی گمان تأسف زیادتر از این نمی شود که کسی سالیان دراز عمر خود را صرف پژوهش در دیوان حافظ و مقابله ی آن با نسخه های گوناگون و دیوان های شاعران هم زمان یا نزدیک به زمان او کرده، در کتاب های تاریخ تحقیق کند و سپس نتیجه ی این کوشش ها را فشرده به خوانندگان گوشزد نماید و از بقیه به این بهانه که افسانه اند و یا بر گمان استوارند، بگذرد.

۸. گاه کوتاه کردن جمله آن قدر که ساختمان صرفی و نحوی کلام آسیب ببیند نیز جایز نیست.

*از دقت شما تشکر و استدعا دارد این کتاب را مطالعه و تصحیح و به موقع ارسال داشته، ان شاء الله حق الزحمه ی آن پرداخت می گردد.

حذف های نه به جا در این جمله باعث شده است ساختمان جمله معیوب گردد. در اصل جمله چنین است:

*از دقت شما تشکر می کنم و استدعا دارم این کتاب را پس از مطالعه تصحیح کنید و آن را به موقع ارسال نمایید. ان شاء الله حق الزحمه ی آن پرداخت می گردد.

۹. جز در نوشته های داستانی، آن هم هنگام نقل قول، هیچ گاه نباید به شیوه ی گفتار شکسته نویسی کنیم.

مهم ترین بخش مقاله، متن اصلی اونه که به بررسی جوانب مختلف می پردازد و می کوشد که جوابی منطقی برا موضوع مقاله عرضه کند.

*همچنین از کلماتی که عوام به غلط تلفظ می کنند باید پرهیز کرد:

عباس سرزده وارد شد و پس از عرض خواهی گفت: استیفا داده است.

مقصود نویسنده از سرزده، ناگهانی و از عرض خواهی، و از استیفا، استعفا بوده است. از کاربردهای دیگر عامیانه ی معمول:

گرام گرامی	زهره زهره
خواروبار خواربار	با این وجود با وجود این

خورده فروشی خرده فروشی	قتل و عام قتل عام
صبح ناشتا ناشتا	واگیردار واگیر

* کاربرد کلمات عامیانه نیز در نوشته نادرست است:

در سخنوری نباید روده درازی کرد؛ زیر پرچانگی باعث می شود خواننده چرت بزند.

باید این چنین نوشت:

در سخنوری نباید زیاده سخن گفت؛ زیرا زیاده گویی باعث می شود خواننده به خواب رود.

۱۰. تغییر جای هر یک از کلمات در جمله - اگر به قصد تاکید یا ناشی از سبک نویسنده نباشد- جایز نیست.

* باید تن به سختی ها داد. باید به سختی ها تن داد.

* باید از هر گونه ابهام دور باشد آن چه را که می نویسیم. آن چه می نویسیم باید از هر گونه ابهام دور باشد.

۱۱. از افعال در جای خود و به گونه ی درست باید استفاده کرد.

* دوچرخه ای عابری را زیر گرفت و مرد. دوچرخه ای عابری را زیر گرفت و کشت.

* اکنون این صحنه را داشته باشیم ... اکنون این صحنه را ببینید.

* او دیوارها را رنگ اما پرده ها را نیاویخته است. او دیوارها را رنگ کرده اما پرده ها را هنوز نیاویخته است.

* خانه ی ما کنار خیابان می باشد. خانه ی ما کنار خیابان است.

۱۲. در جمله های هم پایه زمان افعال باید مطابقت داشته باشد.

* دانشجوی پرتلاش بسیار مطالعه می کند و حاصل مطالعات خود را با یادداشت برداری حفظ خواهد کرد. دانشجوی

پرتلاش بسیار مطالعه کرده، حاصل مطالعات خود را با یادداشت برداری حفظ می کند.

۱۳. از واژگان (افعال، اسامی، صفات و ...) نباید به شیوه ی تاریخی استفاده کرد.

* او در این مسابقات حق خود را ادا تواند کرد. او می تواند در این مسابقات حق خود را ادا کند.

* گفته آمد که زبان و تفکر ارتباط محکمی با هم دارند. گفته شد که زبان و تفکر ارتباط محکمی با هم دارند.

* شادی روح شهیدان را صلوات. برای شادی روح شهیدان صلوات.

* در زمان های گذشته ارتباط مردم با یکدیگر اندک بوده بود. در زمان های گذشته ارتباط مردم با یکدیگر اندک بود.

۱۴. در صورت مشخص بودن فاعل از کاربرد فعل مجهول خودداری کنیم .

* این مدرسه توسط آقای خیرخواهی رایگان ساخته شد. الف) این مدرسه را آقای خیرخواهی به رایگان ساخت. ب) این

مدرسه ساخته شد.

* این کتاب توسط جمال زاده نوشته شد. الف) این کتاب را جمال زاده نوشت. ب) این کتاب نوشته شد.

۱۵. کلمه های فارسی را با نشانه های جمع عربی نمی بندیم.

گرایش‌ها	کارخانجات کارخانه‌ها
بازرسیین بازرسان	پروانه جات پروانه‌ها
بنادر بندرها	دسته جات دسته‌ها
اساتید استادان	دستورات دستورها
بساتین بستان‌ها	باغات باغ‌ها
میادین میدان‌ها	آزمایشات آزمایش‌ها
۱۶، در زبان فارسی صفت‌هایی که برای اسامی مؤنث می‌آوریم، لازم نیست علامت تأنیت بگیرند.	
متون قدیمه متون قدیم	زنان شاعره زنان شاعر
ابن جانبه این جانب	والده مکرّمه والده ی محترم (مادر گرامی)
کاربرد صفت مؤنث در برخی ترکیبات صورت اصلاحی یافته است مثل مکّه ی مکرّمه، مدینه ی منوره، قوه ی مجریه و ...	
۱۷، «یت» علامت مصدر جعلی عربی است؛ نباید آن همراه با کلمات فارسی به کار رود.	
دوئیّت دوگانگی	خوبیّت ندارد خوب نیست

۱۸، «ال» علامت معرفه ی عربی است. کاربرد آن همراه کلمات فارسی درست نیست.	
حسب الدستور حسب دستور	حسب الفرمان حسب فرمان
حسب السفارش حسب سفارش	
بهتر است در زبان فارسی حتّی «ال» ترکیب‌های عربی نیز برداشته شود:	
فارغ البال فارغ بال	دارالملک دار ملک

۱۹. «را» نشانه ی مفعول باید بلافاصله پس از مفعول بیاید. آوردن آن به دنبال فعل، متمّم و یا هر جزء دیگر نادرست است.

*خانه ای که اکنون در آن ساکن هستم را پس از مدّتی خریدم. خانه ای را که
 *کتابی که به دوستم امانت داده بودم را از او پس گرفتم. کتابی را که ...

۲۰. استفاده از «تا» و «الی» با هم نادرست است.

او از صبح تا الی شب مطالعه می‌کند. او از صبح تا شب مطالعه می‌کند.

۲۱. در برخی جملات به تاثیر ترجمه، واژه ی «یک» - بدون آن که نیاز باشد - در ابتدای جمله می‌آید.

یک دانشجو هیچ گاه از پژوهش بی نیاز نیست. دانشجو هیچ گاه از پژوهش بی نیاز نیست.

۲۲. کلمات عربی که بر وزن افعال تفضیل هستند و در فارسی معنی صفت تفضیلی و عالی می دهند، لازم نیست با «تر» و «ترین» به کار روند.

افضل تر افضل
اعلم تر اعلم

۲۳. آوردن دو حرف ربط وابستگی در یک جمله ی مرکب درست نیست .

اگر چه او انسان خوبی است ولی این عیب را هم دارد. اگر چه انسان خوبی است. این عیب را هم دارد.

هم چنین: هر چند ... اما، هر چند ... لذا، اگر چه ... با وجود این، چون ... اما

۲۴. ساختن قید در زبان فارسی با علامت تنوین عربی نادرست است.

گاہاً گاه گاه
ناچاراً به ناچار

تلفناً تلفنی
جاناً جانی

۲۵. ضمیر و مرجع آن یک جا به کار نمی روند .

اگر انسانی کار خوبی از او سر بزند. اگر کار خوبی از انسانی سرزند.

۲۶. سعی کنیم به جای واژه های بیگانه از برابرای مناسب فارسی استفاده کنیم.

فول تایم تمام وقت
سیستم نظام

علی کلّ حال در هر صورت
کامپیوتر رایانه

جمهور ناس تمام مردم
امتلا انباشتگی

۲۷. در جمله از دو کلمه ی پرسش استفاده نمی کنیم .

آیا چگونه ...؟، آیا چه طور ...؟

۲۸. بعضی از فعل ها حرف اضافه ی ویژه ی خود دارند. (در کاربرد فعل با حرف اضافه ی خاص آن دقت کنیم).

او به شنیدن این سخن عصبانی شد. او از شنیدن این سخن عصبانی شد.

تیم آمریکا از ایران باخت. تیم امریکا به ایران باخت.

نویسنده، نوشته، نگارش

نقش نویسنده در جامعه

نویسنده تنها برای خود نمی نویسد؛ بویژه نویسنده مقاله و داستان و نمایشنامه که در خواننده تأثیر بسیار می گذارد و طبعاً خوانندگان فراوانی پیدا می کند و به همین جهت، مسؤولیت وی هم سنگین است. نویسنده توانا و چیره دست و هنرمند، با روح انسانها بویژه نسل جوان سروکار دارد و می تواند با قلم سخار و شور آفرین خود، احساسات و عواطف

ملتی را به سود یا زیان جریان یا حاکمیتی برانگیزد و به افراد خامد و خموش، توان و تحرک بخشد و روابط حاکم بر اجتماع را دگرگون سازد و حتی از بیخ و بن براندازد.
مشخصات یک نویسنده خوب:

اگرچه برای همه نویسندگان، صفات و خصوصیات واحد و مشخصی نمی توان ذکر کرد، می توان گفت که نویسنده مسؤول و باایمان، دغدغه و انگیزه ای برای نوشتن دارد و هدفی عالی و والا را در نوشته خود دنبال می کند و هرگز از جاده حق و حقیقت دور نمی شود و قلم خود را به چیزهای بی ارزشی مانند پول و جاه و مقام نمی فروشد و به غرض و کینه و حسد نمی آلود و مطامع شخصی را بر مصالح و منافع عمومی و میهنی بر نمی گزیند. در مجموع موارد زیر را از مشخصات و ویژگیهای یک نویسنده متعهد و راستین می توان برشمرد:

روشنی و وسعت اندیشه، قدرت تخیل، لطافت ذوق و باریک بینی، ابتکار و نوآوری، آشنایی با ادبیات ملی، تسلط بر زبان مادری و آشنایی با زبان عربی و یک یا دو زبان خارجی، شناخت موقعیت و محیط، واقع بینی و حقیقت گرایی، شهامت ادبی، صراحت لهجه، آگاهی و تسلط کافی به موضوع، نظم فکری، قدرت استدلال، نداشتن اطناب ملال آور و ایجاز خلل افزا در گفتار، رعایت وحدت موضوع و نظم مطالب، دقت در هماهنگی و برابری لفظ و معنی، شیوایی و رسایی و استواری کلام، گرمی و شورانگیزی بیان، به کارگرفتن آرایه های سخن در حد معقول و مطلوب، رعایت همواری و خوش آهنگی واژه ها و ترجیح دادن ترکیبها و واژه های مانوس و قابل فهم فارسی بر واژه های بیگانه و پاره ای از واژه های نامانوس فارسی کهن و یا لغت نامانوس و دشوار عربی، اجتناب از آوردن زبان محاوره مگر هنگام نقل قول در داستانها و نمایشنامه ها و قراردادن نتایج اخلاقی و اجتماعی در نوشته.
مشخصات یک نوشته خوب:

اگرچه برای همه انواع نوشته ها نیز مشخصات و ویژگیهای واحد و معینی نمی توان ذکر کرد، می توان گفت که داستانها و نمایشنامه ها و نوشته های اصیل دینی، اجتماعی، اخلاقی و تربیتی و انتقادی، خصوصیات و مشخصاتی دارند که از آن جمله است:

الف) از حیث مفهوم و محتوا و پیام، نوشته باید پاسخگوی نیاز معنوی، روحی و اعتقادی مردم باشد و خواننده را نسبت به مسؤولیت خویش در برابر خدا و خلق آگاه سازد. نیروی خلاقه تخیل را در افراد تربیت و تقویت کند و ذوق و استعداد خفته و نهفته آنان را بیدار سازد و آنها را به اندیشه و تعمق و پژوهش وادارد. آگاهی و رشد دینی، اجتماعی و سیاسی مردم را بالا ببرد. مردم را به میهن دوستی و دفاع از میهن و همچنین به دوستی هم میهنان و همه افراد بشر ترغیب کند. افراد جامعه را با حوادث تازه زمان آشنا سازد و آنان را در تعیین خط مشی آینده رهبری کند. با زیباییهای لفظی و معنوی جوانان را به مطالعه بکشاند و شور و عشق خواندن را در دل آنان برانگیزد و آنها را به انس و الفت با کتاب عادت دهد. ارزش وقت را برای نوجوانان روشن سازد و آنها را از وقت گذرانی و سستی و سهل انگاری بازدارد و به استواری و پایداری ایمان و اراده و احساس مسؤولیت فراخواند. سرانجام رایت فضل و فضیلت را در اجتماع به اهتزاز درآورد و جامعه را به سوی پیشرفت و آسایش و سعادت و کمال رهنمون گردد.

ب) از حیث سبک نگارش و آیین درست نویسی. نوشته خوب نوشته ای است که در آن موارد زیر رعایت شده باشد:

۱. ساده نویسی. سادگی از ضروریات نوشته است ولی نویسنده نباید در این امر افراط ورزد و کار را به ابتدال بکشاند؛ بلکه باید نوشته او ساده و روان و در عین حال شیوا و رسا باشد و عبارات مبهم و جملات پیچیده و کلمات نامأنوس در آن به کار نرود تا در این عصر شتاب و سرعت خواننده برای درک معنی لغات نیازی به فرهنگ لغات نداشته باشد و برای فهم و حل مسأله، مانند چیستان به اتلاف وقت و تأمل بیجا محتاج نباشد بلکه نوشته را به آسانی بخواند و بخوبی بفهمد.

۲. عفت قلم و پاکی فکر. در همه نوشته ها باید عفت قلم را رعایت کرد و از استعمال الفاظ زشت و رکیک و همچنین فحاشی و توهین نسبت به افراد برکنار بود؛ زیرا فحش و ناسزا نوشته را در نظر خواننده بی مقدار و نویسنده را خوار می سازد.

۳. وحدت موضوع. منظور از وحدت موضوع، فراهم آمدن تناسب و ربط طبیعی معانی مورد بحث در نوشته با یکدیگر است به عبارت دیگر نویسنده باید در سراسر نوشته از اصل موضوع دور نیفتد و تمام بحثها و مثالها و آرایه ها و اجزاء نوشته با هماهنگی کامل پیرامون موضوع اصلی دور زند و تأثیری واحد در ذهن خواننده القا کند.

۴. استفادۀ بجا و مناسب از صنایع ادبی و آرایه های کلام. صنایع ادبی در گیرایی و زیبایی و خوشایندی اثر و جلب توجه خواننده سخت مؤثر است. آوردن تشبیه زیبا، استعاره لطیف، کنایه بموقع و بجا، توصیف بدیع، ضرب المثل مناسب، شعرنغز و دلپذیر، تمثیل آموزنده، کلمات قصار، همه و همه نوشته را پربارتر و گیراتر و خواندنی تر می سازد؛ اما در استخدام آنها نباید افراط شود و فقط برای آسانی درک مطلب زیبایی اثر و رفع خستگی خواننده باید از آنها مدد گرفت؛ نه اینکه بدون رعایت ضرورت و مقتضای حال، چندان به صنایع و آرایشگری پرداخت که اصل موضوع فراموش شود و خواننده از درک مطلب بازماند یا خسته و ملول گردد.

۵. نقل صحیح و بموقع سخن دیگران. اگر مطلب یا گفتار یا شعری را از کسی عیناً در نوشته خود می آوریم باید آن را در داخل گیومه قرار دهیم و در پاورقی با ذکر مأخذ و شماره صفحه بدان اشاره کنیم. همچنین از نقل گفته ها و نوشته های دیگران بدون ضرورت واقعی و برای ازدیاد حجم نوشته خود باید پرهیزیم.

۶. اختصار. باید بکوشیم نوشته ما تا سرحد امکان مختصر و مفید باشد و از بحثهای خارج از موضوع جداً خودداری کنیم، مگر اینکه برای اثبات نکته یا مطلبی، ضرورتی پیش آید.

۷. پرهیز از مقدمه چینی و قلم فرسایی بی مورد و بی ارتباط. باید سعی کنیم حتی المقدور مطلب را بدون مقدمه چینی و قلم فرسایی نابایست آغاز کنیم و از تعارف و مجامله و پوشیده گویی برحذر باشیم و منظور خود را به طور صریح و روشن و گویا به رشته تحریر در آوریم و مخصوصاً از آوردن مقدمه طولانی یا بی ارتباط با اصل موضوع احتراز کنیم؛ چه، مقدمه برای جلب توجه خواننده و آماده ساختن ذهن او جهت پذیرش و درک مطلب اصلی است و وقتی از این غرض دور شود، خواننده را ملول و از التفات به متن دور می سازد.

۸. پرهیز از واژه های دشوار و بیگانه. باید از کاربرد لغات و اصطلاحات دشوار و دور از ذهن و همچنین واژه ها و ترکیباتی که معنی و مورد استعمال آنها را دقیقاً نمی دانیم احتراز جوییم و نیز سعی کنیم که تا می توانیم لغات بیگانه را که مترادف آنها را در فارسی موجود است در نوشته خود نیاوریم.

۹. املای صحیح کلمات. در املای واژه ها و وصل و فصل ترکیبها باید دقت کنیم و هرگز لغاتی که املای درست آنها را نمی دانیم به کار نبریم.

۱۰. نکات دستوری. در سراسر نوشته باید قواعد دستوری را رعایت کنیم و ارکان و اجزاء جمله را در جای مناسب خود بیاوریم.

۱۱. قواعد نشانه گذاری. یکی از عواملی که در روشنی بیان نویسنده و سهولت درک خواننده سخت مؤثر است، رعایت قواعد نشانه گذاری است؛ از این رو بر ماست که همه جا آن را رعایت کنیم.

۱۲. خوانا بودن خط. خط همه زیبا نیست ولی تقریباً همه می توانند خوانا بنویسند. خط نوشته باید روشن و خوانا و درست باشد و اگر تایپ شده باید افتادگی و تکرار و غلط نداشته باشد تا خواننده بتواند آن را بدرستی بخواند و بفهمد

۱۳. نظم و ترتیب و نظافت. نظم و ترتیب و نظافت همه جا لازم و پسندیده است. تمیز و مرتب نبودن نوشته ارزش آن را در نظر خواننده بسیار پایین می آورد.

۱۴. آوردن هریک از انواع مطالب در یک بند جدا و مستقل. برای اینکه مطالب به هم آمیخته نشود و خواننده در فهم آنها دچار اشکال نگردد باید هر قسمت از نوشته را که حاوی اندیشه یا خواست و یا مطلب خصوصی است در یک بند (پاراگراف) بیاوریم. به عنوان مثال اگر مقاله ای درباره یک شاعر مثلاً ناصر خسرو می نویسیم و درباره "محیط زندگی" او بحث می کنیم باید آن بحث را در یک بند جداگانه قرار دهیم و با دیگر قسمت های نوشته از قبیل شرح دوران کودکی، تحصیلات، تألیفات و سبک او مخلوط نکنیم و هریک از آنها را نیز در یک بند مستقل بیاوریم.

۱۵. توجه به مخاطب. نویسنده باید همواره مخاطب خود را در برابر خویش تصور کند یعنی بداند که با چه کسی سخن می گوید و برای که می نویسد. اگر برای عموم می نویسد فردی را که مثلاً در حدود دیپلم معلومات عمومی دارد در نظر داشته باشد و اگر برای همه دانشگاهیان می نگارد کسی را که در حد کارشناسی است و اگر برای مقطع خاصی مثلاً کارشناسی ارشد یک رشته خاص می نویسد فرد متوسطی از همان مقطع را در نظر بگیرد و مطالب را به گونه ای بنگارد که آسان و قابل فهم باشد.

برای کسب مهارت در نگارش چه باید کرد؟

برای آموزش نگارش دستورالعمل خاص و روشنی مانند فرمول فیزیک، شیمی و ریاضی وجود ندارد؛ با وجود این توجه به دو عامل زیر می تواند بیش از هر چیز برای کسب مهارت در نگارش مفید و راهگشا باشد:

۱. خواندن. یکی از بهترین و مؤثرترین وسایل کسب مهارت در نوشتن "خواندن" است. ما وقتی نوشته ای را می خوانیم علاوه بر اینکه از محتوا و مفهوم آن بهره مند می شویم ناخودآگاه یا آگاهانه نکاتی از حیث نگارش از آن

می آموزیم و بدین ترتیب با خواندن نوشته های مختلف انشای ما روان تر و خامه ما توانا تر می شود و درست نوشتن و خوب نوشتن برای ما عادت و ملکه ذهنی می گردد.

۲. نوشتن. نویسندگی مانند بسیاری از هنرها و صنعتهاست، هیچ نوازنده یا نقاش یا مکانیک اتومبیل با خواندن کتابهایی که در قلمرو این فنون نگارش یافته، نوازنده و نقاش و مکانیک نشده است؛ کار نگارش و نویسندگی نیز چنین است. تنها با خواندن کتابهای آیین نگارش و آداب نویسندگی امکان نویسندگی برای کسی میسر نیست. از این رو باید حداکثر هر روز و هر شب مرتب نوشت و از انتقاد دیگران نهراسید.

شیوه تحقیق و نحوه مقاله و رساله نویسی

هر پژوهشگری در کار خود به آشنایی با شیوه های پژوهش راههای دستیابی به مراجع و مآخذ نیازمند است. این گفتار به بحث و بررسی در این زمینه اختصاص یافته است.

شیوه های تحقیق

معمولاً به سه طریق صورت می گیرد:

الف) مشاهده ب) تحقیق عمومی ج) تحقیق کتابخانه ای

اول: مشاهده. در این نوع تحقیق، پژوهشگر مراکز و موارد تحقیق را حضوراً مورد بررسی و مشاهده قرار می دهد. در این روش، پژوهشگر ممکن است بازرسی یا حسابرس باشد که به اقتضای مأموریت از اداره یا مؤسسه ای بازدید یا بازرسی به عمل آورد.

دوم: تحقیق عمومی. این نوع تحقیق به دو طریق مصاحبه و پرسشنامه انجام می گیرد:

الف) مصاحبه ب) پرسشنامه

سوم: تحقیق کتابخانه ای. در این روش، پژوهشگر بررسی و تحقیق خود را از راه مطالعه مآخذ و مراجع گوناگون انجام می دهد. برای دستیابی و مراجعه به مآخذ و منابع مختلف و نحوه استفاده از آنها باید به نکات زیر توجه داشت:

۱. دو یا سه دانشنامه معتبر را ورق بزنید. مقالات دانشنامه ها بر اساس حروف الفبا تنظیم شده است. اگر مقاله ای درباره موضوع مورد نظرتان پیدا کردید حتماً فهرست کتابشناسی پایان مقاله را به دقت ببینید. کتابها و مقالات آن فهرست با موضوع تحقیق شما مرتب اند.

توضیح: دانشنامه ها یا دایره المعارفها دو دسته اند: دانشنامه های عمومی که حاوی اطلاعات کلی و عمومی است مانند: دایره المعارف فارسی مصاحب، دایره المعارف بریتانیکا، امریکانا، لاروس فرانسوی، تسدلر آلمانی و... دوم دانشنامه های تخصصی که در موضوعات خاص نوشته شده اند: دانشنامه ایران و اسلام، دانشنامه زبان و زبانشناسی، دایره المعارف فیزیک و... .

۲. بر که دانهای موضوعی کتابخانه را بررسی کنید یا با استفاده از سیستم رایانه ای کتابخانه، کتابها و پایان نامه های تحصیلی مرتب با موضوع را شناسایی کنید.

۳. به کمک موتورهای جستجو در پایگاههای اینترنتی می توانید پایگاه علمی، کتاب و مقاله درباره موضوع پیدا کنید.

۴. فهرست مقالات و سال شمار کتابهای چاپ شده نیز شما را در یافتن منابع یاری می دهد مثل فهرست مقالات فارسی ایرج افشار که در پنج جلد تألیف یافته و حاوی فهرست هزاران مقاله در زمینه های گوناگون پژوهشی - علمی و ادبی است.

همچنین اگر درباره مطلب مورد تحقیق دو یا چند مأخذ موجود باشد باید از مأخذی که دست اول یا معتبر است استفاده کرد.

یادداشت برداری

هدف از یادداشت برداری کمک به حافظه و اطمینان از درستی مطالب و پیشگیری از سرقت و انتحال علمی است. سرقت علمی چنان است که شخص با استفاده از مطالب کتابها و نوشته های دیگران چنان وانمود کند که آن مطالب حاصل اندیشه خود اوست و هیچ اشاره ای به نام نویسنده و کتاب اصلی نکند. این عمل در قلمرو علم بسیار ناپسند است و به سرعت آشکار می شود. معمولاً پژوهشگران از برگه های مخصوص یادداشت (فیش) استفاده می کنند. اندازه برگه های معمول ۱۰ در ۱۴ سانتی متر است. در هر برگه عنوان موضوع اصلی و عنوان مطلب برگه را بنویسید همچنین شماره صفحه و نشانی دقیق کتاب و منبعی که مطلب را از آن نقل می کنید به طور خلاصه بنویسید. برای تسریع در یادداشت بهتر است از کوه نوشتههای رایج در زبان فارسی استفاده کنید: جلد:ج؛ صفحه:ص؛ صفحات:صص؛ شماره:ش؛ چاپ:چ و...

یادداشت برداری به ۲ شیوه است:

الف) مطلب کتاب را بخوانید و آزادانه مفهومی که برداشت کرده اید بنویسید.

ب) گاه لازم است عیناً جمله های کتاب را نقل کنید. در این صورت باید سخن نویسنده را در داخل «گیومه» دقیق و کلمه به کلمه بنویسید و عیناً نشانه گذاری، جمله بندی و پاراگراف بندی متن اصلی را حفظ کنید. اگر بخشی از کلام را نمی دانید محل حذف را با سه نقطه (...) مشخص کنید.

"وقتی می خواهید نقل قولها را به متن اصلی انتقال دهید باید دقت کنید که حتی یک واژه یا یک نشانه نگارشی را نباید تغییر دهید. البته استفاده زیاد از گفته های دیگران از ارزش نوشتار شما می کاهد." برای نوشتن نشانی مأخذ در متن اصلی دو روش وجود دارد: یکی در داخل متن پس از آخرین جمله نقل شده. دوم در پانویس یا پی نوشت مقاله.

کتاب شناسی مقاله

آخرین بخش مقاله علمی کتابنامه است. کتابنامه فهرستی است از کتابها و مقالاتی که برای نوشتن مقاله از آنها استفاده شده است. خوانندگان از طریق کتابنامه مقاله در می یابند که شما چه منابعی را بررسی کرده اید. آنان برای مطالعه بیشتر می توانند به آن کتابها مراجعه کنند. کتابنامه را به سه صورت می توان تنظیم کرد:

الف) براساس نوع منابع:

کتاب، مقاله، دانشنامه، نسخه خطی، جزوه، گزارش، اسناد دولتی

ب) براساس نام نویسندگان:

مرتضوی، منوچهر، مکتب حافظ، انتشارات ستوده، تبریز، چاپ سوم ۱۳۷۰.

ج) براساس نام منابع:

حافظ نامه، بهاءالدین خرمشاهی، انتشارات علمی فرهنگی سروش، تهران، ۱۳۶۷.

شیوه تنظیم مطالب پژوهشنامه:

۱. عنوان پژوهشنامه (مقاله یا رساله)

۲. سرآغاز. توضیح یا سپاسگزاری

۳. فهرست فصلها

۴. فهرست پیکرها: اگر پژوهشنامه دارای پیکر، تصویر، نمودار، نقشه، جدول و نظیر اینها باشد در این فهرست ذکر می شود.

۵. مقدمه

۶. متن

۷. پیوستها

۸. کتابنامه

۹. واژه نامه

۱۰. موضوع نامه (اندکس)

۱۱. نام نامه (فهرست اعلام)

داستان نویسی:

در متون ادبی و داستانی گذشتگان اصطلاحاتی نظیر داستان، قصه، افسانه، حکایت، سرگذشت، ماجرا، حدیث و مانند اینها بکاررفته است و آنچنان به هم آمیختگی پیدا کرده است که مفاهیم آنها را نمی توان از هم جدا و مشخص کرد. قداماً معمولاً به جای اینکه مطلبی را به صورت جدل و مناقشه یا با احتجاجات فلسفی و عرفانی و دینی مطرح کنند از این نوع گفتار یعنی از حکایتی یا حسب حالی و یا نظیر آن مدد می گرفتند و منظور خود را غیرمستقیم در لباس قصه و داستان می گنجاندند.

داستان کوتاه: حدود ۱۵۰ سال پیش در اروپا و آمریکا پدید آمد. بزرگترین استادان داستان کوتاه در جهان عبارتند از: ادگار آلن پو نویسنده آمریکایی، گوگول و چخوف هر دو از روسیه و سامرست موآم از انگلستان. همان گونه که قبلاً

اشاره شد پایه گذار داستان کوتاه در ایران محمد علی جمالزاده است و صادق هدایت، بزرگ علوی، غلامحسین ساعدی و جلال آل احمد از برجسته ترین نویسندگان داستان کوتاه در ایران هستند.

رمان (Romance): رمان، روایتی داستانی و طولانی است که شخصیت‌ها در سازمان مرتبی از حوادث و وقایع جلوه می‌کنند. در رمان به لحاظ گستردگی، گروه بیشتری از شخصیت‌ها مشارکت دارند و هدف نویسنده آن است که «تمام زندگی» را به تصویر بکشاند. برای نمونه در رمان معروف جنگ و صلح بیش از ۵۰۰ شخصیت وجود دارند. رمان در اروپا برای نخستین بار توسط سروانتس اسپانیایی در قرن شانزدهم با نگارش دن کیشوت شکل گرفت. لئون تولستوی، داستایوسکی، چارلز دیکنز، ویکتور هوگو، رومن رولان و آندره ژید از جمله رمان نویسان معروف هستند. نخستین رمان نویس زبان فارسی، محمد باقر میرزا خسروی است که رمان شمس و طغرا را در سه جلد نوشت. محمود دولت آبادی، حسین مسرور، نادر ابراهیمی، احمد محمود، احمد مسعود، جعفر مدرس صادقی، مشفق کاظمی، صنعتی زاده و هوشنگ گلشیری از برجسته ترین رمان نویسان ایران هستند. رمان اقسام گوناگون چون رمان روستایی، رمان آموزشی، رمان فکاهی، رمان هجوآمیز، رمان درونی، رمان روان شناسی و ...

نوول (Novel): عبارت است از سرگذشتی خیالی که نسبتاً کوتاه و مختصر باشد و شرح حوادث آن مانند رمان پیچیده و درهم نباشد. در گذشته نوول به حکایت‌های کوچک هزل آمیزی گفته می‌شد که درج آن‌ها در کتاب‌ها و جراید به علت زشتی مضمون ناپسند بوده و این نوع حکایات یا سینه به سینه نقل می‌شده و یا به صورت دست نویس انتشار می‌یافته است.

امروز نوول عبارت از آن اثر ادبی است که از رمان کوتاه‌تر و از کنت طویل‌تر باشد. در قرن هفدهم در فرانسه نوول به قسمتی از داستان‌های کوتاه اطلاق می‌شده که بیشتر ترجمان مطالب احساساتی باشد. اما خاصه در قرن نوزدهم نوول نویسی ترقی فراوان یافت و نویسندگانی بزرگ مانند بالزاک و توفیل گوتیه و آلفرد دوموسه بدان توجه کردند.

درام (Drama) که نمایشنامه‌ای است که در آن معمولاً مسائل خنده آور با قسمت‌های غم انگیز در هم آمیخته باشد. و درام لیریک (غنایی) درامی است که در آن قسمت‌هایی با آواز خوانده شود. درام بیش از هر نوع نمایشنامه دیگر به زندگی نزدیک است زیرا در زندگی نیز غم و شادی با یکدیگر و در کنار یکدیگر وجود دارد.

تراژدی (Tragedy): عبارت است از نمایشنامه یا منظومه جدی و غم انگیزی که معمولاً موضوع آن از سرگذشت قدیسان و رجال مذهبی و یا از زندگی مردان بزرگ تاریخ گرفته شده و حادثه‌ای عظیم و مهم را مجسم می‌سازد. و با نشان دادن منظره مبارزه عواطف بشری و مصائبی که نتیجه جبری تعارض این عواطف است روح آدمی را سخت تحت تاثیر قرار می‌دهد.

کمدی (Comedy): عبارت است از پی‌پس (Piese) تئاتری اعم از منظوم یا منثور که معمولاً برای خندانیدن تماشاچیان نوشته شده است. ممکن است در این نمایشنامه‌ها، یا بر اثر وضع پرسوناژها و یا بر اثر نمایش هجوآمیز عادات و رسوم و اخلاق اجتماعی و یا بر اثر مجسم کردن اعمال خنده آور زندگی بشری مردم را به خنده آورد.

فابل (Fable): عبارت است از سرگذشت اساطیری و نمونه های آن در سنت های مذهبی یونان قدیم و تاریخ داستانی ایران فراوان است مثل جام کیخسرو و آیینه اسکندر علاوه بر این به سرگذشت های موهوم و غیر واقعی و خیالی نیز اطلاق می گردد. همچنین داستان هایی که صرفاً زاینده تخیل باشد و از آن نتیجه اخلاقی گرفته شود، معادل آن را در فرانسه نوول و کنت (Conte) گویند.

فانتزی (Fantasy): اخیراً در مطبوعات مشاهده می شود که داستان هایی را زیر عنوان فانتزی درج می کنند. اصل واژه فانتاستیک و به معنی موهوم و وهمی است. طبیعی است که این صفت می تواند پس از رمان و نوول و کنت قرار گیرد.

طنز و هجو

چهار اصطلاح هجو، طنز، هزل و فکاهه را می توانیم به تعبیر امروزی، این طور تعریف کنیم: هجو، بیان عیب و زشتی کسی برای تخریب شخصیت، پس مخاطب خاص دارد؛ یعنی به تمسخر گرفتن عیب ها به منظور تحقیر و تنبیه، از روی غرض شخصی؛ آن ضد مدح است. انگیزه هجو، آزردهی های شخصی، رقابت و برتری جویی و غیره است. مانند هجوهای سوزنی، انوری و یغمای جندقی.

طنز، بیان کنایی یک عیب و زشتی فردی و اجتماعی که مخاطب خاصی ندارد. یعنی به تمسخر گرفتن عیب ها و نقص ها به منظور تحقیر و تنبیه، از روی غرض اجتماعی؛ و آن صورت تکامل یافته هجو است. مضمون طنز می تواند فردی، عرفانی، فلسفی، اجتماعی، تاریخی و سیاسی باشد. نمونه طنز فلسفی از حافظ:

پیرماگفت: «خطابرقلم صنع نرفت» آفرین برنظرپاک خطا پوشش باد

نمونه ای از طنز تمثیلی از مولانا:

آن یکی پرسیداشترراکه: «هی! از کجایم آیی ای فرخنده پی؟»

گفت: «از حمام گرم کوی تو.» گفت: «خود پیدااست از زانوی تو!»

هزل، یعنی شوخی رکیک به منظور تفریح و نشاط، در سطحی محدود و خصوصی؛ و آن ضد جد است. مثل هزل های سعدی، انوری و قانی.

در داستان نویسی باید به نکات زیر توجه داشت:

۱. طرح داستان: ترکیبی است از رشته حوادث یا رویدادهایی که باهم رابطه علی و معلولی دارند.

۲. شخصیت پردازی در داستان: هرچه داستان از فضای تفریح فاصله بگیرد و به داستانهای تحلیلی نزدیک تر شود.

شخصیت پیچیده تر می شود.

۳. پیام داستان: پیام یک داستان همان روح حاکم بر داستان و درونمایه آن است.

۴. زاویه دید: امروزه هر نویسنده ای می داند که به جای اینکه خودش مستقیماً داستان را بگوید، می تواند:

الف) یکی از شخصیت‌های داستانش را به عنوان گوینده داستان انتخاب کند.

ب) داستان را با یادداشت‌های روزانه یک نفر بنویسد

ج) بوسیله نامه همه داستان را بنویسد

د) خودش را موظف کند که فقط افکار درونی یکی از شخصیت‌های داستانش را به روی کاغذ بیاورد.

۵. سمبل و کنایه: سمبل و کنایه به نویسنده امکان می دهد تا بدون اینکه مفاهیم را صریحاً بگوید، آنها را به خواننده

القا کند.

۶. احساس: ادبیات داستانی، عواطف خفته ما را بیدار کرده به غلیان و می دارد و ازین راه درک ما را از مسائل، سرشارتر

و عمیق تر می کند.

۷. خیالپردازی در داستان: فرض خیالی نویسنده در داستان وسعت تخیلات ما را بیشتر می کند.

گزارش نویسی:

گزارش انتقال پاره ای از اطلاعات است به کسی که از آن بی اطلاع است و یا آگاهی کافی ندارد. گزارش یا شفاهی

است یا کتبی. برای تهیه گزارش لازم است به این چهار مورد توجه شود: ۱) انتخاب موضوع؛ ۲) گردآوری اطلاعات؛ ۳) طرح

ریزی مطالب؛ ۴) عرضه کردن اطلاعات جمع آوری شده.

یک گزارش مفصل از بخش‌های متمایزی تشکیل می شود:

الف) عنوان، که در آن موضوع گزارش، نام گزارشگر، نام دریافت کننده گزارش، تاریخ و نام شعر درج می شود؛

ب) پیشگفتار یا سر آغاز؛ ج) فهرست مطالب؛ د) فهرست پیوسته (جدولها، نمودارها، تصاویر)؛ ه) متن گزارش؛ و) فهرست

اعلام؛ ز) فهرست موضوعی (اندکس)؛ ح) فهرست مآخذ (کتابنامه).

انواع گزارش از لحاظ کاربرد:

الف) گزارش تحصیلی و تحقیقی: مثل کار تحقیقی یک دانشجو یا محقق ب) گزارش اداری: مثل گزارش مالی و

سالانه شرکتها و بانکها.

انواع گزارش از لحاظ منابع و اندازه:

الف) گزارش ساده ب) گزارش تفصیلی

گزارش از لحاظ ارزش و رسمیت:

الف) گزارش غیررسمی: مانند مقالات روزنامه ها ب) گزارش رسمی: مانند گزارش تحقیقی و رساله های دانشگاهی

گزارش از لحاظ نحوه انعکاس اطلاعات و مطلب:

الف) گزارش انشایی: حاوی متن ساده است مثل گزارش تحقیقی یک دانشجوی رشته ادبیات فارسی درباره سرگذشت و آثار یک شاعر و نویسنده.

ب) گزارش مختلط: در این گزارش علاوه بر متن ساده از ارقام، فرمولها، جداول، تصاویر و... استفاده می شود. مشخصات یک گزارش خوب

- گزارش باید سرشار از اطلاعات لازم و کافی باشد و از هرگونه مطلب غیر ضروری و یا غیر مفید دور باشد.
- گزارش باید صرفاً منعکس کننده حقایق باشد و در هیچ موردی اطمینان بیجا و غیر مستند ندهد.
- گزارش باید نه خیلی طولانی و مفصل و نه خیلی کوتاه و مختصر باشد.
- گزارش باید بر اساس تفکری صحیح و منطقی تدوین شده باشد و از حدس و احتمال بدور باشد.
- نقل قولها باید بدون تحریف و با دقت تمام آورده شود.
- قواعد درست نویسی و سجاوندی در آن رعایت گردد.

فن ترجمه

ترجمه، پیوند و رابطه ای است فرهنگی میان مردمانی که همزبان نیستند و ابزاری است برای نقل اندیشه ها، خواستها، آیینها، قصه ها، هنرها، دانشها و غیره از زبانی به زبان دیگر.

ترجمه در ایران، پیش از اسلام نیز وجود داشته مانند کتاب کلیله و دمنه که برزویه حکیم آن را از اصل سانسکریت به فارسی میانه برگردانده و سپس ابن مقفع آن را به عربی ترجمه کرده است.

در ترجمه چند شرط و اصل مهم است:

۱. تسلط مترجم به هر دو زبان.

۲. رعایت امانت، یعنی تمام نکات بی کم و کاست و تحریف ترجمه شود.

۳. تسلط علمی مترجم به موضوعی که کتاب در آن تألیف شده است.

کتابنامه:

- ۱- احمدی گیوی، حسن، زبان و نگارش فارسی، انتشارات سمت، ۱۳۹۰
- ۲- احمدی گیوی، حسن، ادب و نگارش، چ۴، تهران: ۱۳۶۳
- ۳- فتوحی، محمود، فارسی عمومی، نشر سخن، ۱۳۸۸
- ۴- فارسی عمومی، گروه مؤلفان، انتشارات پیام نور، ۱۳۸۳
- ۵- شمیسا، سیروس، سبک شناسی، نشر میترا، تهران، ۱۳۸۶
- ۶- شمیسا، سیروس، معانی بیان، نشر میترا، تهران ۱۳۸۴
- ۷- نجفی، ابوالحسن، غلط نویسیم، نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۱
- ۸- بهار، ملک الشعرا، سبک شناسی، نشر امیر کبیر، تهران ۱۳۸۶